

پیرامون سفر به استرالیا

کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران استرالیا برگزار می کند:

یادمان 24 مین سالگرد کشتار سال 1367، دهه
شصت، قتل عام زندانیان سیاسی و دیگر اندیش در
جمهوری اسلامی
ایران

15 سپتامبر
2012
سخترانی
و
گفتگو

بهرام رحمانی

7-11 PM Pennant Hills Community Centre Main Hall
Level 2 Opposite the Pennant Hills Station

ورودی: \$15

کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا

Solidarity Committee with Iranian Workers Movement- Australia
proletarianunite@gmail.com Mob: 0413489420



پیرامون سفر به استرالیا

فهرست مطالب

- مقدمه
- فراخوان کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران - استرالیا
- بیوگرافی کوتاهی از بهرام رحمانی
- متن سخن رانی بهرام رحمانی، در شهرهای ملبورن و سیدنی استرالیا
- متن سخن رانی بهرام رحمانی، در دفتر حزب کمونیست ایتالیا، به دعوت این حزب
- گزارش کوتاهی از سخن رانی بهرام رحمانی، روز ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۲، در دفتر حزب کمونیست استرالیا
- حضور در اتحادیه کارگران ساختمانی، جنگل بانی، معدن و انرژی استرالیا-ایالت سیدنی
- کتاب خانه ایرانیان
- گزارش کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا
- نگاهی گذرا به قاره اقیانوسیه
- موخره

مقدمه

من برای اولین بار بود که به این قاره دوردست جهان سفر می کردم. رفقای عزیزی در کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا، فعالیت دارند مرا برای سخن رانی در مراسم بیست و چهارمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در زندان های حکومت اسلامی دعوت کرده بودند. این مراسم در شهرهای ملبورن و سیدنی برگزار شد.

در این سفر، رفقای میزبان من علاوه بر سخن رانی، برنامه های روزانه مختلف و متنوع و دلپذیر اجتماعی و تفریحی و دید بازدید با رفقا و دوستان سازمان دهی کرده بودند.

سخن رانی در دفتر حزب کمونیست ایتالیا برای اعضا و دوستان آن با مترجم انگلیسی و حضور در فعالیت روزانه اتحادیه کارگران ساختمانی، جنگل بانی، معدن و انرژی استرالیا-ایالت سیدنی، به ویژه حضور در اعتصاب با شکوه ۵۰۰ کارگر در یک مجمع بزرگ ساختمانی، دیدار از کتاب خانه ایرانیان، بخشی از این برنامه ها بود.

گفتگو هایی با رادیو های آذربایجانی ها (به مدیریت محمود کارگر) و رادیو پیام پارس (به مدیریت جمشید سلحشور) که یکشنبه ها از سیدنی پخش می شوند و همچنین با رادیوی صدای نو (به مدیریت منصور رزاقی).

صادقانه بگویم که این برنامه ریزی های سیاسی و اجتماعی و مهمان نوازی رفقای کمیته همبستگی با جنبش کارگر ایران-استرالیا و خانواده آن ها، بسیار متفاوت از ماهایی است که در اروپا و اسکاندیناوی زندگی می کنیم؛ از همان ورود من به فرودگاه سیدنی رفقای که به فرودگاه آمدند و در دو هفته لحظه ای مرا تنها نگذاشتند و همچنین در پایان سفرم که برای بدرقه به فرودگاه آمدند به طور کلی روزها و ساعت ها و لحظات زیبا و دلپذیری برای من بود.

امیدوارم این رفقا و خانواده هایشان روزی به سوند بیایند تا من میزبان شان باشم و بتوانم ذره ای از محبت های فراموش نشدنی آن ها را جبران کنم.

علیه اعدام، علیه شکنجه برگزاری ۲۴ مین یادمان، کشتار زندانیان سیاسی توسط رژیم جمهوری اسلامی در ایران

به یاد هزاران زندانی سیاسی و هزاران مبارز راه آزادی و عدالت اجتماعی به خون در غلطیده. برای آنکه در دنیای آینده از شکنجه و اعدام و زندانی خبری نباشد باید اساس سیستم‌های اجتماعی را که بر بنیادهای نابرابری و سرکوب و بی‌حقوقی پی‌ریزی شده‌اند به موزه تاریخ سپرد. سرکوب گران و دشمنان عدالت و برابری انسانی در طول تاریخ هزاران هزار نیروی آگاه و مترقی را به جوخه‌های مرگ سپرده‌اند. اما هر چه تاریخ به جلو می‌رود، اراده انسان مترقی و عدالت‌خواه برای دستیابی به دنیای بهتر، آزاد و فارغ از استثمار و استعمار استوارتر می‌گردد. امسال طبق روال سال‌های گذشته، مراسم ۲۴ مین یادمان قتل‌عام زندانیان سیاسی در سیدنی استرالیا، با حضور چهره شناخته‌شده جنبش سیاسی ایران آقای بهرام رحمانی فعال سیاسی، عضو کانون نویسندگان در تبعید برگزار خواهد شد. سخنرانی آقای رحمانی، تحت عنوان «کشتار دهه ۶۰ و به ویژه قتل‌عام زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ و پی‌آمد و تأثیرات اجتماعی آن در ایران» خواهد بود. برنامه‌ها شامل: سخنرانی آقای رحمانی، شعر، موسیقی زنده، یک ویدئو کلیپ کوتاه از تریبونال ایران و پرسش و پاسخ با آقای رحمانی. برای اطلاعات بیشتر با آقای طاهر پرتوی با شماره تلفن ۰۴۱۳۴۸۹۴۲۰ تماس حاصل نمایید.

مکان: پنانت هیل کامیونیتی سنتر شماره ۱ نبش خیابان رمزی و یارارا روبروی ایستگاه قطار پنانت هیل

Pennant Hills Community Centre .
Corner of Yarrara & Ramsay Rd .
Opposite Pennant Hills Train Station .
Pennant Hills .

زمان: شنبه ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۲ از ساعت ۷ بعد از ظهر

- ورودیه: ۱۵ دلار.
- لطفا از آوردن کودکان خودداری نمایند
کمیتة همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا
proletarianunite@gmail.com

معرفی کوتاهی از فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی سخنران مهمان

بهرام رحمانی متولد ۱۳۳۴، در یکی از شهرهای آذربایجان غربی است. وی، در یک خانواده نسبتاً مرفه شهری بزرگ شده و از همان دوران جوانی به سیاسی و فرهنگی علاقه‌مند گردیده است. تا گرفتن دیپلم در شهر زادگاهش زندگی کرد. سپس برای ادامه تحصیل به تهران رفت و در رشته پزشکی به تحصیلات خود ادامه داد. بهرام در سال ۱۳۵۶، به عنوان یک انقلابی کمونیست در جهت سرنگونی حکومت پهلوی به صف انقلابیون پیوست و به دلایل امنیتی و تحت تعقیب بودن اجباراً دانشگاه را رها کرد. وی در انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، فعالانه شرکت داشت. پس از پیروزی انقلاب، دیگر به دانشگاه برنگشت و همچنان به مبارزه انقلابی خود علیه حکومت اسلامی تازه به قدرت رسیده ادامه داد و به جهت مبارزه طبقاتی شروع به فعالیت با سازمان‌های مدافع طبقه کارگر و چپ ایران، یعنی نخست با سازمان پیکار و سپس با کومه‌له به مبارزه می‌پردازد.

وی در اواخر سال ۱۳۵۹، در کردستان دستگیر گردید و مدتی را در یکی از پادگان‌های نظامی کردستان زندانی شد. اما پس از مدتی، با فعالیت نزدیکانش و برقراری تماس با فرمانده این پادگان، به نوعی از آنجا فرار نمود و به زندگی مخفی روی آورد. تا بهمن سال ۱۳۶۱، وی به طور مخفیانه به زندگی و مبارزه خود ادامه داد. اما در سال ۱۳۶۱، به طور مخفی از ایران خارج گردید و به طور قاچاقی وارد خاک ترکیه شد.

در ترکیه، به عنوان پناهنده به مدت پنج سال کار و زندگی کرد و در دانشگاه استانبول در رشته علوم سیاسی تحصیل پرداخت. وی در سال ۱۳۶۴، با توطئه سفارت حکومت اسلامی ایران، از سوی پلیس مخفی ترکیه دستگیر گردید و به مدت یک ماه در شعبه پلیس سیاسی استانبول (منطقه شیشلی)، در سلولی در زیر شکنجه‌های شدید زندانی شد. سپس با میان‌جیگری دفتر سازمان ملل در آنکارا و فعالیت نزدیکانش آزاد گردید.

بهرام در اوایل سال ۱۹۹۶، از طریق ژنو به عنوان پناهنده سیاسی از سوی سوئد پذیرفته شد و به این کشور رفت.

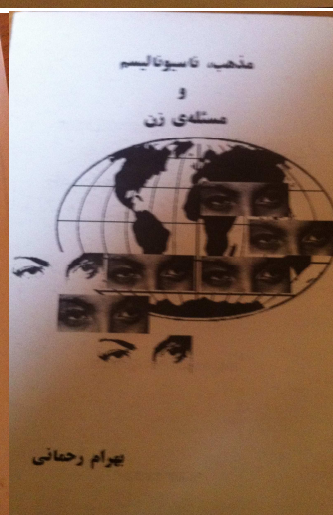
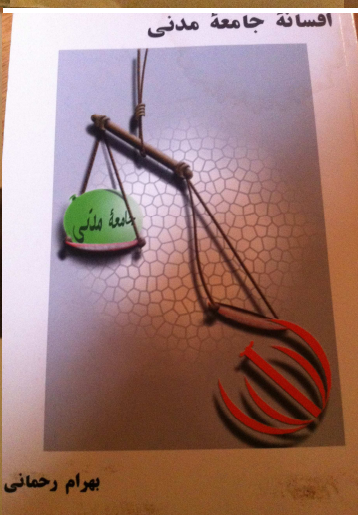
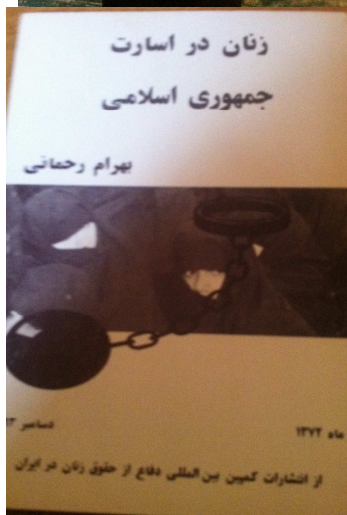
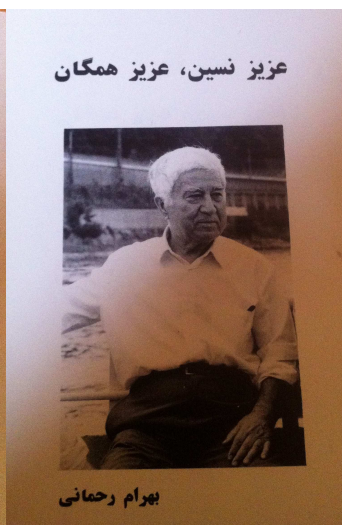
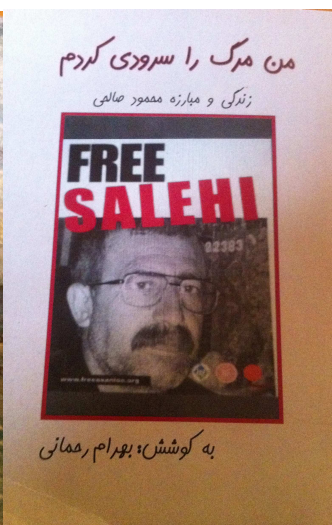
بهرام با تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۲، با این حزب به فعالیت خود ادامه داد. انشعابی که در سال ۱۳۹۱، در حزب کمونیست ایران به وجود آمد و انشعابیون حزب دیگری به نام حزب کمونیست کارگری ایران تشکیل دادند یکی از کادرهای بنیان‌گذار آن بود. بهرام تا سال ۱۹۹۹ با این حزب فعالیت داشت اما در آوریل ۹۰ تعدادی از اعضا و کادرها از این حزب جدا شدند که بهرام نیز از جدانشدگان بود. وی در سال ۲۰۰۲، به عنوان مهمان به کنگره کومه‌له در کردستان عراق دعوت شد و در آنجا مجدداً به حزب کمونیست ایران برگشت. چند ماه بعد، عضو کمیته خارج کشور و پس از آن در کنگره حزب کمونیست ایران، به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب شد و سپس عضو کمیته اجرایی حزب و عضو هیئت تحریریه نشریه جهان امروز، ارگان مرکزی حزب بود. اما حدود چهار سال پیش، به دلیل اختلافاتش با رهبری حزب بر سر مسایل مختلف تشکیلاتی و سیاسی به ویژه بر سر برخورد با کمیته‌های فعالین کارگری داخل ایران و همچنین تشکل‌های دانشجویی، از آن حزب خارج شد.

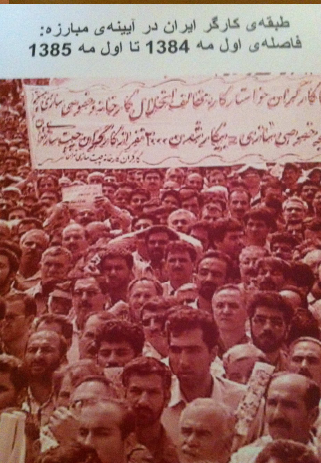
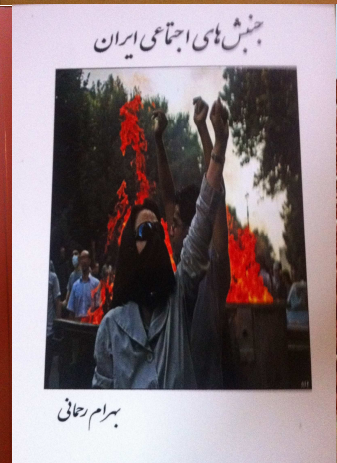
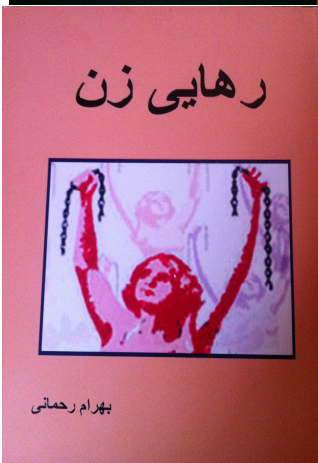
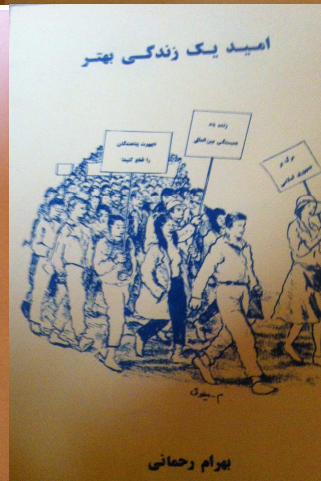
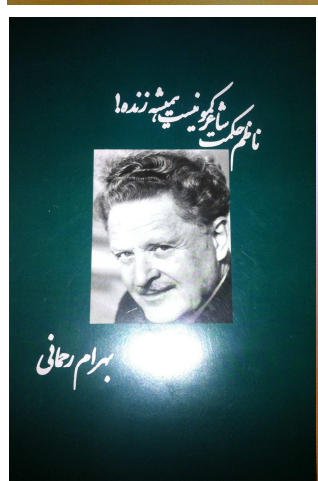
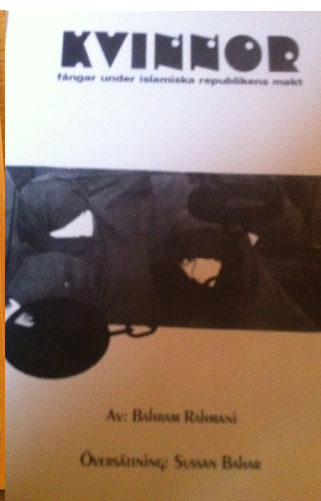
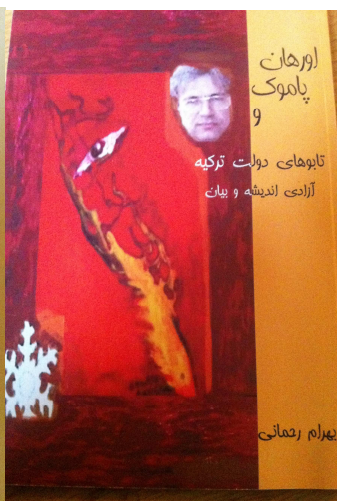
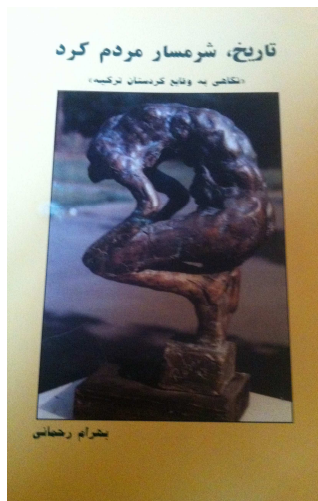
وی، بین سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ سردبیر نشریه «بامداد» بود. آخرین شماره این نشریه، تحت عنوان «چنین گوید بامداد شاعر» (ویژه نامه بامداد به یاد احمد شاملو)، در پاییز ۲۰۰۰ توسط انتشارات آرش، منتشر شده است. بهرام، یکی از همکاران نشریه «نگاه» از سال ۱۹۹۹ تاکنون است. از سال ۱۹۹۱ نیز با نشریه ماهانه همبستگی و همچنین در سال‌های ۱۹۹۳ نیز با هفته‌نامه «ایران تریبون» و نشریه ماهانه «کارگر امروز» همکاری داشت.

بهرام در سال ۲۰۰۹، به عنوان پرزیدنت انجمن قلم ایران (در تبعید) انتخاب شد و همان سال در کنگره جهانی قلم در اتریش شرکت کرد. وی، هم‌اکنون عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران (در تبعید) و عضو اتحادیه روزنامه‌نگاران سوئد، کانون نویسندگان سوئد و انجمن قلم سوئد است. او هم‌اکنون سردبیر بانگ، نشریه ماهانه کانون نویسندگان ایران در تبعید است. وی، هم‌اکنون در استکهلم زندگی می‌کند.

اسامی کتاب‌های منتشر شده تاکنونی بهرام رحمانی عبارتند از:

* مجموعه اسنادی در رابطه با فعالیت‌های تروریستی جمهوری اسلامی؛ * زنان در اسارت جمهوری اسلامی؛ * عزیزن‌سین، عزیز همگان؛ * امید یک زندگی بهتر؛ * مذهب، ناسیونالیسم و مساله زن؛ * تاریخ شرمسار مردم کرد؛ * افسانه جامعه مدنی؛ * کشتن نویسندگان در دوران سلطنت خانواده پهلوی و جمهوری اسلامی؛ * اورهان پاموک و تابوهای دولت ترکیه، آزادی اندیشه و بیان؛ * رهایی زن؛ * من مرگ را سرودی کردم؛ * جنبش‌های اجتماعی ایران؛ * ناظم حکمت شاعر کمونیست همیشه زنده!





[illegible]

کشتار دهه ۶۰، به ویژه قتل عام زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ و پی آمد و تاثیرات اجتماعی آن در ایران

مطلبی که در زیر ملاحظه می کنید متن سخنرانی ام در شهرهای «ملبورن و سیدنی-استرالیا» است.



حضار محترم، من هم به نوبه خودم به همه شما خوش آمد می گویم. یاد همه کسانی را که در راه آزادی و سوسیالیسم جان باخته اند گرامی می دارم؛ به بازماندگان این جان باختگان نیز درود می فرستم؛ هم-چنین از «کمیتة همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا»، که این نشست را برگزار کرده است، نهایت تشکر را دارم.

همان طور که در جریان هستید برگزارکنندگان این مراسم، از مدت ها قبل با انتشار آفیش و اطلاعیه-هایی موضوع سخنرانی مرا اعلام کرده اند. یعنی موضوع بحث من در این جا، «کشتار دهه ۶۰، به ویژه قتل عام زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ و پی آمد و تاثیرات اجتماعی آن در ایران» است.

به این ترتیب، بحث من عمدتاً درباره اهداف و دلایلی است که حکومت اسلامی از سرکوب ها و ترورها و اعدام ها دنبال می کرد. به علاوه این که پی آمد و تاثیرات این همه سرکوب و خشونت و کشتار در روحیه زندانیان سیاسی، خانواده آن ها و کل جامعه ما، به طور بی سابقه ای فجایع بی شمار انسانی و اجتماعی آفریده است.



اگر ما کمی دقیق‌تر نحوه قدرت‌گیری حکومت اسلامی را مورد بحث و بررسی قرار دهیم به سادگی به این نتیجه می‌رسیم که آزادی‌کشی و انسان‌کشی و خشونت در ذات تفکرات بورژوازی، به ویژه گرایش‌ات ناسیونالیستی، نژادپرستی، فاشیستی و مذهبی آن ریشه دارد. در واقع هر دوره‌ای از تاریخ بشر، این تفکرات عقب مانده‌تر و ارتجاعی‌تر بورژوازی به قدرت رسیده‌اند با سرکوب و خشونت، شکنجه و اعدام ماهیت واقعی خود را به جوامع نشان داده‌اند. دست‌کم جامعه ایران در یک صد سال اخیر، یعنی از انقلاب مشروطیت تاکنون، با این گرایش‌ات دست و پنجه نرم کرده و قربانیان بی‌شماری داده است.

تا آن‌جا که به گرایش‌ات مذهبی مربوط است اعمال خشونت و سرکوب سیستماتیک مخالفین، به ویژه زن‌ستیزی و آزادی‌ستیزی ریشه عمیق‌تری در افکار و ایدئولوژی همه مذاهب دارد. تاریخ نشان داده است که در دوره‌هایی که مذاهب به قدرت رسیده‌اند جنگ و کشتار و غارت اموال مردم و تجاوز به اسرا تا خصومت و دشمنی با آزادی، برابری، عدالت و علم و دانش بشری را به جوامع بشری تحمیل کرده‌اند. از محاکمه گالیله توسط کلیسا، تا صدور حکم قتل سلمان رشدی توسط آیت‌الله خمینی، صرفاً به دلیل نوشتن یک رمان، به سادگی دستگاه سانسور و اختناق کلیسا و مساجد را به ما نشان می‌دهد. رویای پان‌اسلامیسم و احیای دستگاه خلافت اسلامی در جنگ ایران و عراق، با شعار «راه قدس از کربلا» می‌گذرد صدها هزار انسان را در ایران و عراق قربانی کرد.

حکومت اسلامی هزار و چهارصد سال پیش محمد، همین امروز الگوی کلیه جریانات و حکومت‌های مذهبی به ویژه در قاره‌های آسیا و آفریقا است. محمد و علی، بی‌رحم‌ترین چهره‌های تاریخ اسلامی هستند که در دوران حکومت‌شان به هیچ‌کس، حتی به کودکان و زنان و سالمندان نیز رحم نکردند.



فقط رادیو «بی‌بی‌سی» نبود که خمینی را به کره ماه برد و یا داستان‌هایی که در مورد قدرت فوق‌العاده او در جامعه ساختند و شایع کردند، بلکه جریان‌ات سیاسی مهم آن دوره، یعنی حزب توده، جبهه ملی، مجاهدین انقلاب اسلامی، نهضت آزادی، فدائیان خلق ایران (اکثریت) و... پشت سیاست‌های امام «ضدامپریالیسم» رفتند و هر کس با این هیولای مذهبی مخالفت کرد عامل امپریالیسم نامیدند. پیش از این‌ها نیز روشنفکرانی چون جلال آل‌احمد، علی شریعتی و... زمینه را برای قدرت‌گیری گرایش اسلامی مساعد کرده بودند. پس از انقلاب ۵۷، علاوه بر به کارگیری ارتش، ساواک، پلیس و ژاندارم حکومت پهلوی، بیش از هشتاد گروه مسلح مذهبی اعلام موجودیت کردند و هر کدام در منطقه و محله‌ای از شهرها و روستاها، به تهدید و سرکوب و کشتار و ترور دست زدند. همچنین سران دولت‌های قدرت‌مند غربی انگلستان، فرانسه، آلمان و آمریکا نیز در گوادلوپ گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند حمایت خود را از حکومت شاه قطع کنند و به حمایت از گرایش مذهبی برخیزند تا انقلاب به نفع کارگران و گرایش‌ات سوسیالیستی و آزادی‌خواهی تمام نشود؛ و از سوی دیگر، در آن دوره غرب به یک کمربند سبز اسلامی در اطراف شوروی، یعنی بلوک رقیبش نیاز داشت و حامی گروه‌های مذهبی، به ویژه مسلح بود. همه این عوامل داخلی و بین‌المللی، دست به دست هم دادند و حکومت اسلامی را همانند هیولایی به جان مردم ایران انداختند. در واقع اگر حکومت پهلوی نتوانست انقلاب مردم ایران را سرکوب کند این بار حکومت تازه به قدرت رسیده مذهبی، با وحشی‌گری تمام آن را سرکوب کرد و ده‌ها هزار انسان را به خاک و خون کشید. بنابراین، اگر جامعه‌ای به قهقرا می‌رود مقصر اصلی مردم نیستند، بلکه روشنفکران آن جامعه و احزاب و رسانه‌هایشان هستند.

حکومت اسلامی، نخست تعدادی از سران و مقامات حکومت سرنگون شده پهلوی را اعدام کرد متأسفانه کسی اعتراض نکرد. در حالی که اگر جامعه ما و احزاب و سازمان‌ها و روشنفکران مطرح آن دوره، به طور جدی با اعدام فرخ‌رو پارسا، هویدا، خسروداد، نصیری و غیره مخالفت می‌کردند شاید ما امروز شاهد این همه قربانی نبودیم.



روح خدا

سایه خداست

حکومت اسلامی، در نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب بهمن ماه ۵۷، سرکوب زنان را آغاز کرد. گروه‌های حزب‌اللهی در خیابان‌ها بر لب و صورت زنانی که آرایش کرده بودند تیغ می‌کشیدند و اسید می‌پاشیدند. اولین فرمان ارتجاعی خمینی درباره اجباری کردن حجاب اسلامی بود. حجاب اسلامی، یک پوشش معمولی نیست، اونیفرم و سنبل اسارت زن است. گروه‌های مسلح مذهبی هر کدام با دار و دسته‌های خود، کنترل هر محله‌ای را که به دست می‌گرفتند و با هر کسی که در گذشته اختلاف داشتند و یا فکر می‌کردند مخالف حکومت اسلامی است تهدید و زندانی و شکنجه می‌کردند و می‌کشتند. به کتاب‌فروشی‌ها و حتی خانه‌های برخی از مردم نیز هجوم می‌آوردند، آتش می‌زدند و تخریب می‌نمودند.

از همان اولین بهار آزادی به فرمان خمینی، ارتش به همراه حزب‌اللهی‌ها، مجاهدین انقلاب اسلامی و سیاه جامگان و غیره به کردستان هجوم آوردند و از زمین و هوا مردم کردستان را که از دستاوردهای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه انقلاب دفاع می‌کردند به بمب و توپ و خمپاره بستند. گروه ملاحسنی، جنگ داخلی کرد و ترک را در نقده طراحی کردند و به مرحله اجرا درآوردند. همین گروه جانی، مردم بی‌گناه و بی‌سلاح روستاهای قارنا، ایندرفاش و روستاهای دیگر کردستان را قتل‌عام کردند.

خمینی در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، حمله سراسری به کردستان را صادر کرد. مراکز مسکونی را بمباران نمودند، روستاها را به آتش کشیدند و به هر مکانی وارد شدند با خاک یکسان کردند. هم‌زمان با حملات همه‌جانبه حکومت اسلامی به کردستان، خمینی به خلخال ماموریت داد که به کردستان رفته و به کشتار مردم این منطقه دست بزند. صدها نفر از انقلابیون و کمونیست‌ها بدون محاکمه و یا در محاکمات چند دقیقه‌ای و بدون اجازه دفاع از خود و یا حضور وکیل مدافع توسط آدم‌کشان تحت امر

خلخالی، اعدام شدند. آن‌ها، حتی کسانی را اعدام کردند که هیچ کاری علیه حکومت انجام نداده بودند. اعدام‌های گروهی در پاوه، مریوان، اشنویه، نقده، بانه، سفز، فرودگاه سنندج و دیگر شهرها و روستاهای کردستان، در جریان بود. در برابر این تهاجم وحشیانه حکومت اسلامی، توده‌های انقلابی در کردستان با سازمان‌دهی کومله دست به مقاومت مسلحانه زدند و جنبشی را در سراسر کردستان راه انداختند. فقط در طول ۳ ماه جنگ و درگیری نابرابر، تعداد زیادی از مردم بی‌دفاع جان خود را از دست دادند و یا توسط جوخه‌های مرگ خلخالی، تیرباران شدند و در گورهای جمعی به خاک سپرده شدند.

حکومت اسلامی، در ۱۲ فروردین ۵۹، به ارتش و تمام نیروهای مسلح دستور داد تا سرکوب و خلع سلاح کامل نیروهای مسلح در کردستان را به مرحله اجرا درآورند و بلافاصله حمله به شهر سنندج را آغاز کردند. مقاومت جسورانه مردم این شهر در مقابل یورش نیروهای حکومتی، تحسین‌برانگیز و فراموش‌نشده است. این جنگ نابرابری تحمیلی حکومت به مردم سنندج، ۲۴ روز طول کشید. نیروهای تا دندان مسلح حکومت، در این مدت، بیش از ۶۰۰۰ گلوله خمپاره و توپ به به شهر سنندج شلیک نمودند و تعداد بی‌شماری از مردم شهر را قتل‌عام کردند.

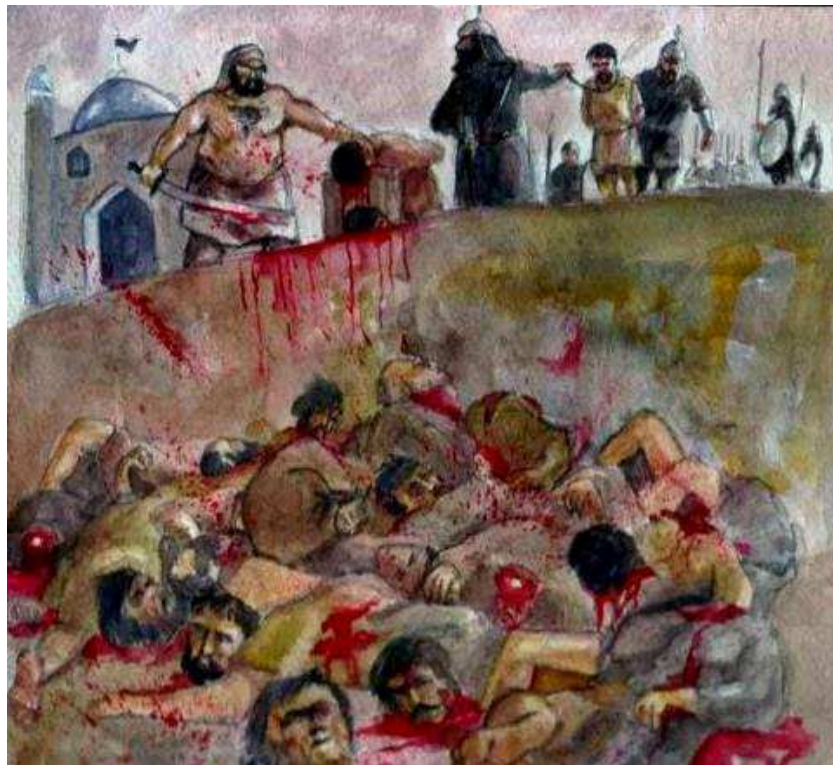


از آن تاریخ تاکنون، کردستان به یک پادگان نظامی و یک منطقه کاملاً جنگی تبدیل شد و در محاصره اقتصادی حکومت قرار گرفت؛ اما با این وجود، حکومت نتوانست جایگاهی برای خود در کردستان پیدا کند.

طولی نکشید که کشتار ترکمن صحرا را راه انداختند. در اسفند سال ۱۳۵۸، بعد از یورش حکومت به گنبد و ترکمن صحرا برای سرکوب مردم ترکمن صحرا و برچیدن شوراها و کانون‌هایی که تشکیل داده بودند، خلخالی که برای راه‌انداختن دادگاه‌های صحرایی چند دقیقه‌ای و جوخه‌های اعدام به گنبد سفر کرده بود، علاوه بر این که جنازه‌های چهار تن از رهبران سیاسی ترکمن (توماج، مختوم، جرجانی، واحدی) را در زیر پلی در گنبد رها کردند؛ به اقرار خلخالی، ۹۴ نفر را نیز اعدام کردند. در همین دوره، سازمان‌های چپ چون بخشی از فدائیان، پیکار، سربداران، رزمندگان، اتحاد مبارزان،

کومهله و...، کمابیش با هر ضعف نظری و عملی از دستاوردهای انقلاب دفاع می‌کردند. اما رهبری حزب توده، که بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین و با تجربه‌ترین حزب به اصطلاح «چپ» آن زمان بود نه تنها با تمام قدرت از حکومت اسلامی دفاع می‌کرد و مخالفین را عامل امپریالیسم و ایادی آمریکا می‌دانست، بلکه تلاش می‌کرد بخش اکثریت چریک‌های فدایی را نیز به سوی خود و از این طریق، به حمایت از حکومت اسلامی بکشانند که متأسفانه در این راه موفق شد. هنگامی که حکومت اسلامی در کردستان و ترکمن صحرا و غیره کشتار می‌کرد آن‌ها شعار سپاه به سلاح‌های سنگین مسلح شود را سر داده بودند و همواره به سازمان‌ها و افراد مخالف حکومت، اتهامات شنیعی می‌زدند و حتی در لو دادن آن‌ها به عوامل و ارگان‌های مخفی و علنی حکومت نیز فعال بودند.

در بستر چنین تهاجمات وحشیانه‌ای بود که حکومت حملات سیستماتیک خود را برای نابودی سازمان‌ها و احزاب سیاسی مخالف، به ویژه چپ و کمونیست، تشکل‌های دموکراتیک زنان، کارگران، دانش‌جویان، نویسندگان، هنرمندان و غیره را نیز تشدید کرد و با آغاز جنگ ایران و عراق، یک موقعیت طلایی و یک برگ برنده مهم به دست آورد تا موقعیت خود را با کشتارهای بیش‌تر تثبیت نماید. به همین دلیل خمینی، آغاز این جنگ را یک نعمت الهی نامید. چرا که به بهانه «موقعیت جنگی» می‌توانستند سرکوب‌های خود را شدیدتر و شنیع‌تر سازند.



خمینی، در یکی از سخنرانی‌های معروف خود، که فیلم آن هنوز هم در یوتوب در دسترس است نعره می‌زند که ما باید از همان روزهای نخست تاسیس جمهوری اسلامی، مخالفین را می‌کشتیم و نباید به کسی رحم می‌کردیم، رهبران و فعالین احزاب و سازمان‌های مخالفین را دار می‌زدیم. قلم‌ها را می‌شکستیم و دهان‌ها را می‌بستیم. او در این سخنرانی خود، خطاب به کسانی که می‌گفتند اعدام‌ها زیاد و روزانه است می‌گفت علی و محمد برای چی همیشه شمشیر داشتند؟ برای این‌که مخالفین خود را هر جا یافتند گردنش را بزنند. خمینی، تاکید می‌کرد که علی و محمد در عرض یک روز، ۷۰۰ یا ۸۰۰ نفر را گردن زدند و ما هنوز به ابعاد مخالفین خود را نکشته‌ایم.



حمله عراق به ایران، از یکسو سبب شد که گرایش‌های مختلف «ضدامپریالیست»، به منظور «دفاع از میهن» راهی جبهه‌های جنگ ارتجاعی شوند و کاری به جنایات حکومت اسلامی نداشته باشند و از سوی دیگر، حکومت نیز با بهره‌گیری از فضای جنگی، سانسور و اختناق خود را شدیدتر کرد و کشتار مخالفان را بیش از گذشته، در راس سیاست‌هایش قرار داد.

حکومت اسلامی در این دوره، به دانشگاه‌ها هجوم آورد و با سرکوب و کشتار دانش‌جویان، دانشگاه‌ها را به منظور پاک‌سازی از گرایش‌های سوسیالیستی و آزادی‌خواه و سکولار و همچنین با هدف اسلامی کردن دروس، دانشگاه‌ها را بست. دانشگاه، در دوره حکومت پهلوی و پس از واقعه ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ که در آن روز گارد شاهنشاهی به دانشگاه یورش برد و سه تن از دانش‌جویان را به قتل رساند به روز دانش‌جو معروف گردید، دانشگاه‌ها به سنگر محکم آزادی‌خواهی و گرایش چپ علیه حکومت پهلوی تبدیل شدند. حتی پس از انقلاب ۵۷، آمارهای رسمی نشان داد که گرایش چپ در دانشگاه‌ها دست بالا را دارد. از این‌رو، حاکمان جدید به دلیل وحشت از دانشگاه‌ها، این مراکز علم و دانش و آگاهی را به زور سرنیزه به مدت دو سال تعطیل کردند.

واقعه ۳۰ خرداد، توجیه دیگر حکومت اسلامی، برای تعیین تکلیف با همه جریان‌های سیاسی و نهادهای دموکراتیک مردمی بود. در این دوره، حکومت اسلامی، دسته‌دسته مخالفین را تهدید و ترور و زندان و شکنجه و اعدام می‌کرد. بنابراین، حکومت اسلامی در آن فضای جنگی، تنها از سال ۶۰ تا ۶۲ هزاران نفر از مخالفین را مخفی و علنی کشتار نمود. تجاوز به زندانیان به ویژه دختران باکره‌ای که حکم اعدام داشتند شب قبل از اعدام، به عقد پاسداری درمی‌آوردند و به این اسیران خود تا صبح تجاوز می‌کردند و صبح زود آن‌ها را به دست جوخه‌های مرگ می‌سپردند. با این توجیه اسلامی که اگر دختر باکره اعدام شود به بهشت می‌رود!

جنگ خونین ایران و عراق، یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های تاریخ است که هشت سال طول کشید. عملاً عامل اصلی طولانی شدن این جنگ نیز حکومت اسلامی و رهبری آن بود. چرا که عراق پس از این که در خرمشهر شکست خورد و عقب‌نشینی کرد رسماً خواهان آتش‌بس شد. با این درخواست حکومت عراق، سازمان ملل و سران بسیاری از کشورهای منطقه تلاش‌های گسترده‌ای را برای پایان دادن به این جنگ خونین آغاز کردند. حتی برخی حکومت‌های عربی، رسماً اعلام کردند که حاضرند

به ایران خسارت جنگی بپردازند. اما حکومت اسلامی و در راس آن خمینی، با شعار «راه قدس از کربلا می‌گذرد» با هدف برپایی پان‌اسلامیسم و تثبیت خود در داخل کشور و در سطح منطقه، تمام پیشنهادات قطع جنگ را رد کردند.

هنگامی که سران این حکومت، عملاً در جنگ به بن‌بست رسیدند و شکست خود را حتمی دیدند پیشنهاد سازمان ملل مبنی بر آتش‌بس را پذیرفتند و خمینی رسماً اعلام کرد که با پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل، جام زهر را سر کشیده است. چرا که حکومت اسلامی، عملاً بخش عظیمی از منابع اقتصادی و طبیعی کشور را به ادامه جنگ اختصاص داده بود اکنون بدون این‌که کم‌ترین پیروزی نصیبش شود اجباراً با آتش‌بس موافقت کرده بود. در اثر این جنگ خانمانسوز، بسیاری از شهرها، به ویژه جنوب کشور ویران شده بودند. فقر و بی‌کاری و بی‌خانمانی در کشور به اوج خود رسیده بود. حالا که جنگ تمام شده و سربازان و نیروهای میلیونی از جبهه‌ها برگشتند بسیاری از آن‌ها به خیل عظیم بی‌کاران پیوستند.



در چنین شرایطی، حکومت اسلامی، بیش از دو راه در پیش روی خود نداشت: یا باید به خواست‌ها و مطالبات اقتصادی و اجتماعی جامعه که در طول هشت سال روی هم انباشته شده بودند؛ گردن می‌گذاشت و دست‌کم بخشی از آن‌ها را می‌پذیرفت. در چنین روندی، حتی با بازشدن ذره‌ای از فضای باز سیاسی، خواست‌ها و اعتراضات مردمی بالا می‌گرفت و احتمال داشت توازن قوای موجود به نفع مردم بر هم زده شود.

راه دوم هم این بود که حکومت به هیچ خواسته مردمی تن در ندهد و با وحشی‌گری بیشتری خواست‌ها و مطالبات بر حق و عادلانه مردم را سرکوب کند؛ سانسور و اختناق و سرکوب را حتی نسبت به دوران جنگ نیز شدیدتر سازد تا بقای حکومت خود را امکان‌پذیر نماید. نهایتاً حکومت اسلامی، این راه دوم را برگزید. به خصوص تنوریسن‌های حکومت اسلامی، این احتمال را می‌دادند که به زودی در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و دانشگاه‌ها و مدارس و محلات اعتصاب و اعتراض‌هایی شکل خواهد گرفت و سرکوب آن برای حکومت سخت خواهد شد. بر این اساس، حکومت اسلامی، برای این‌که زهرچشم بزرگی از جامعه بگیرد نه تنها ملاقات زندانیان سیاسی را قطع کرد، بلکه حتی

آن بخش از زندانیانی هم که آزاد شده بودند را نیز دوباره دستگیر کرد تا این که طرح قتل عام زندانیان سیاسی را در بهار و تابستان سال ۱۳۵۷، به مرحله اجرا درآورد. این که حکومت اسلامی ادعا می‌کند حمله مجاهدین از خاک عراق به ایران، عامل قتل عام زندانیان سیاسی است دروغ بزرگی است که حکومت اسلامی به دهان جامعه انداخته تا این نسل‌کشی خود در افکار عمومی را توجیه‌پذیر کند. هیچ عقل سلیمی، چنین توجیهات مشمئزکننده را نمی‌پذیرد. به این ترتیب، دهه نخست به قدرت رسیدن حکومت اسلامی، دهه خونین و کابوس بزرگی برای اکثریت مردم ایران، و دوره طلایی برای کلیت حکومت اسلامی بود. حکومت در این دوره، هم درون خودش را تصفیه کرد و هم مخالفین را به هولناک‌ترین شکلی سرکوب و کشتار نمود. بنابراین، حکومت اسلامی برای تثبیت موقعیت خود، به این کشتارها نیاز داشت.

در بخش دوم بحث‌ام، همان‌طور که در آفیش مراسم نیز آمده است می‌خواهم «به پی‌آمد و تأثیرات اجتماعی آن در ایران» بپردازم. عموماً هدف حکومت اسلامی، از اعمال شکنجه به زندانیان سیاسی و قتل عام آن‌ها، به طور کلی سرکوب مبارزات جاری در جامعه و مرعوب کردن جامعه و زمین‌گیر کردن خانواده‌های زندانیان سیاسی است.

در حقیقت حکومتی که احساس خطر کند و موقعیت خود را متزلزل ببیند به کشتار زندانیان سیاسی که اسیرش هستند و عملاً نمی‌توانند از خودشان دفاع کنند دست می‌زند تا هم فعالین و کادرهای سیاسی جامعه را نابود کند و هم در خانواده‌های آنان و کل جامعه، آن‌چنان رعب و وحشت ایجاد کند که هیچ‌کس جرأت مخالفت با حکومت را به خود راه ندهد.

یکی دیگر از اهداف حکومت اسلامی از شکنجه زندانی سیاسی، غیر از این که فرد را تخلیه اطلاعاتی کنند این است که او را طوری بشکنند که دیگر جرأت و یا توان مبارزه در جامعه را نداشته باشد. بر این اساس، بخش اعظم زندانیانی که از قتل عام‌های حکومت اسلامی، جان به در برده‌اند و اکنون در داخل و یا خارج کشور زندگی می‌کنند، هنوز هم پس از گذشت سال‌ها و دهه‌ها از آزاد شدنشان، باز هم از دردهای جسمی و به ویژه ناراحتی‌های روحی و کابوس‌های وحشتناک رها نشده‌اند. چه بسا این ناراحتی‌های جسمی و روحی برخی از آن‌ها، تا آخر عمرشان نیز باقی خواهد ماند.

حکومت اسلامی، حتی آن بخش از زندانیانی را که در مقابل شکنجه‌های وحشیانه روحی و جسمی شکنجه‌گران طاقت نیاورده و روحیه‌شان را باختند و از گذشته خود اظهار ندامت نمودند را نیز راحت نگذاشت. از آن‌ها خواستند که با حکومت همکاری کنند. خبرچینی از زندانیان و لو دادن کسانی که می‌شناختند و هنوز دستگیر نشده بودند بخشی از خواست‌های شکنجه‌گران از زندانیانی بود که روحیه آن‌ها را در زیر شکنجه‌های وحشیانه، شکسته بودند. نمونه‌های فراوانی وجود دارد که تعدادی از این دست زندانیان را وادار کردند حتی به کارهایی که دست زده‌اند در مقابل دوربین‌های تلویزیون اقرار کنند و اظهار ندامت نمایند. برخی از زندانیان «تواب»، دچار مسایلی چون عذاب وجدان نیز می‌شدند اما از ترس شکنجه و مرگ تن به هرگونه همکاری می‌دانند؛ حتی برخی از آن‌ها، تا تیر خلاص زدن به اعدامیان نیز پیش رفتند و سرانجام خودشان به شکنجه‌گرانی قهار و یا به نوعی مردگان متحرک تبدیل شدند. اما کم نبودند زندانیانی که با شکنجه‌گران در زیر شکنجه‌های جان‌کاه، همکاری کرده بودند، اعدام گردیدند.

جوخه‌های مرگ حکومت اسلامی، علاوه بر کشتار زندانیان سیاسی در زندان‌ها، فعالین سیاسی و فرهنگی را در خارج زندان‌ها در داخل و خارج کشور نیز تعقیب می‌کردند و می‌ربودند و یا در جا ترور می‌کردند. نویسندگان سرشناسی چون پوینده، سعیدی سیرجانی، مختاری، میرعلانی، زال‌زاده، تفضلی، مجید شریف و غیره را در خیابان‌های تهران و شهرهای دیگر ربودند و جنازه مثله شده آن‌ها را در حاشیه شهرها رها کردند. پروانه فروهر و داریوش فروهر، این فعالین سیاسی مسن را در خانه‌شان زیر ضربات متعدد چاقو به وحشیانه‌ترین شکلی کشتند.



شاپور بختیار، غلام کشاورز، فریدون فرخزاد، صدیق کمانگر، رجوی، قاسملو و همراهانش، حمید بهمنی، شرفکندی و همراهانش و صدها فعال سیاسی را در اروپا و عراق و پاکستان و ترکیه و غیره ترور کردند.

شاید نیازی به شناخت تک‌تک عاملین و عاملین این کشتارها نباشد. چرا که یک مساله بسیار روشن و واضح است و آن هم این است که در کشتارهای دهه شصت، همه جناح‌های حکومت اسلامی به سرمدمداری شخص خمینی دست داشتند. بنابراین، کلیت سران و عاملین این حکومت، با همه جناح-هایش در این آدم‌کشی‌ها سهیم هستند. پس باید کلیه سران و دست‌اندرکاران این حکومت جانی به محاکمه مردمی کشیده شوند. در عین حال، شناخت عاملین و عاملین مستقیم این کشتارها، این اهمیت را دارد که آن‌ها، روزی باید سیاست‌ها و تصمیمات پشت پرده این جنایات خود را به افکار عمومی توضیح دهند که قربانیان خود را چگونه کشتند؟ در کجاها دفن نمودند؟ و... بی‌شک، این اقدام نباید با هدف انتقام‌گیری صورت گیرد؛ بلکه باید هدف اصلی این باشد که حق طبیعی جامعه، به ویژه مادران، پدران، فرزندان، خواهران و برادران جان‌باخته‌گان است که از عمق و ابعاد سیاست‌ها و اهداف این کشتارها آگاه شوند. و از سوی دیگر، جامعه این جانینان را بشناسد تا آن‌ها در آینده نتوانند با رنگ عوض کردن، دوباره جامعه را به سوی فاجعه و نیستی بکشانند.

به این ترتیب، فجایع انسانی دهه شصت، به ویژه سال ۱۳۶۷، نه فراموش شدنی است و نه بخشیدنی و نه انتقام‌گیری در آینده، بلکه هدف اصلی روشن شدن ابعاد این جنایت و وقایع پشت پرده آن و شناسایی عاملین اصلی آن در یک دادگاه علنی، عادلانه و بی‌طرف است.

یک مساله مهم دیگر، مستقیماً مربوط به خانواده‌های زندانیان سیاسی و جان‌باخته‌گان و جان بدربرندگان است. همه خانواده‌های زندانیان سیاسی، به نوع دیگری از حکومت اسلامی شکنجه دیده‌اند، سختی کشیده‌اند و رنج برده‌اند. برخی خانواده‌ها، حتی در چله زمستان و گرمای داغ تابستان از دوردست‌ترین شهرستان‌های کشور به تهران می‌آمدند و ساعت‌ها در مقابل زندان اوین و غیره انتظار می‌کشیدند و توهین می‌شنیدند تا بلکه عزیزان خود را ملاقات کنند. بسیاری مواقع، آن‌ها نه تنها موفق نمی‌شدند، بلکه مورد ضرب و شتم هم قرار می‌گرفتند.

هم‌اکنون بسیاری از خانواده‌هایی که نزدیکان‌شان اعدام شده‌اند و یا به خارج کشور آمده‌اند و عموماً

خانواده‌های فعالین سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در داخل کشور، به عناوین مختلف از سوی ارگان‌های امنیتی حکومت تهدید می‌شوند. حکومت که دستش به مخالفین خود در خارج کشور نمی‌رسد برای این‌که آن‌ها را وادار به سکوت نماید خانواده‌های آن‌ها را در داخل کشور، تحت فشار می‌دهد. حکومت از این تهدیدها، دو هدف عمده را تعقیب می‌کند: نخست این‌که مستقیماً خود خانواده‌های فعالین سیاسی را تحت فشار قرار دهد تا جرات اعتراض و مبارزه به خود راه ندهند و دوم این‌که فکر می‌کند با تحت فشار قرار دادن خانواده‌های فعالین سیاسی در داخل کشور، آن‌ها را در خارج کشور به سکوت وادار نماید و از عرصه مبارزه دور کند.

در حقیقت حکومت سعی می‌کند خانواده‌های فعالین سیاسی، جان‌باخته‌گان و جان بدربرندگان را زمین‌گیر کند به طوری که آن‌ها در جامعه ایزوله شوند.

اما خانواده‌های داغ‌دیده و رنج‌دیده، همواره جواب حکومت را با سربلندی و افتخار و مبارزه داده‌اند. توصیه بسیاری از خانواده‌هایی که در حاکمیت و دیکتاتوری جمهوری اسلامی زندگی می‌کنند به فرزندان خود در خارج کشور که فعال سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هستند این است که همچنان به پیکار بر حق خود ادامه دهند. چون که آن‌ها، با پوست و گوشت خود و در سال‌های طولانی زندگی در زیر اختناق، این تجربه گران‌بها را کسب کرده‌اند که تغییر این وضعیت جهنمی و رهایی از جهل و جنایت حکومت اسلامی، تنها از راه مبارزه پیگیر و مداوم بر علیه کلیت حکومت سرمایه‌داری اسلامی می‌گذارد! تنها با سرنگونی آن، جامعه می‌تواند در فضایی امن‌تر و آزادتر حکومت دل‌خواه خود را انتخاب کند. بنابراین، هنگامی دردها و زخم‌های مادران و پدران و فرزندان جان‌باخته‌گان، کمی بهبود خواهد یافت که کلیت حکومت اسلامی با قدرت مردمی سرنگون شود.

مساله دیگری که می‌خواهم در این‌جا به آن اشاره کنم محاکمه نمادین حکومت اسلامی در دادگاه لاهه است که از پنج سال پیش آغاز شده است.

همان‌طور که در جریان هستید مرحله نخست دادگاه رسیدگی به کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ به مدت پنج روز، از ۱۸ ژوئن تا ۲۲ ژوئن ۲۰۱۲، در مرکز حقوق بشر سازمان عفو بین‌الملل در لندن برگزار شد. در این مرحله از دادگاه، قضات تحقیق عضو کمیسیون حقیقت‌یاب، بیش از هشتاد تن از اعضای خانواده‌های جان‌باخته‌گان دهه شصت و جان بدربرندگان از اعدام‌های دسته‌جمعی و کشتار زندانیان سیاسی در این دهه را، به دادگاه فراخواندند و از آنان تحقیق به عمل آوردند. شاهدان، از چهل شهر و استان ایران و از میان همه گرایش‌های سیاسی انتخاب شده بودند که حکومت اسلامی، عزیزان‌شان را در دهه شصت اعدام و یا زندانی و شکنجه کرده است.

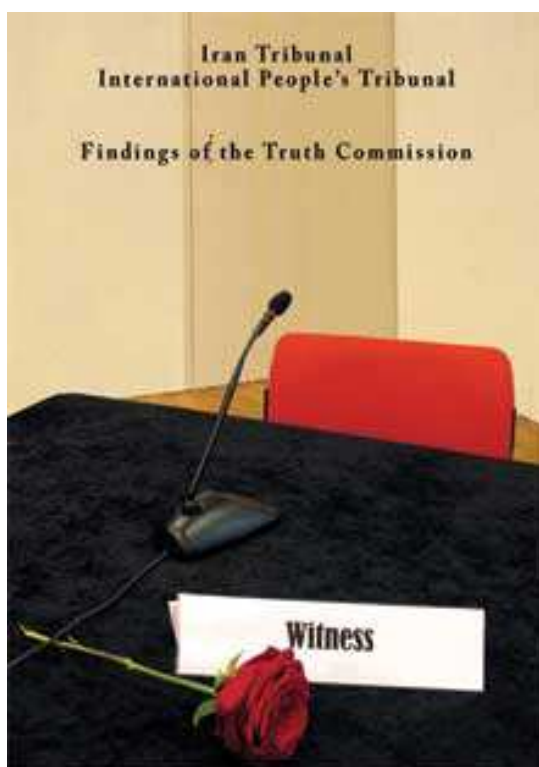
در سال ۱۹۶۷، برای اولین بار «برتراند راسل»، فیلسوف معروف انگلیسی با همکاری «ژان پل-سارتر»، فیلسوف معروف فرانسوی، در کشورهای سوئد و دانمارک دادگاهی را علیه جنایت‌های جنگی دولت آمریکا در ویتنام برگزار کردند و دولت آمریکا را طی آن به جنایت علیه بشریت محکوم نمودند. این دادگاه ائتلافی بود از نیروهای سوسیالیستی، روشنفکران برجسته و سرشناس، نیروهای مترقی و آزادی‌خواه که برای اعتراض و محکوم کردن جنایات جنگی امپریالیسم آمریکا، دور هم جمع شده بودند. محکومیت از طریق دادگاه بین‌المللی جنبه سمبولیک داشت و از لحاظ حقوقی قابل اجرا نبود، در حالی که از لحاظ تاثیر بر افکار عمومی بسیار مهم و قابل توجه بود.

اما دادگاه راسل، با دادگاه تریبونال علیه حکومت اسلامی، یک تفاوت اساسی دارد. در دادگاه راسل، روشنفکران سوسیالیست و آزادی‌خواه بودند که جنایت‌کاران را به طور سمبولیک محاکمه کردند. اما در تریبونال ایران، مستقیماً شاهدان عینی جان‌باخته‌گان و جان بدربرندگان از قتل‌عام‌های حکومت اسلامی مشاهدات و تجارب زنده و دردناک خود را در اختیار دادگاه قرار دادند.

مرحله دوم این دادگاه، قرار است در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ ماه اکتبر سال جاری در لاهه برگزار شود.

تریبونال مردمی علیه حکومت اسلامی ایران، یک دادگاه مردمی و مستقلی است که به هیچ حزب و سازمان و دولتی وابسته نیست و به خصوص هیچ کمک دولتی نیز غیر از کمک‌های مردمی نمی‌پذیرد. در همین‌جا، از شما تقاضا می‌کنم در صورت امکان شما نیز به این تریبونال کمک کنید.

همان‌طور که گفته شد تاثیر عمده تریبونال بر افکار عمومی است. اما در عین حال، یک بخش از کل مبارزه در خارج کشور علیه حکومت اسلامی نیز محسوب می‌شود. گرایش‌های مختلفی در درون آن فعالیت دارند که داوطلبانه فعالیت می‌کنند. تریبونال، نه یک سازمان و حزب با برنامه، بلکه شبکه‌ای از فعالین سیاسی و زندانیان سیاسی سابق و خانواده‌های جان‌باخته‌گان تشکیل شده که هدف‌شان جز محاکمه سمبولیک حکومت اسلامی و تقویت سرنگونی کلیت آن با قدرت مردمی، چیز دیگری نیست. تریبونال، این اهمیت را نیز دارد که سران حکومت در سفرهای خارجی خود، هموار نگران می‌شوند که دستگیر و محاکمه شوند. اما همان‌طور که گفتیم هدف اصلی تریبونال، افشای جنایت‌های بی‌شمار حکومت اسلامی در زندان‌ها و جمع‌آوری اسناد و مدارک از طریق شاهدان عینی و داغ نگه داشتن این جنایت‌ها در نزد افکار عمومی و نهادهای بین‌المللی است. بنابراین، دفاع از تریبونال و تقویت آن، بخشی از مبارزه مردمی در راستای سرنگونی کلیت حکومت اسلامی است. من در طول پنج سالی که تریبونال فعالیت دارد در هیچ جلسه رسمی با فعالین آن نداشته‌ام اما بدون قید و شرط از آن حمایت می‌کنم. مسلماً این تریبونال نیز همانند دیگر عرصه‌های مبارزاتی‌مان، خالی از اشکال و ایراد نیست. از این‌رو، می‌توان با هدف سازندگی و تقویت آن در فضایی صمیمانه و بی‌غرض و بدون مارکزدن‌های بی‌سند و ثبوت انتقاد کرد. انتقاد صمیمانه سازنده و حق و آزادی بیان همگان است.



طبیعی‌ست که این تریبونال مورد حمایت جدی و همه نیروهای چپ و کمونیست و آزادی‌خواه و برابری‌طلب و عدالت‌جو قرار گیرد. نیروهایی که خواهان سرنگونی کلیت حکومت اسلامی با نیروی کارگران، زنان، دانشجویان، جوانان، روشنفکران، هنرمندان و همه محرومان جامعه بدون دخالت دولت‌های امپریالیستی هستند.

امروز شکنجه و اعدام در حکومت اسلامی ایران به اوج خود رسیده است. از این‌رو، لغو اعدام و آزادی همه زندانیان سیاسی یکی از مطالبات مهم و اصلی و فوری همه جنبش‌های اجتماعی و نیروهای آزادی‌خواه ایرانی در داخل و خارج کشور است. حکومت اسلامی، شاید تنها حکومتی در جهان است که کودکان زیر ۱۸ سال را نیز اعدام می‌کند. در لیست هزاران نفری اعدام شدگان سیاسی دهه ۶۰، اسامی جوانان زیر ۱۸ سال نیز دیده می‌شود.

هم‌اکنون زندان‌های ایران انباشته از زندانیان سیاسی و غیرسیاسی است. رقم اعدام در سال اخیر بیش از سه برابر شده و به طور متوسط روزانه یک تن در ایران اعدام می‌شود. به علاوه این که ده‌ها زندانی نیز در زندان‌ها مخفیانه اعدام می‌گردند و جامعه از آن‌ها بی‌خبر است. خبر این نوع اعدام‌ها، گاهی اوقات به بیرون از زندان‌ها می‌رسد.

اعدام، یا مجازات مرگ، قتل عمد توسط حکومت‌هایی است که در آن‌ها، قانون اعدام وجود دارد. بر خلاف ادعاهای طرفداران مجازات اعدام، اعدام بزهکاری و فساد در جامعه را از بین نمی‌برد. اعدام فقط در کشتن قربانی باقی نمی‌ماند، بلکه اطرافیان و نزدیکان او را نیز دچار درد و رنج می‌کند و چه بسا به سوی فساد و بزهکاری نیز کشیده شوند. به علاوه اعدام فقط شامل بزهکاران نیست، بلکه برای همه کسانی است که در راه برقراری آزادی و برابری و عدالت مبارزه می‌کنند. به علاوه این‌که مجازات اعدام، حس انتقام‌جویی را در جامعه دامن می‌زند و آن را بازتولید می‌کند. هر حکومتی که انسان‌ها را به هر دلیلی اعدام می‌کند مرتکب قتل عمد می‌شود و جنایت‌کار است. از این‌رو، طبیعی است که هر فرد انسان‌دوست و آزادی‌خواه، با تمام قدرت خواهان لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی زندانیان و مجازات اعدام باشد و بر آزادی همه زندانیان سیاسی و حتی غیرسیاسی تاکید نماید.

اساساً چه جنایتی بالاتر و شدیدتر از این است که مجرم را در انتظار عمومی به دار بکشند، سنگسار کنند و شلاق بزنند. صدمات و عواقب اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی این نمایش‌های جنایت‌کارانه و وحشیانه حکومت اسلامی طی سی و چهار سال گذشته در جامعه ایران، بی‌سابقه بوده است.

اساس مبارزه با جرایم مختلف، نه شکنجه و شلاق و اعدام، بلکه در گرو از میان بردن عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جرم‌زا در جامعه است. در جامعه‌ای که سانسور و اختناق حکومتی بی‌داد می‌کند؛ بی‌کاری، تورم، فقر، خشونت، تبعیض و... غیرقابل تحمل شده است، چگونه می‌توان تنها با بالا بردن میزان مجازات شکنجه، شلاق‌زدن، قطع انگشتان دست و اعدام از وقوع جرم و جنایت جلوگیری کرد؟ در جامعه‌ای که همه سران و مقامات و مسئولین زورگو، متجاوز، آدمکش، دزد و رشومخوار و مافیایی هستند و اموال عمومی جامعه را غارت می‌کنند، چگونه می‌توانند مدعی برقراری امنیت و رفاه و عدالت در جامعه باشند؟ آن‌هم در شرایطی که خود کلیت حکومت اسلامی، سرمنشاء کلیه فسادها و جنایت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران است.

اهداف و سیاست‌ها و ایدئولوژی غیرانسانی و ارتجاعی حکومت اسلامی، به خصوص تجارب دردناک دهه شصت به ما می‌آموزد، بیش از پیش و بدون قید و شرط به رعایت حقوق سیاسی و اجتماعی همه شهروندان و لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی و اعدام تاکید کنیم.

مساله مهم دیگری که می‌خواهم در این‌جا به آن بپردازم در رابطه با تشدید تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی علیه ایران تا احتمال حمله نظامی به کشورمان است که همچون ابرهای سیاهی در بالای سر جامعه‌مان به پرواز درآمده‌اند.

محاصره اقتصادی، بیش از آن که حکومت را تحت فشار قرار دهد به بی‌کاری و گرانی بیش‌تر در جامعه ایران منجر شده و تحمل این وضعیت برای اکثریت مردم ایران، به ویژه کارگران و محرومان غیرقابل تحمل شده است. از این‌رو، ما باید با هرگونه محاصره اقتصادی ایران و هر کشور دیگری و همچنین حمله نظامی به شدت مخالفت کنیم.

آلترناتیو ما این است که حکومت اسلامی، در بایکوت سیاسی قرار گیرد. یعنی سفارت‌خانه‌های آن بسته شوند و به دفاتری تبدیل گردند تا به کارهای ویزا و مراجعه‌کنندگان عادی جوابگو باشند؛ نمایندگان حکومت اسلامی، از جوامع بین‌المللی از جمله سازمان بین‌المللی کار اخراج شوند؛ کلیه حساب‌های بانکی سران و عوامل حکومت اسلامی مسدود گردد؛ به ایران جنگ افزار و ابزارهای شکنجه و جاسوسی فروخته نشود؛ سران و مقامات حکومت اسلامی را به دلیل جنایت علیه بشریت که فقط در بهار و تابستان ۲۴ سال پیش چندین هزار زندانی سیاسی را در زندان‌های خود با محاکمات دو سه دقیقه‌ای و بدون حضور وکیل مدافع و بدون این‌که به زندانی اجازه دفاع دهند، قتل‌عام کردند به هر کشوری پا گذاشتند دستگیر شوند و به دادگاه لاهه و دادگاه‌های رسیدگی به نسل‌کشی و غیره تحویل داده شوند. بایکوت سیاسی، هیچ ضرری به جامعه ایران نمی‌رساند در حالی که مستقیماً حکومت را تحت

فشار قرار می‌دهد.

به این ترتیب، روشن است که نیروهای چپ و انسان‌دوست، با محاصره اقتصادی و هرگونه حمله نظامی به ایران مخالفت کنند. چرا که بر خلاف ادعاهای سخن‌گویان و سران دولت‌هایی که نیروهای نظامی‌شان و همچنین ناتو در کشورهای افغانستان و عراق و لیبی دخالت کرده‌اند به هیچ‌وجه به این کشورها، آزادی و برابری و دموکراسی و امنیت به ارمغان نیاورده‌اند؛ بلکه بر عکس، آن چه که هست ویرانی و تروریسم دولتی و تروریسم گروه‌های مذهبی و ناسیونالیستی است. به علاوه نیروهای راست این کشورها که با حمایت دول غربی روی کار آمده‌اند عمدتاً گروه‌های مذهبی، ناسیونالیست و راست هستند که بدون حمایت خارجی حتی یک روز هم نمی‌توانند بر سر کار باشند.

اجازه بدهید بحث خود را با تاکید بر این مساله جمع‌بندی کنم. حقیقتاً هنوز ما از واقعیت‌های پشت پرده و ابعاد قتل‌عام زندانیان سیاسی سال ۶۷ خبر نداریم. تنها گوشه‌هایی از این جنایت‌های بزرگ تاریخی از سوی برخی از جان بدربرندگان بیان شده است؛ هنوز نمی‌دانیم که خاوران‌های شهرهای سراسر ایران در کجاها قرار دارند؟ آیا تعداد قتل‌عام شدگان سال ۶۷، چهار هزار نفر، ده هزار نفر، بیست هزار نفر و یا تعداد بیش‌تری است؟! هنوز نمی‌دانیم که در زندان‌های حکومت اسلامی، بر زندانیان سیاسی و غیرسیاسی چه می‌گذرد؟ و...

اصولاً سانسور و اختناق سی و چهار ساله حکومت اسلامی، به جامعه ما اجازه نداده است که به ابعاد و عمق جنایت‌های بی‌شمار آن در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و انسانی پی ببرد.

شکی نیست که سرکوب و زندان و شکنجه هر چند که در ساکت کردن جامعه بسیار موثرند و نقش اساسی ایفا می‌کنند اما یک وجه دیگر سکوت مردم در مقابل این همه وحشی‌گری حکومت اسلامی، ناشی از عدم آفاق و چشم‌انداز روشن برای ساختن آینده است. مردم با امید به آینده روشن، از بی‌تفاوتی و از خودبی‌گانگی سیاسی و اجتماعی خارج می‌شوند و به طور فعالانه در مسایل روز سیاسی و اجتماعی دخالت می‌کنند.

مسلماً، تا روزی که جنبش‌های اجتماعی و در پیشاپیش همه جنبش کارگری با استراتژی طبقاتی خود در جامعه توده کارگران را متحد و متشکل نکند و به طبقه خودآگاه تبدیل نگردد بحث از انقلاب و آینده بهتر چندان جایی ندارد. هر چند که احتمال دارد حکومت اسلامی به دلیل کشمکش‌ها و بحران‌های درونی خود و یا با دخالت نیروهای خارجی تغییر کند اما چیزی عاید مردم آزادی‌خواه، برابری‌طلب و عدالت‌جو نخواهد شد. یعنی وضعیت فلاکت‌بار اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، انسانی و جنگ‌افروزی که متأسفانه امروز در افغانستان و عراق و لیبی شاهدش هستیم، در جامعه خود نیز شاهد خواهیم شد. در این کشورها، به معنای واقعی جای دیکتاتورهای قدیم با دیکتاتورهای جدید عوض شده و باز هم مردم این کشورها جز درد و رنج و سرکوب و استثمار چیز دیگری عایدشان نشده است. سناریوهای این کشورها، هم اکنون در تحولات سوریه نیز در جریان است. طبیعتاً همه این وقایع تلخ و فاجعه‌بار منطقه، باید مردم آزاده ایران را آن‌چنان هوشیار و آگاه کند که به هیچ نیروی داخلی و خارجی اجازه ندهند جامعه‌شان را همانند کشورهای همسایه و منطقه، در دام نیروهای خشونت‌طلب، جنگ‌طلب، غوغاسالار، ستم‌گر، فرصت‌طلب و قدرت‌طلب گرفتار سازند. بنابراین، اگر می‌خواهیم جامعه ما نیز به همان سناریوهای امپریالیستی و مجریان ایرانی سیاست‌های آن‌ها گرفتار نشود باید هم و غم خود را در داخل و خارج کشور در جهت سازمان‌دهی و تقویت جنبش‌های اجتماعی و در پیشاپیش همه جنبش کارگری از موضع طبقاتی و ضدسرمایه‌داری قرار دهیم. تنها از این طریق می‌توانیم به آن جامعه‌ای برسیم که در آن، احترام به حرمت و موجودیت انسان و آزادی‌هایش، به حدی نهادینه شود که هیچ‌کس و هیچ حکومتی جرات دست‌نقض آن‌ها را نداشته باشد.

یاد همه جان‌باخته‌گان راه آزادی و سوسیالیسم، به ویژه سال ۶۷ گرامی باد!

از این‌که حوصله کردید و به سخنان من گوش دادید، سپاسگزارم و در بخش سؤال و جواب‌ها بیش‌تر با همدیگر تبادل‌نظر خواهیم کرد.



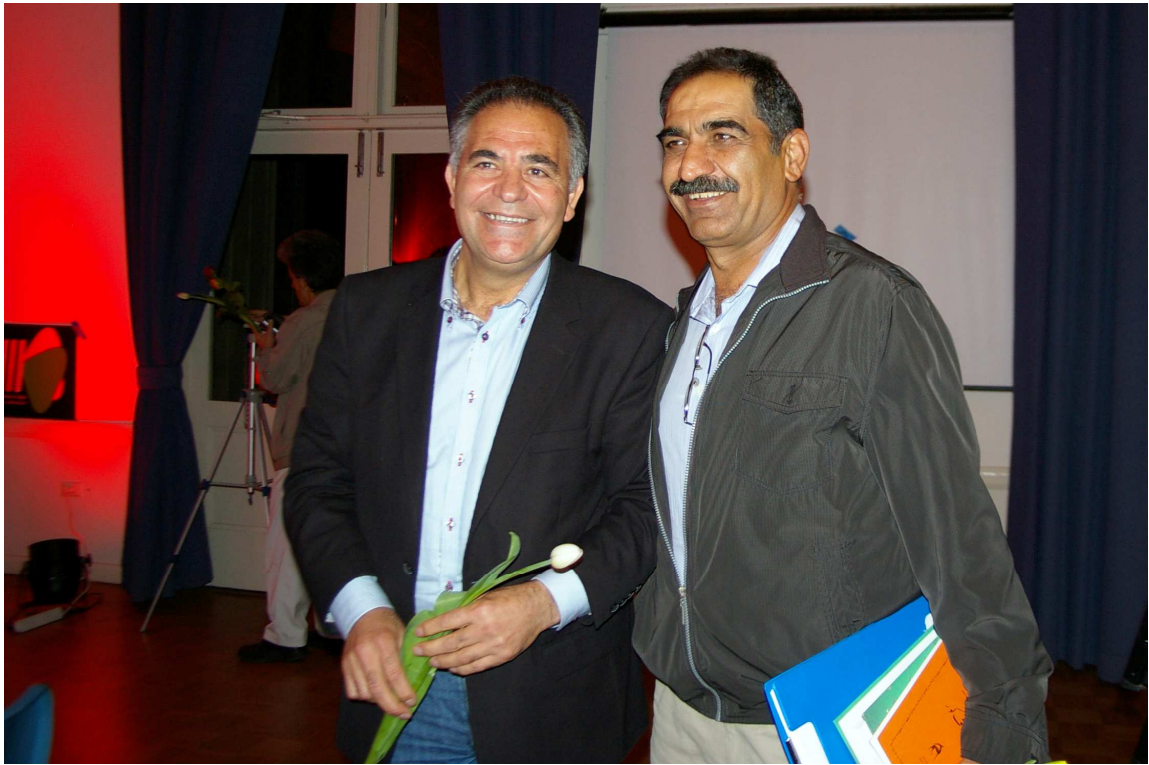
تصاویری با که در پایان مراسم یادمان سیدنی در سالن مراسم، با
برخی از دوست علاقه‌مند گرفتیم











اوضاع خاورمیانه و ایران امروز

(متن سخنرانی بهرام رحمانی در نشست دفتر حزب کمونیست استرالیا)

عصر همگی به خیر!

از مسئولین حزب کمونیست استرالیا، به خاطر دعوت از من و برگزاری این جلسه تشکر می‌کنم؛ از همه شما حضار محترم ممنونم که به این جلسه تشریف آورده اید. همچنین از رفیق حنا میدلتون، دبیر اول حزب کمونیست استرالیا، که بیوگرافی کوتاهی از من را قرائت کردند و قبلاً نیز آن را به همراه اطلاعیه برگزاری این جلسه در نشریه حزبشان انتشار بودند، سپاسگزارم.



شما می‌دانید که اکنون تحولات خیره کننده خاورمیانه افکار عمومی جهان را به خود جلب کرده است. صحبت از این می‌شود که پس از سوریه، نوبت ایران فرا خواهد رسید. مقدمتاً حضورتان عرض کنم آن چیزی که به نام «بهار عربی» و یا «انقلاب» تونس، لیبی، مصر و هم اکنون سوریه معروف شده اند عملاً چیز دیگری هستند. به عبارت دیگر، در این کشورها، مردم جان به لب رسیده به خیابان‌ها ریختند تا با برکناری حکومت‌های مستبد، آزادی، برابری، دموکراسی، رفاه و عدالت را به جامعه‌شان به ارمغان بیاورند اما متأسفانه آن‌ها در این راه شکست خوردند. و جای دیکتاتورهای قدیم با حمایت و پشتیبانی سرمایه‌داری جهانی و دولت‌ها، به ویژه دولت‌های قدرت‌مند غربی با دیکتاتورهای جدید عوض شد و روابط و مناسبات سرمایه‌داری به همان شکل سابق حفظ گردید. در لیبی، اولین اقدام و

اظهارنظر رییس شورای انتقالی لیبی، لغو تک همسری و جایگزین کردن آن با قانون جدید چندهمسری با اتکا به موازین اسلامی بود. قذافی، دیکتاتور سرنگون شده لیبی را بدون هیچ‌گونه محاکمه و به شکل وحشیانه‌ای به قتل رساندند. خود این جنایت، آشکارا نشان دهنده «عدالت‌خواهی» کسانی است که به جای او به قدرت رسیدند!

طنز تلخ تاریخ در مصر، به شکل تراژدی تکرار شد و ارتش به عنوان نیرویی رهایی‌بخش معرفی گردید. یعنی در این کشور، حسنی مبارک رییس کودتاپیان را بردند و ارتش کودتاگر را حفظ نمودند تا با کنترل از بالا قدرت مجلس و ریاست جمهوری را به اخوان المسلمین واگذار نمایند تا گرایش‌های چپ و کارگری نتوانند نظم موجود و روابط و مناسبات سرمایه‌داری در این کشور مهم منطقه را به هم بزنند. هم‌اکنون نیروی مسلحی تحت عنوان «ارتش آزاد سوریه» با حمایت دولت‌هایی چون ترکیه، عربستان، آمریکا، آلمان، فرانسه، انگلیس و غیره تشکیل شده است که آینده مردم سوریه را نیز تیره و تار کرده است.

سرمایه‌داری جهانی و در راس آن دول قدرت‌مند غربی، سیاست‌های گذشته خود همچون کمک به کودتاپیان و غیره را کنار گذاشته‌اند و مستقیماً با لشکرکشی کشورگشایی می‌کنند و اسم آن را نیز با تزویر و ریاکاری لغو استبداد و برقراری دموکراسی و امنیت می‌نامند. آیا واقعا پس از اشغال نظامی کشورهای چون افغانستان و عراق، کدام دموکراسی در این کشورها برقرار شده است؟ هم‌اکنون در این کشورها تروریسم دولتی و غیردولتی و ناسیونالیستی و مذهبی، کم‌ترین امنیت جانی و مالی و شغلی و غیره برای شهروندان این کشورها باقی نگذاشته‌اند. لیبی نیز در مسیر فلاکت‌بار عراق و افغانستان در حرکت است. به احتمال قوی، آینده مردم سوریه نیز بهتر از وضعیت مردم کشورهای عراق و افغانستان و لیبی نخواهد شد.

به این ترتیب، سران و سخن‌گویان دولت‌های غربی و ژورنالیسم رسمی، واقعیت‌های دل‌خراش این کشورها و تحولات خاورمیانه را مخفی می‌کنند و حقیقت را به طور وارونه تحویل افکار عمومی مردم جهان می‌دهند.



تا آن‌جا که به ایران امروز برمی‌گردد باز هم سران و سخن‌گویان دولت‌ها و ژورنالیسم رسمی، بخش عمده تبلیغات خود را به فعالیت‌های اتمی حکومت اسلامی اختصاص داده‌اند و کم‌تر از جنایات حکومت اسلامی علیه بشریت و سرکوب‌ها و اعدام‌های آن سخن می‌گویند.

شکی نیست که باید برای نابودی کلیه سلاح‌های اتمی و کشتار جمعی در جهان و همچنین در جهت جلوگیری از تولید و فروش آن مبارزه جهانی کرد. اما امروز دول غربی و نهادهای بین‌المللی چون سازمان ملل و غیره نگاهی متضاد و جهت دار به تولید و توزیع سلاح‌های کشتار جمعی دارند. یعنی کشورهای حق دارند به سلاح اتمی مسلح شوند اما برخی کشورها، چنین حقی را ندارند. این یک تناقض بزرگ به ویژه در قوانین بین‌المللی و سازمان ملل است. در حالی که باید به طور کلی تولید و فروش سلاح‌های اتمی و کشتار جمعی در همه جهان ممنوع اعلام گردد و هرگونه تولید و استفاده از آن‌ها، به عنوان جنایت علیه بشریت با اعتراض افکار عمومی جهانی روبرو گردد. بنابراین، روشن است که یک نیروی آزادی‌خواه، ضدجنگ، کمونیست، باید خواهان متوقف کردن تولید سلاح‌های کشتار جمعی و نابودی همه آن‌ها در سطح جهان شود. بنابراین، دولت‌های غربی، فقط فعالیت‌های اتمی حکومت اسلامی را در راستای رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی‌شان برجسته می‌کنند و کاری به کشتارها و جنایات بی‌شمار این حکومت علیه مردم ایران ندارند.

بر اساس آخرین آمار مرکز آمار ایران، جمعیت ایران حدود ۷۵ میلیون نفر است. با وجود این که ایران یک کشور ثروتمند با منابع طبیعی غنی، به ویژه نفت و گاز است اما اکنون بخش عظیمی از مردم این کشور، با بی‌کاری و گرانی و فقر و آسیب‌های اجتماعی دست و پنجه نرم می‌کنند. حدود ۷۰ درصد جمعیت ایران زیر ۳۵ سال سن دارند، نرخ بی‌کاری بین جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله، ۲۸ و شش دهم درصد از جمعیت فعال این گروه سنی بی‌کار هستند.

حکومت اسلامی، برای این که آمار بی‌کاران را کمتر نشان دهد هنگام آمارگیری زنان خانه‌دار، دانش‌جویان، دانش‌آموزان و سربازان که هیچ‌گونه حقوقی دریافت نمی‌کنند را در آمارها به عنوان بی‌کار حساب نمی‌کند. حتی هنگام آمارگیری اگر کسی فقط همان روز شاغل باشد بی‌کار به حساب نمی‌آید. بر اساس تازه‌ترین گزارش مرکز آمار ایران، نرخ بی‌کاری در سه ماه نخست امسال ۱۲ و نه دهم درصد اعلام شده است. بر این اساس، تعداد بی‌کاران ایران ۳ میلیون و ۱۴۶ هزار و ۹۲ نفر است. البته در آمارهای غیررسمی آمده است که رقم بی‌کاران ایران بسیار زیادتر از آمارهای رسمی دولتی، حتی سه برابر آمارهای رسمی است.

حکومت اسلامی، در مورد تورم نیز آمارهای متفاوت اعلام می‌کند. بانک مرکزی در آخرین گزارش خود، تورم تیر ماه را ۲۲/۹ درصد اعلام کرده است در حالی که مرکز آمار ایران، نرخ تورم را معادل ۲۶/۲ درصد می‌داند. همچنین آمارهای غیررسمی تورم در ایران را بالای ۳۰ درصد می‌دانند. این که حکومت اسلامی، از نظر اقتصادی به بن‌بست رسیده و سیاست‌های اقتصادی حتی توسط خود برنامه ریزان آن نیز نتیجه بخش نیست، یک واقعیت انکارناپذیر است. اکنون تحریم‌های بین‌المللی نیز این بحران‌ها را بیش‌تر و عمیق‌تر کرده است.

اما بار بیش‌تر این بحران‌های اقتصادی، بر دوش کارگران و مردم محروم گذاشته شده است. بی‌کاری و گرانی و تورم، برای بخشی عظیمی از مردم ایران کابوس هولناک و غیرقابل تحمل شده است. حذف سوبسیدهای دولتی، آزاد کردن واردات و غیره، به عنوان یک برنامه برای بقا اقتصادی ارائه شده است نتایج بسیار مخربی به ویژه بر صنایع و تولیدات داخلی وارد کرده است. اکنون بخش کالاهای ضروری جامعه ایران از چین وارد می‌شود. البته یک دلیل عمده این مساله آن است که بسیاری از سرمایه‌داران ایرانی، حتی آن‌هایی که به حاکمیت نیز نزدیک‌ترند سرمایه‌های خود را از این خارج کرده‌اند و در خارج کشور، عمدتاً در چین سرمایه‌گذاری نموده‌اند.

در حال حاضر بسیاری از پروژه‌ها و طرح‌های کلان اقتصادی حکومت اسلامی، فلج شده‌اند و ناتمام مانده‌اند. به این ترتیب، هم فاکتورهای جهانی و هم فاکتورهای داخلی، بحران‌های اقتصادی ایران را هر روز تعمیق و گسترش می‌دهند.

در عرصه سیاسی نیز اکثریت مردم ایران از حکومت اسلامی ناراضی‌اند. سرکوب‌های سیاسی، سانسور و اختناق، نفس مردم ایران را بریده است. حکومت اسلامی و ارگان‌های سرکوبش در ابتدایی‌ترین امر خصوصی انسان‌ها، به ویژه زنان و جوانان، از نوع و رنگ لباس پوشیدن تا موی سر آنان

دخالت می‌کنند. دختری و پسری که به طور عادی با همدیگر حرف بزنند اگر توسط پاسداران و مامورین انتظامی دستگیر گردند احتمال این که در ملاءعام شلاق بخورند زیاد است. سانسور در تمام عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی در جریان است. این سانسور سیستماتیک، سبب شده است که برخی از نویسندگان ایرانی، دست به خودسانسوری بزنند تا شاید آثارشان از تیغ سانسور بگذرد و انتشار یابد. در واقع این نوع سانسور، یعنی نویسنده و هنرمندی که مجبور می‌شود قبل از سانسورچیان، خودش آثارش را سانسور کند بدترین نوع سانسور است و عوارض ناگواری برای خود نویسنده دارد.

کارگران و خانواده‌هایشان که اکثریت جمعیت ایران، یعنی بین ۴۵ تا ۵۰ میلیون نفرند با مشکلات اقتصادی زیادی دست به گریبانند. بی‌کاری زیاد و موج بی‌کاری‌های وسیع سبب شده است که کارفرمایان به راحتی و به بهانه‌های مختلف کارگران قدیمی و استخدامی را اخراج کنند و به جای آن‌ها کارگران را به طور موقت به کار گیرند. هنگامی که کارفرمایان کارگران جدید را به کار می‌گیرند از آن‌ها تعهد می‌گیرند و یا امضاء کارگر را به زیر قرارداد سفید می‌زنند تا هر موقع کارفرما خواست او را اخراج کند و هر چه دلش خواست در این ورقه و قرارداد سفید بنویسد. چون در جامعه بی‌کاری و فقر غوغا می‌کند کارگران اجباراً تن به این نوع قراردادهای می‌دهند. به علاوه این که اغلب کارخانه‌های ایران خودشان مستقیماً کارگر استخدام نمی‌کنند، بلکه از شرکت‌های واسطه آن‌ها را برای چند ساعت و چند روز به کار می‌گیرند. این نوع کارگران نه حق بیمه دارند و نه از بیمه بازنشستگی و مرخصی سالانه و بارداری و غیره برخوردارند. در واقع کارگر ایرانی، نیروی کار ارزان سرمایه‌داران هستند. دست‌مزدهای سالانه بدون توجه به تورم و گرانی و بدون حضور نماینده واقعی کارگران منعقد می‌شود که اغلب یک سوم دست‌مزد واقعی است. حتی این دست‌مزدهای ناچیز نیز به موقع پرداخت نمی‌گردد و صدها هزار کارگر ایران از یک ماه تا حدود دو سال دست‌مزدهای معوقه از کارفرمایان طلب دارند. شاید جالب باشد بدانید که کارگران ایران حق تشکل مستقل ندارند. در ایران اعتصاب و اعتراض ممنوع است. با این وجود، روزی نیست که کارگران کارخانه‌ای دست به اعتراض و اعتصاب نزنند و با تهاجم مامورین انتظامی روبرو نگردند.

آنچه که به عنوان تشکل‌های کارگری در ایران معروف است و در سازمان بین‌المللی کار به عنوان نماینده کارگران ایران شرکت می‌کند خانه کارگر و شورای اسلامی کار هستند که توسط خود حکومت ساخته شده‌اند تا طبقه کارگر را کنترل کنند. هنگام انعقاد سطح دست‌مزدهای سالانه کارگران، نماینده شوراهای اسلامی کار و کارفرمایان و حکومت اسلامی در نشست‌های سه جانبه خود، دست‌مزد سالانه کارگران را تعیین می‌کنند که هر سه طرف منافع سرمایه‌داران و حکومت را در نظر می‌گیرند و ابداً کارگران در آن نمایندگی نمی‌شوند. با توجه به این که خود حکومت اسلامی نیز بزرگترین کارفرمای کشور است و حدود ۷۵ تا ۸۰ درصد کارگران زیر نظر ارگان‌های دولتی کار می‌کنند؛ برای مثال، سپاه پاسداران حکومت اسلامی شرکت‌های مختلفی دارد که با سیاست‌های خصوصی سازی حکومت، صنایع مهم کشور چون صنایع نفت، پتروشیمی، مخابرات، جاده‌سازی، سدسازی، ساختمان‌سازی و غیره را در اختیار گرفته است. سپاه، در برخی کشورهای خارجی نیز سرمایه‌گذاری‌های کلان کرده است. این شرکت‌های زیر نظر سپاه، حتی به قاچاق اسلحه و مواد مخدر نیز دست می‌زنند. بخش عمده واردات و صادرات کالاها و اجناس اساسی و کلان کشور در دست شرکت‌های وابسته به سپاه است. سپاه پاسداران، همچنین نقش مهمی در سرکوب اعتراضات مردم ایران دارد و در سطح بین‌المللی نیز علاوه بر تهدید و جاسوسی علیه فعالین سیاسی ایرانی، با گروه فاشیستی غربی و همچنین با گروه‌های مذهبی مسلح تروریستی رابطه تنگاتنگی دارند و حتی به آن‌ها آموزش‌های خرابکاری و تروریستی و ایدئولوژیکی نیز می‌دهند.

سپاه، در سرکوب و کشتار مردم سوریه نیز به حکومت بشار اسد کمک می‌کند و به گفته برخی فرماندهان سپاه، ایران در سوریه از «امنیت خودش دفاع» می‌کند؟ حکومت سوریه، علاوه بر این که مهم‌ترین هم‌پیمان حکومت اسلامی است در عین حال، راه ارتباط حکومت اسلامی با حزب‌الله لبنان و

حماس فلسطین نیز از سوریه می‌گذرد. بنابراین، سقوط سوریه ضربه بزرگی به حکومت اسلامی و حزب الله لبنان خواهد زد.

بخش دیگری از صنایع کشور در اختیار نزدیکان و مقامات حکومت اسلامی قرار دارد و سال‌هاست که در ایران، واژه‌ای تحت عنوان «آقازاده‌ها» به کار برده می‌شود که منظور فرزندان آیت‌الله‌های در قدرت است که صاحب ثروت‌های بادآورده‌ای شده‌اند. آن‌ها قشر جدیدی از سرمایه‌داران ایران را تشکیل می‌دهند.

در چنین شرایطی، فشار روی زنان کارگر بیش‌تر از همکاران مردشان است. در بی‌کارسازی‌ها نخست زنان بی‌کار می‌گردند. در بسیاری از عرصه‌های کاری، دست‌مزد زنان حتی نصف دست‌مزد مردان است. فشارهای مردسالارانه و مزاحمت‌های کارفرمایان نیز هرچه بیش‌تر آن‌ها را آزار می‌دهد. در این میان کارگران خارجی، به خصوص حدود دو میلیون کارگر افغانی در ایران، از یک‌سو نیروی کار ارزان‌تر از کارگر بومی به حساب می‌آیند و کارهای سخت و زیان‌آور را تقبل می‌کنند که شاید کارگر بومی به آن‌ها تن ندهد. از سوی دیگر، مقامات و رسانه‌های دولتی همواره آن‌ها را عامل بی‌کاری در کشور معرفی می‌کنند که در غرب به عنوان سیاست‌های فاشیستی و خارجی‌ستیزی معروف است. حکومت اسلامی، این بخش از هم‌طبقه‌های کارگران ایران را که سال‌ها و دهه‌ها در ایران کار و زندگی کرده‌اند با ضرب و شتم دستگیر می‌کند و در اردوگاه‌هایی نظیر اردوگاه‌های اسرا نگه می‌دارد تا در فرصت مناسب به جهنم و جنگ و ترور افغانستان برگرداند. حکومت اسلامی، حتی بچه‌هایی که یکی از والدین آن‌ها افغانی است شناسنامه صادر نمی‌کند و بخش زیادی از کودکان افغانی در ایران، حتی از تحصیل و بهداشت و درمان نیز محرومند. یعنی حکومت اسلامی، به هیچ‌کدام از قوانین بین‌المللی به ویژه قوانین ۱۹۵۱ ژنو درباره پناهندگان و مهاجرین اهمیتی نمی‌دهد. متأسفانه نهادهای بین‌المللی نیز در مقابل این سیاست‌های خارجی‌ستیزی حکومت اسلامی، عکس‌العملی نشان نمی‌دهند. بر این اساس، می‌توان گفت که حکومت اسلامی، راسیست‌ترین و فاشیست‌ترین سیاست‌ها را بر علیه پناهندگان و مهاجرین، به ویژه کارگران و پناهندگان افغانی در ایران اعمال می‌کند. در حالی‌که کارگران افغانی مقیم ایران، بخشی از شهروندان و هم‌طبقه‌های طبقه کارگران ایران هستند و سال‌ها و دهه‌های در ایران کار و زندگی کرده‌اند طبیعتاً باید از حق شهروندی و تابعیت ایران برخوردار باشند. به علاوه این‌که هنوز در افغانستان جنگ و ترور ناامنی ادامه دارد بنابراین، برگرداندن پناه‌جویان افغانی به این کشور، مغایر با قوانین جهان شمول پناهندگی و قوانین ژنو است.

در حکومت اسلامی و در همه ارگان‌هایش، رشوه‌گیری و دزدی و غارتگری نیز رایج است. اخیراً فقط در یک رقم دزدی در بانک‌های دولتی که خبر آن به رسانه‌ها نیز کشیده شد سه میلیارد دلار بوده است. حکومت در این مورد، یک دادگاه نمایشی نیز راه انداخت. حدود سه سال پیش نیز رسانه‌های ترکیه و هم برخی رسانه‌های ایران اعلام کردند که هجده و نیم میلیارد دلار پول نقد و طلا، توسط گمرک ترکیه ضبط شده است که به طور «قاچاق» از ایران وارد ترکیه کرده بودند. دولت ترکیه، به شرطی این مبالغه‌نگفت را آزاد کرد که این مبلغ در ترکیه سرمایه‌گذاری گردد. هنوز معلوم نیست که حکومت اسلامی، به چه دلیل و با چه هدفی این مبالغه‌کلان را از کشور خارج کرده بود؟!

زنان که نصف جامعه ایران را تشکیل می‌دهند حتی از تعیین نوع پوشش خود محرومند و حجاب اسلامی اجباری است. فشارهای دولتی و مردسالاری و فشارهای سیاسی و اقتصادی سبب شده است که نرخ خودکشی در نزد زنان ایران بالا باشد. اگر زنی در ایران مورد تجاوز قرار گیرد جرات این‌که شکایت کند ندارد. چون که اگر شاهد نداشته باشد احتمال این‌که خود زن محکوم گردد، زیاد است. قوانین مذهبی، سیاست‌های زن‌ستیز حکومت اسلامی، سبب شده‌اند که مردسالاری در ایران، نسبت به جوامع دیگر قوی‌تر شود.

در قوانین اسلامی و حکومت اسلامی، زن نمی‌تواند رییس جمهور شود. تعدادی انگشت شماری از زنانی را هم که برای نمایندگی مجلس می‌پذیرند مرتجع‌تر از مردان نماینده هستند و نقش چندانی نیز در قانون‌گذاری‌های کلان مجلس ندارند و بیش‌تر دکور محسوب می‌شوند.

اما با وجود این همه سرکوب و فشار، اکنون زنان ایران بیش از ۶۵ درصد رشته‌های دانشگاهی را اشغال کرده‌اند به طوری که امسال حکومت با ترفندهای مختلف سعی کرده است جلو ورود زنان به برخی رشته‌های دانشگاهی را بگیرد. زنان در عرصه نویسندگی و هنری و ورزشی نیز رشد کرده‌اند. حکومت اسلامی، همواره در درون خود نیز دچار رقابت و کشمکش است. هم‌اکنون جناح اصلاح‌طلب از دستگاه‌های حکومتی کنار گذاشته شده‌اند. اما هیچ‌کدام از جناح‌های حکومت اسلامی در ایران، نمی‌توانند حتی آزادی‌های نیم‌بندی را نیز در جامعه ایران برقرار کنند. چرا که حتی اصلاح‌طلبان نیز در تلاشند در چارچوب همین حکومت، جایگاه از دست رفته خود را پیدا کنند و خواهان تحول بنیادی در جامعه ایران نیستند. در دوره هشت ساله ریاست جمهوری محمد خاتمی، که اصلاح‌طلبان در قدرت بودند هیچ قدمی در راه منافع مردم و آزادی‌های فردی و جمعی برنداشتند از این‌رو، عملاً اکثریت جامعه ایران، به هیچ‌کدام از جناح‌های حکومت اسلامی اعتماد ندارند و مخالف کلیت آن هستند.



تروریسم دولتی، یک وجه مهم سیاست‌های رسمی حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهد. خمینی، فرمان قتل سلمان رشدی، نویسنده هندی-انگلیسی را به دلیل نوشتن کتاب «آیات شیطانی» صادر کرد و از این طریق رسماً تروریسم دولتی را به جهانیان اعلام نمود. حکومت اسلامی، همچنین تا سال ۱۹۹۳، صدها تن از فعالین سیاسی اپوزیسیون را در خارج کشور، در کشورهای چون فرانسه، آلمان، سوئد، اتریش، سوئیس، ایتالیا، ترکیه، عراق و پاکستان ترور کرده است.

مامورین امنیتی و اطلاعاتی حکومت اسلامی، همچنین صدها تن از منتقدین و مخالفین حکومت از جمله نویسندگانی چون مختاری و پوپنده را نیز نخست ربوده‌اند و سپس جنازه مثله شده آن‌ها را در حاشیه شهرها و یا منازل‌شان رها کرده‌اند.

هنوز زندانیان سیاسی ایرانی، از حق دفاع از خود و داشتن وکیل مدافع برخوردار نیستند و ارگان‌های امنیتی حکومت برای هر کسی که کوچک‌ترین انتقادی به حکومت دارد دستگیر و زندانی و شکنجه می‌کنند و برای آن‌های پرونده‌های دروغین می‌سازند. بازجویان، زندانیان را وادار می‌کنند به کارهایی که انجام نداده‌اند اقرار کنند و در تلویزیون اظهار ندامت نمایند. شکنجه وحشیانه روحی و جسمی و حتی تجاوز به زندانیان در زندان‌های حکومت اسلامی، عمومیت دارد.

هم‌اکنون زندان‌های حکومت اسلامی ایران، مملو از زندانیان سیاسی کارگر، زن، دانش‌جو، وبلاگ‌نویس، روزنامه‌نگار، وکیل دادگستری، فعالین محیط زیست و اقلیت‌های ملی و مذهبی است.

ایران، یک کشور ثروت‌مند است. در همین هفت سال اخیر ریاست جمهوری احمدی نژاد، ایران حدود پانصد میلیارد دلار فقط از طریق فروش نفت خام درآمد داشته است. غیر از دزدی‌ها و چپاول‌گری ارگان‌های حکومت و سران آن، بخش اعظم این مبالغ به غنی‌سازی اورانیوم و میلیتاریسم اختصاص یافته است. حکومت اسلامی، بر این باور است که اگر به سلاح اتمی دست یابد به عنوان یک قدرت منطقه‌ای ظاهر می‌شود و موقعیت خود را تحکیم می‌بخشد. بنابراین، این‌که گفته می‌شود ایران به نیروگاه‌های اتمی برای سوخت و غیره نیاز دارد واقعیت ندارد. چرا که ایران روی دریایی از نفت و گاز خوابیده و نیازی به نیروگاه‌های اتمی ندارد. از سوی دیگر، به دلیل آفتاب زیاد و فصل طولانی گرما در ایران، سرمایه‌گذاری در ذخیره انرژی طبیعی از این طریق، آسان‌تر و کم هزینه‌تر و بی‌ضررتر است. از این‌رو، می‌توان گفت که حکومت اسلامی ایران، به دنبال دستیابی به سلاح اتمی است. همان‌طور که در بالا نیز تاکید کردیم در این میان طبیعی‌ست که هر فرد انسان دوستی نه تنها باید مخالف تولید سلاح اتمی توسط حکومت اسلامی باشد در عین حال، باید خواهان نابودی همه سلاح‌های اتمی از جمله اسرائیل و غیره هم بشود.



اکنون جامعه ایران، آستان تحولات گوناگونی است. از تشدید تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی تا احتمال حمله نظامی به این کشور، ابرهای سیاهی هستند که در بالای سر جامعه ایران به پرواز درآمده‌اند. نیروهای چپ و انسان دوست ایرانی، به ویژه نظر خود من هم همین است که با محاصره اقتصادی و هرگونه حمله نظامی به ایران مخالفیم. زیرا ما با آنچه که در افغانستان و عراق و لیبی می‌گذرد، می‌بینیم و می‌شنویم. بر خلاف ادعاهای سران و مقامات کشورهای غربی و ناتو، دخالت نظامی آن‌ها در این کشورها، به هیچ‌وجه به آزادی و برابری و دموکراسی و امنیت منجر نشده است، بر عکس آن‌چه که هست ویرانی و تروریسم دولتی و تروریسم گروه‌های مذهبی و ناسیونالیستی است. به علاوه نیروهای راست این کشورها که با حمایت دول غربی روی کار آمده‌اند متشکل از گروه‌های مذهبی،

ناسیونالیستی، لیبرالی و راست هستند که بدون حمایت خارجی حتی یک روز هم نمی‌توانند بر سر کار باشند. مردم این کشورها، هیچ‌گونه امنیت جانی و شغلی و مالی ندارند. بنابراین، جامعه ایران در بغل گوش خود وضعیت مردم این کشورها را می‌بیند و هرگز دل‌شان نمی‌خواهد چنین فجایی در ایران نیز تکرار شود. محاصره اقتصادی بیش از آن‌که حکومت را تحت فشار قرار دهد به بی‌کاری و گرانی بیش‌تر منجر شده و این وضعیت برای اکثریت مردم، به ویژه برای کارگران و محرومان جامعه کمرشکن و غیرقابل تحمل شده است. از این‌رو، ما با هرگونه محاصره اقتصادی ایران و هر کشور دیگری و همچنین احتمال حمله نظامی مخالفیم. آلترناتیو ما این است که اگر دولت‌های غربی و سازمان ملل و غیره اگر به معنای واقعی طرفدار رعایت حقوق بشر در ایران هستند و به معنای واقعی با سیاست‌های جانپناه حکومت اسلامی مخالفند این حکومت را در بایکوت سیاسی قرار دهند. به حکومت اسلامی، جنگ‌افزار و ابزارهای شکنجه نفروشد. سفارت‌خانه‌های آن را ببندند و دفاتری دایر کنند تا به کارهای ویزا و مراجعه‌کنندگان عادی جوابگو باشند؛ نمایندگان حکومت اسلامی را از جوامع بین‌المللی از جمله سازمان بین‌المللی کار اخراج کنند. سران و مقامات حکومت اسلامی را به دلیل جنایت علیه بشریت که فقط در بهار و تابستان ۲۴ سال پیش چندین هزار زندانی سیاسی را در زندان‌های خود با محاکمات دو سه دقیقه‌ای و بدون حضور وکیل مدافع و بدون این‌که به زندانی اجازه دفاع دهند اعدام کردند به هر کشوری پا گذاشتند دستگیر کنند و به دادگاه لاهه و دیگر دادگاه‌های رسیدگی به نسل‌کشی و غیره تحویل دهند. این بایکوت سیاسی، کم‌ترین ضرری به جامعه ایران نمی‌رساند و مستقیماً حکومت را تحت فشار قرار می‌دهد.

هم‌اکنون ایران به نسبت جمعیت پس از چین، دومین مقام اعدام در جهان را به خود اختصاص داده است. حکومت اسلامی ایران، تنها کشوری در جهان است که کودکان زیر ۱۸ سال را زندانی و شکنجه و اعدام می‌کند.

مساله مهم دیگری که می‌خواهم در این‌جا به آن اشاره کنم محاکمه حکومت اسلامی در دادگاه لاهه است که از پنج سال پیش آغاز شده است. مرحله نخست دادگاه رسیدگی به کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰، به ویژه قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ به مدت پنج روز (از ۱۸ ژوئن تا ۲۲ ژوئن ۲۰۱۲) در مرکز اقدام حقوق بشر سازمان عفو بین‌الملل در لندن برگزار شد. در این مرحله از دادگاه، قضات تحقیق عضو کمیسیون حقیقت‌یاب، بیش از هشتاد تن از اعضای خانواده‌های جان‌سپردگان دهه شصت و جان به در بردگان از اعدام‌های دسته‌جمعی و کشتار زندانیان سیاسی در این دهه را، به دادگاه فراخواندند و از آنان تحقیق به عمل آوردند. شاهدان، از چهل شهر و استان ایران و از میان همه گرایش‌های سیاسی انتخاب شده بودند که حکومت اسلامی عزیزان شان را در دهه شصت اعدام و یا زندانی و شکنجه کرد.

مرحله دوم این دادگاه، در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ اکتبر سال جاری در لاهه برگزار خواهد شد. دادگاه مردمی ایران تریبونال، بزرگ‌ترین و بی‌سابقه‌ترین پروژه دادخواهی مردمی است که در تاریخ معاصر، با حضور بیش از صد شاهد، برگزار می‌شود.

تریبونال مردمی علیه حکومت اسلامی ایران، یک دادگاه مردمی و مستقلی است که به هیچ حزب و سازمان و دولتی وابسته نیست و به خصوص هیچ کمک دولتی نیز غیر از کمک‌های مردمی نمی‌پذیرد.

در یک کلام حکومت اسلامی سرمایه‌داری ایران، حکومتی ستمگر، سرکوبگر، استثمارگر و حکومتی فاشیستی و آدمکش است. امروز در ایران، هیچ حزب و سازمان سیاسی، رسانه مستقل، تشکلهای دموکراتیک آزاد نیستند؛ بر اساس قانون اعتصاب و اعتراض ممنوع است. آزادی‌های فردی و جمعی وجود ندارد و هیچ شهروندی احساس امنیت جانی و شغلی و حتی جانی هم نمی‌کند.

اما با وجود این همه سرکوب، سانسور، اختناق، زندان، شکنجه، اعدام، ترور و وحشی‌گری‌های حکومت اسلامی و ارگان‌های سرکوب آن، به طور غیررسمی جنبش‌های اجتماعی در ایران همچون جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویان و جوانان، جنبش‌های برابری طلب اقلیت‌های ملی، جنبش محیط زیست، تشکلهای کودکان، تشکل روشنفکران و هنرمندان فعالند و فعالین آن‌ها، آگاهانه

بهای این فعالیت‌های خود را با زندان و شکنجه و اعدام می‌پردازند. آن‌ها، مرعوب این فضای رعب و وحشت و ترور حکومتی نشده‌اند و به عناوین مختلف به مبارزه رهایی‌بخش خود در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ادامه می‌دهند.

قبل از این‌که سخنان خود را جمع‌بندی کنم اجازه بدهید به یک مساله مهمی که به گرایش‌ها و احزاب چپ و سوسیالیست غربی مربوط است، مطرح کنم. به خصوص این‌که این مساله از جنبه مبارزه طبقاتی کارگری کمونیستی علیه سیستم سرمایه‌داری بسیار حیاتی و پایه‌ای است. رفقای چپ و سوسیالیست غربی ما، هنگامی که صرفاً از موضع «ضدامپریالیستی» شان به تحولات جهان به ویژه خاورمیانه، این منطقه پرتلاطم جهان می‌نگرند جایگاه طبقاتی خود را فراموش می‌کنند. یعنی به جای این‌که از مبارزات کارگران و محرومان و آزادی‌خواهان این جوامع دفاع کنند و با آن‌ها همبستگی نمایند از گرایش‌ها مذهبی چون حزب‌الله لبنان، حماس فلسطین و غیره دفاع می‌کنند که چنین دفاعی از منظر مبارزه طبقاتی، اشکال پایه‌ای و جدی دارد. یا به طور ضمنی از دیکتاتورهای چون قذافی و صدام حسین و یا حتی احمدی‌نژاد حمایت می‌کنند که گویا با امپریالیسم آمریکا و اسرائیل در حال جنگند. در حالی‌که همه گروه‌های مذهبی و دولت‌های دیکتاتوری منطقه جانی و آدم‌کش و تروئیست هستند. از سوی دیگر، آمریکا و متحدانش به دنبال منافع اقتصادی و سیاسی و نظامی و استراتژی خود هستند و در این راه نیز نشان داده‌اند که از همکاری با ارتجاعی‌ترین جریان‌ها و کشتار میلیونی انسان‌ها نیز ابایی ندارند. اما یک جریان کارگری کمونیستی از موضع طبقاتی خود، با سرمایه‌داری و دولت‌های آن مبارزه می‌کند و همواره منافع کارگران و محرومان و آزادی‌خواهان و عدالت‌جویان جامعه را مدنظر قرار می‌دهد و با آنان اعلام همبستگی می‌کند نه با گروه‌های مذهبی و یا به اصطلاح دولت‌های مذهبی که عامل عقب‌ماندگی و بدبختی مردم این منطقه هستند. بنابراین، اگر جنگ تازه‌ای در منطقه خاورمیانه و یا بر علیه حکومت اسلامی ایران در بگیرد موضع سیاسی طبقاتی و انسانی و اصولی آن است که هیچ‌کس طرف جنگ‌طلبان را نگیرد و بر سرنگونی دیکتاتورها با قدرت کارگران و مردم این کشورها و برقراری صلح و آرامش، امنیت و آزادی، برابری و عدالت و همچنین بر جدایی کامل دین از دولت تاکید ورزند. مذهب، باید امر خصوصی افراد قلمداد شود. مذهب «رهایی‌بخش» وجود ندارد. به شهادت تاریخ، هر کدام از مذاهب در دوره‌هایی از تاریخ بشر، به قدرت رسیده‌اند جز تحمیل بی‌حقوقی به ویژه بر زنان و جنگ و کشتار و فجایع انسانی، چیز دیگری به ارمغان نیاورده‌اند. امروز در کشورهایی چون عربستان و ایران که حکومت‌های مذهبی بر سر کارند زنان به طور سیستماتیک سرکوب می‌گردند و از هیچ‌گونه حق و حقوقی برخوردار نیستند. این حکومت‌ها، شبانه‌روز آدم می‌کشند و به ترور دست می‌زنند. بنابراین، دعوای گروه‌ها و حکومت‌های مذهبی با آمریکا و غیره دعوایی بر سر حق و حقوق انسانی و اجتماعی نیست، بلکه رقابت و دعوای بورژوازی بر سر قدرت و حاکمیت و منافع‌شان است و ربطی به امر کارگران و محرومان در سطح کشوری، منطقه‌ای و جهانی دارد.

گرایش‌ها جنگ‌طلب مذهبی در اسرائیل نیز غوغا می‌کند. بی‌شک، باید بر خروج همه نیروهای اشغال‌گر اسرائیلی از سرزمین‌های فلسطین‌ها تاکید کرد و برای آن مبارزه نمود؛ بدون این‌که به دفاع از حماس و یا دولت سرکوب‌گر اسرائیل برخاست؛ بدون این‌که از حزب‌الله لبنان دفاع کرد تهاجم اسرائیل به این کشور را محکوم نمود و از حق شهروندان لبنانی دفاع کرد. اگر آمریکا و متحدانش به ایران حمله کنند بدون این‌که طرف دول حمله‌کننده به ایران و یا حکومت اسلامی را گرفت این جنگ را باید شدیداً محکوم کرد و در عین حال، از مبارزه بر حق و عادلانه کارگران، زنان، دانش‌جویان، جوانان، روزنامه‌نگاران، نویسندگان و آزادی‌خواهان جامعه ایران در جهت سرنگونی کلیت حکومت اسلامی دفاع کرد. به علاوه این‌که کلیه جناح‌های حکومت اسلامی از جمله جناح سبز آن در دوره‌های مختلف حاکمیت جمهوری اسلامی، در تثبیت آن و کشتارها و نسل‌کشی‌ها، به ویژه قتل عام چندین هزار زندانی سیاسی در سال ۶۷، نقش مستقیم داشتند قابل دفاع نیستند. سبزه‌های ایران مانند سبزه‌های کشورهای غربی، نشأت گرفته از حفظ محیط زیست و زندگی طبیعی انسان نیستند، بلکه یک جریان مذهبی است که از جناح حاکم حکومت اسلامی سهم خود را می‌خواهند نه حق مردم را.

اساسا مذهب، ناسیونالیسم، نژادپرستی و فاشیسم، گرایشات عقب مانده و به غایت ارتجاعی سیستم سرمایه داری هستند که هر موقع به آنها نیاز داشتند به حمایت از آن برمی خیزند و به جان شهروندان می اندازند. هم اکنون اگر غرب با مذهب حکومت اسلامی ایران مشکل دارد می بینیم که چنین مشکلی را با مذهب دولت ترکیه و عربستان سعودی ندارد و سعی دارد مهر مذهب آنها را بر تحولات منطقه بزنند که این موضع آشکارا دشمنی طبقاتی با استراتژی کارگری کمونیستی است. از این رو، جا دارد که رفقای چپ و سوسیالیست غربی ما، به این مساله مهم طبقاتی توجه داشته باشند و صرفا به جای گرفتار شدن در موضع ضدامپریالیستی در موضع اصلی طبقاتی خود علیه سیستم سرمایه داری حرکت کنند که امروز تمام جهان را فراگرفته است. در چنین شرایطی، هیچ کدام از گرایشات بورژوایی هم چون انقلابات قرن هجده و اوایل قرن نوزده، کمترین موضع مترقی ندارند و آن چنان در سرمایه غرق شده اند که هدفشان جز تبعیض و ستم بر بشریت، سرکوب و استثمار شدید نیروی کار، چیز دیگری ندارند. بنابراین، شعار جنبش کارگری کمونیستی باید همان شعاری باشد که در انترناسیونال اول و دوم سر داده می شد: «کارگران جهان متحد شوید!»

نهایتا در جمع بندی سخنانم تاکید به چند نکته را ضروری می دانم. ما به عنوان جنبش های اجتماعی برابری طلب و آزادی خواه و عدالت جوی ایران و در پیشاپیش همه طبقه کارگر با استراتژی کمونیستی، در جهت سرنگونی کلیت حکومتی اسلامی مبارزه می کنیم و نه جناحی از آن. هدف ما، برقراری یک جامعه نوینی و روی کار آوردن آن حکومتی است که در آن، دین از دولت و آموزش و پرورش و دستگاه قضایی جدا باشد و مطلقا امر خصوصی افراد تلقی گردد. همه قوانین زن ستیز و مردسالار ملغی گردد و در همه عرصه ها و شئون اجتماعی، برابری بین زن و مرد به معنای واقعی برقرار گردد. کار کودکان ممنوع اعلام شود و دولت موظف گردد تا ۱۸ سالگی تحصیل و بهداشت رایگان برای همه کودکان و جوانان کشور را تامین کند. هرگونه قوانین تبعیض آمیز و برتری طلبی ملغی گردد و همه ملیت های ساکن ایران، از حقوق یکسان و برابری برخوردار گردند. زندان های سیاسی برچیده شود و هیچ انسانی و به هیچ عذر و بهانه ای نباید به دلیل باورهای سیاسی و سخن گفتن و نوشتن و نقد و اعتراض اش زندانی شود. یعنی دستگاه سانسور باید به طور کلی برچیده شود و آزادی بیان و قلم و سخن بدون هیچ گونه قید و شرطی به رسمیت شناخته شود. سرانجام حکومت نه مافوق مردم، بلکه خدمت گزار و در کنترل مردم باشد. همه شهرندان کشور، در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بدون در نظر گرفتن جنسیت، ملیت و باورهای سیاسی و مذهبی، از حقوق یکسان و برابری برخوردار باشند. همچنین حکومت، با جدیت بیش تری در راستای لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی گام های جدی بردارد.

می توان پیش بینی کرد که بن بست اقتصادی حکومت اسلامی، بن بست آخر آن است و به لحاظ سیاسی نیز به مرحله سرنوشت سازی رسیده است.

اجازه بدهید سخنان خود را با تاکید به یک درخواستی از شما عزیزان که تاکنون حوصله کردید و به سخنان من گوش دادید به پایان ببرم.

انتظار ما نیروهای چپ و آزادی خواه و در پیشاپیش همه طبقه کارگران ایران و دیگر جنبش های اجتماعی برابری طلب این است که شما و دیگر احزاب و سازمان های سوسیالیست و کمونیست و اومانیست و دمکراتیک، از جنبش های اجتماعی ایران و مبارزات بر حق و عالانه مردمی ایران کشور، دفاع کنید. این مبارزات را در رسانه های خود انتشار دهید تا افکار عمومی نیز از آنها مطلع باشد. متقابلا ما هم وظیفه انترناسیونالیستی خود می دانیم که این همبستگی و تلاش ها و مبارزاتتان بر علیه سرمایه داری و همچنین تجارب مبارزه طبقاتی ارزنده تان را به فارسی ترجمه کنیم و از طریق رسانه های مستقل مان به گوش طبقه کارگر و جامعه ایران برسانیم.

تشکر می کنم و منتظر صحبت ها و سئوالات شما هستم.

گزارش کوتاهی از سخنرانی بهرام رحمانی که در روز ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۲، در دفتر حزب کمونیست استرالیا برگزار شد. تهیه کننده: آمادور نویدی

حزب کمونیست استرالیا-کمیته حوزه سیدنی

شما را به سخنرانی نویسنده ایرانی بهرام رحمانی

تحت عنوان «ایران امروز» دعوت می‌کند

طبق روال هر ساله، به مناسبت بزرگداشت یادمان کشتار دهه ۶۰ در ایران، خصوصاً سال ۶۷، کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا، که تنها تشکلی دموکراتیک و فراسازمانی در سیدنی-استرالیاست، تصمیم به دعوت از رفیق بهرام رحمانی، نویسنده سرشناس و عضو کانون نویسندگان ایران در تبعید گرفت.

به پیشنهاد رفیق آمادور نویدی که عضو کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا و حزب کمونیست استرالیاست، و پس از هماهنگ کردن با حزب کمونیست استرالیا و برنامه رفیق بهرام رحمانی، توافق شد که در روز ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۲ در محل حزب کمونیست استرالیا، واقع در شهر سیدنی، یک سخنرانی تحت عنوان «ایران امروز» ترتیب داده شود.

جهت سخنرانی رفیق بهرام رحمانی در حزب کمونیست استرالیا، روزنامه گاردین، ارگان حزب کمونیست استرالیا، در دو شماره پیاپی ۱۵۶۳ و ۱۵۶۴ به تاریخ‌های ۵ سپتامبر و ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۲ به معرفی رفیق و تاریخ سخنرانی پرداخت.

رفیق حنا میدلتون، دبیر اول حزب کمونیست استرالیا، در آغاز جلسه ضمن خوش‌آمدگویی به رفیق بهرام و حضار، وی را معرفی کردند.

در معرفی رفیق بهرام رحمانی چنین آمده است که:

بهرام رحمانی در آذربایجان ایران متولد شده است. در دوران نوجوانی به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی پرداخت. وی، به تهران رفت تا در دانشگاه رشته پزشکی درس بخواند. ولی همزمان با انقلاب ۱۹۷۹، دانشگاه را ترک کرد و به مبارزه پرداخت. وی، به عنوان هوادار کومه له در کردستان، پس از تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۸۳ به عضویت این درآمد. در سال ۱۹۸۰ دستگیر و زندانی شد. پس از فرار ازندان مدتی زیرزمینی شد و سرانجام به ترکیه پناهنده شد و به عنوان یک پناهنده در این کشور کار کرد و همزمان در دانشگاه استانبول در رشته علوم سیاسی به مدت چهار سال درس خواند. بهرام در سال ۱۹۸۵ به دلایل سیاسی دستگیر و به مدت یک ماه زندانی و شکنجه شد. وی، با مداخله سازمان ملل آزاد و از طریق ژنو در سال ۱۹۸۶ به عنوان پناهنده سیاسی به سوئد رفت. امروز بهرام رحمانی در استکهلم زندگی و به عنوان ژورنالیست کار می‌کند. او، ۱۲ جلد کتاب و صدها مقاله سیاسی اجتماعی نوشته و منتشر کرده است. وی، عضو کانون نویسندگان ایران در تبعید و همچنین عضو اتحادیه روزنامه‌نگاران و انجمن نویسندگان سوئد می‌باشد. او، همچنین سردبیر نشریه بانگ، نشریه ماهانه نویسندگان ایران در تبعید است.

این سخنرانی همزمان و در ارتباط با ۲۴مین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی توسط رژیم جمهوری اسلامی ایران، به یاد خاطره هزاران زندانی سیاسی و رزمندگانیست که در راه آزادی و عدالت اجتماعی جان باختند.

سخنرانی رفیق در ارتباط با اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران بود و رنج و مشقتی که بر کارگران و زحمتکشان ایران می‌رود، در حالی که ایران، بر روی دریایی از نفت و گاز آرمیده است. در ارتباط با نسل جوان سخنرانی شد که به هر نحوی مخالفت خود را با سرمدمداران رژیم ابراز می‌دارند. از طریق پوشش لباس گرفته تا اصلاح موی سر از بانوان و مبارزه روزانه‌شان که در فردای انقلاب شد سخن به میان آمد. از مبارزه زنان با حجاب اسلامی و با قوانین مردسالار، زن ستیز و این که حق‌شان نصف مرد است؛ شکنجه و تجاوز در زندان‌ها بر دخترانی که محکوم به اعدام شده بودند و طبق قوانین اسلام نباید باکره اعدام شوند؛ از مبارزه دانش‌جویان گفته شد که دانشگاه‌ها سنگر انقلابند. از مبارزات و اعتصابات روزانه کارگری سخن به عمل آمد و از پیروزی‌ها و شکست‌شان و این‌که برای برپایی تشکلهای مستقل کارگی خود تلاش می‌کنند ولی به قیمت گزافی، یعنی زندان و شکنجه شدن و سر تسلیم فرود نیآوردن در برابر ظلم و ستم و سرکوب حامیان حکومت سرمایه‌داری ایران. از تحریم‌های اقتصادی ایران گفته شد که دودش به چشم مردم زحمتکش رفته است و بدین‌وسیله مخالفتش را ابراز نمود. از فعالیت‌های هسته‌ای گفته شد و این‌که ایشان مخالف فعالیت‌های هسته‌ای در ایران و جهان است. چرا که ایران نفت و گاز دارد و احتیاجی به انرژی هسته‌ای و... ندارد و حکومت اسلامی، در پی ساختن بمب اتم است.

ایشان خواهان بستن سفارت‌های رژیم در سراسر دنیا شد تا بدین‌وسیله رژیم را در تنگنا قرار داده و منزوی شود. در ارتباط با دادگاه تریبونال لندن سخن گفته شد که خواهان بررسی جنایات رژیم جمهوری اسلامی‌ست و قرار است در ماه اکتبر نیز دادگاهی دیگر در لاهه به همین منظور برقرار شود.

در پایان، رفیق بهرام رحمانی خواهان آن شد که شنوندگان، اعضای سازمان‌های چپ و مترقی استرالیا، صدای مبارزه جنبش‌های اجتماعی ایران و در پیشاپیش همه جنبش کارگری را از طریق مجلات، روزنامه‌ها و... خود، به گوش استرالیایی‌ها برسانند و بدین‌گونه همبستگی انترناسیونالیستی خود را با مردم ایران ابراز دارند و در مقابل ما ایرانیان نیز تجارب مبارزاتی کارگران استرالیا را به زبان فارسی ترجمه و به گوش کارگران ایرانیان برسانیم.

پس از تشویق شدن رفیق از طرف حضار، پرسش‌هایی شد که رفیق به تکتک آن‌ها پاسخ مناسبی داد. این سخنرانی به فارسی بود و من «آمدور نویدی»، گفتار رفیق بهرام رحمانی را برای حضار به انگلیسی ترجمه کردم.

در پایان این نشست، رفیق حنا میدلتون، دبیر اول حزب کمونیست استرالیا، یک آرم حزب کمونیست ایتالیا و یک تیشرت آن را به عنوان یادگاری به رفیق بهرام دادند.

دیدار و گفتگو با فعالین و رهبران اتحادیه کارگران... سیدنی

در ادامه برنامه‌هایی که رفقای «کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا»، تدارک دیده بودند دیدار و گفتگو با رهبران و سازمان‌دهندگان اتحادیه کارگران ساختمانی، جنگل‌بانی، معدن و انرژی استرالیا-CFMEU در ایالت سیدنی بود.

رفیق عزیزم داود، که از اعضای کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا است و من در منزل ایشان با شریک زندگی مهربان‌ش خانم شفا، دختر صمیمی‌شان الناز و پسرشان آرش که جوانی پرشور و خوش ذوق است زندگی می‌کردم، صبح ساعت شش و نیم صبح مرا به رفیق منصور رساند. با رفیق منصور، به سوی یک مجتمع ساختمانی راه افتادیم که حدود دویست کارگر در آن مجتمع مشغول به کار بودند.

رفیق منصور رزاقی، یکی از سازمان‌دهندگان ایالتی این اتحادیه در شهر سیدنی است. وی حدود چهار سال و نیم است که در این اتحادیه فعالیت دارد. منصور در رشته روزنامه‌نگاری تحصیل کرده و چندین سال است که مدیر یک برنامه رادیویی به نام «رادیو صدای نو» در شهر سیدنی است. منصور و همکار محترم‌شان خانم فروغ در یکی از برنامه‌هایشان با من گفتگو کردند.

منصور، انسان دوست‌داشتنی و صمیمی است. من، مستقیماً شاهد این واقعه بودم که فعالین اتحادیه و کارگران نسبت به او، صمیمت نشان می‌دادند و همواره تلفن او زنگ می‌خورد که از آن طرف کارگرانی بودند که از کارفرما شکایت داشتند و از منصور می‌خواستند به آن‌ها کمک کند. یکی از آن‌ها که ایرانی بود از منصور تشکر می‌کرد که مبلغ ده هزار دلار او را که کارفرما از پرداخت آن سر باز می‌زد با تلاش منصور دریافت کرده است.



منصور، تعریف کرد که آن‌ها سرزده به این مجتمع‌های ساختمانی می‌روند. آنان همچنین لیست اسامی کارگران را می‌گیرند و از آن اسامی کپی‌برداری می‌کنند تا پس از کنترل مشخص شود که آیا حقوق این

کارگران بر اساس قانون کار و بیمه بازنشستگی و غیره پرداخت شده است یا نه. حفظ و بازرسی استانداردهای ایمنی یکی از وظایف و اولویتهای اصلی سازماندهندگان ایالتی اتحادیه است. سازماندهندگان اتحادیه، سرزده بخشهای ایمنی کار را کنترل میکنند و اگر نقصی وجود داشته باشد بلافاصله کار را می‌خوابانند و کارگران دست از کار می‌کشند تا اشکالات و کمبودهای ایمنی کار برطرف گردد. تیم اتحادیه پنج نفر بودند که وارد دفتر این مجتمع ساختمانی شدند و از مسئولین شرکت لیست اسامی کارگران را گرفتند. ما حدود دو ساعتی در آنجا بودیم و سپس از آنجا جدا شدیم و راهی مجتمع دیگری شدیم که حدود پانصد کارگر داشت. هنگامی که منصور و من به اتفاق هم به این مجتمع عظیم ساختمانی رسیدیم انبوهی از کارگران را در کافه‌های و اطراف ساختمان دیدیم که در حال گفتگو و یا رفت و آمد بودند. به دفتر این شرکت رفتیم و خبردار شدیم که کارگران این مجتمع از روز شنبه تا روز دوشنبه که ما آنجا بودیم، دست از کار کشیده‌اند. من که با دیدن این صحنه و دست از کار کشیدن صدها کارگر بسیار ذوقزده شده بودم هنگامی که با منصور وارد دفتر شرکت شدیم اطلاع پیدا کردیم که دلیل دست از کار کشیدن کارگران اشکال در ایمنی کار است. به این ترتیب که آسانسور بزرگی را که ماتریال و کارگران را به طبقات بالای ساختمان می‌برد هنگام پایین آمدن با سرعتی غیرمجاز پایین آمده اما خوشبختانه اتفاق ناگواری روی نداده است. به همین دلیل، نماینده اتحادیه و کمیته ایمنی محل کار مذکور که خود از سوی کارگران انتخاب می‌شوند، از کارگران خواسته است تا درست کردن آسانسور دست از کار بکشند.



ساعاتی که ما آنجا بودیم دبیر ایالتی اتحادیه به نام «برایان پارکر» نیز حضور داشت و در اتاقی نماینده کارگران این مجتمع به نام «ماریو» که مردی با پوست تیره، از آمریکای لاتین، و شوخ طبع بود و به نظر می‌رسید محبوبیت زیادی در میان کارگران دارد. وی، گزارش نشست شان با کارفرمایان را به رهبر اتحادیه رساند. سپس در محوطه‌ای که کارگران دور آن حلقه زده بودند میز بزرگی گذاشتند. ماریو، رهبر کارگران بالای آن رفت و توافقات خود با کارفرمایان را به اطلاع کارگران رساند و از آنان نظرخواهی کرد که کارگران با بالا بردن دست موافقت‌شان را اعلام کردند. از جمله توافقات نماینده کارگران با کارفرمایان، این بود که مشکل فنی آسانسور را برطرف کنند. همچنین کارفرما

موظف شده است که حقوق کامل کارگران را در ساعاتی که در اعتصاب بوده اند را تا فردا (سه‌شنبه ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۲) به طور کامل پرداخت کند. وی، از کارگران خواست که حساب‌های خود را کنترل کنند و مطمئن شوند که حقوق ساعات اعتصاب شان را واریز کرده‌اند. در غیر این صورت به اتحادیه خبر دهند تا آن را پیگیری کنند. در همین حال قرار شد کارگران بعد از ناهار کار خود را آغاز کنند اما کارگرانی که در نزدیکی داریست‌های اطراف ساختمان کار می‌کنند بر سر کار نمی‌روند تا اشکالات فنی این بخش نیز برطرف گردد.



سپس رهبر اتحادیه صنایع ساختمانی، بالای این میز رفت و با تبریک به ماریا و کارگران، سخنان کوتاهی را خطاب به کارگران و این که دقت به مسایل ایمنی بسیار مهم است و هر جا احساس کردند کمبودی در کار است به اتحادیه خبر دهند. وی، همچنین تاکید کرد که فعالیت برای افزایش دست‌مزد را از سه تا پنج دلار از شهر سیدنی آغاز کرده‌اند تا به تمام استرالیا برسد. سخنان وی، با دست و سوت-زدن‌های ممتد کارگران به پایان رسید. این مزایای سه تا پنج دلاری تحت دولت پیشین محافظه‌کار لیبرال-نشنال غیرقانونی شده است، حال کارگران به رهبری اتحادیه خود مبارزه برای احیای آن را آغاز کرده‌اند. اخیراً کارگران شرکت «لند لیز» پس از نزدیک به دو هفته اعتصاب، موفق به احیای این مزایا شدند.

نماینده کارگران و رهبر اتحادیه، همچنین اعلام کردند که مهمانی از سوئد دارند و برای بازدید به این‌جا آمده است که از من خواستند صحبت کنم که من ضمن تشکر گفتم عرضی ندارم و موفقیت کارگران را خواهانم!

همان‌طور که در عکس ملاحظه می‌کنید رهبر اتحادیه بر سینه پیراهن خود، آرمی دارد که جلب توجه می‌کند. نخست فکر کردم که نوعی صلیب است. اما هنگامی که از وی، در مورد این آرم، سؤال کردم چنین جواب داد: نخست خواست ۸ ساعت کار در هفته نه در آمریکا، بلکه در سال ۱۸۵۱، در استرالیا مطرح شد. در یکی از خون‌بارترین مبارزات کارگران استرالیا در سال ۱۹۵۴، پلیس به کارگران معترض معادن یوریکا حمله کرد که در اثر آن، ۲۲ کارگر جان باختند و صدها کارگر نیز زخمی و دستگیر و زندانی شدند. این آرم یا پرچم، به وسیله یک کارگر معدنکار به اسم هتری راس طراحی شده

بود و تنها ستاره جنوبی را القا می‌کرد. حال این پرچم نیمه پاره در یکی از موزه‌های ایالت ویکتوریای استرالیا نگهداری می‌شود و یادگار آن دوره از مبارزات کارگران استرالیا است. از آن تاریخ، تعطیلی روز کارگر در استرالیا، اولین دوشنبه ماه اکتبر برگزار می‌شود.



بر اساس گفته‌های منصور، معمولاً مجتمع‌هایی که بالای بیست کارگر دارند کمیته ایمنی اتحادیه فعال است و از رشته‌های ساختمانی مانند حفاری، لوله‌کشی، برق، چارچوب ساختمان و داربست و غیره یک نفر در دوره‌های سه روزه شرکت می‌کنند و آموزش‌های لازم را می‌بینند. این کمیته هر هفته تمام بخش‌های ایمنی شرکت‌های ساختمانی را کنترل می‌کنند و نتیجه کنترل خود را به کارگران اطلاع می‌دهند. همچنین در هر مجتمع ساختمانی، یک کارگر که بنا به شمار کارگران موجود در محل ساختمانی دوره کمک‌های اولیه مطابق شمار کارگران را دیده است، به همراه کلیه وسائل مورد نیاز، در اتاقی ویژه این کار، در آنجا مستقر است.

پس از پایان سخنان نماینده کارگران و رهبر اتحادیه و اعتصاب بخشی از کارگران این مجتمع، ما با هم عکس یادگاری گرفتیم و از آن‌ها جدا شدیم. راهی مجتمع عظیم دیگری شدیم که حدود هزار کارگر در آن فعالیت داشتند و یک مجتمع ساختمانی ۳۶ طبقه را می‌ساختند و اسکلت ۲۶ طبقه آن تمام شده بود. نماینده این بخش از کارگران دم در مجتمع، از ما استقبال نمود و به گرمی ما را پذیرفت. رفیقی بسیار صمیمی و پرشور و جوان بود. وی تعریف کرد که از پانزده سالگی کار در شرکت‌های ساختمانی را آغاز کرده است. او تعریف کرد که پدرش نیز از رهبران اتحادیه کارگران ساختمانی و یک کمونیست دل‌سوز و فعال جنبش کارگری بود. وی تاکید کرد که خودش هم کمونیست است و شور مبارزه‌جویی انقلابی و کمونیستی را از پدرش یاد گرفته است. پدرش جوان از دنیا رفته بود. این نماینده جوان هزار کارگر، «دنيس ماکنامارا» نام داشت. دنيس، از ۲۰ سالگی عضو رهبری اتحادیه کارگران ساختمانی است. ۲۵ سال است که دنيس، کارگر برپایی داربست اطراف مجتمع‌های ساختمانی است و همیشه نیز از سوی کارگران به نمایندگی انتخاب شده است. وی، تعریف کرد که دوران پدرش، یک اتحادیه رادیکال و مبارزی بود که فعالین آن به طور علنی استراتژی کمونیستی را

تبلیغ و ترویج می‌کردند.

وی، در مورد تاریخچه اتحادیه کارگران ساختمانی تعریف کرد که تا سال ۱۹۸۶، یک اتحادیه رادیکال به نام «ب.ال.اف» در استرالیا فعالیت داشت که در پی اختلافات ایدئولوژیک و با فشارهای پلیسی دولت، ملغی گردید. در این اتحادیه، رسماً و علناً از بخشی گرایش‌ها و باورهای کمونیستی صحبت می‌شد که این وضعیت برای کارفرمایان و دولت خوش‌آیند نبود و به همین دلیل، فعالین آن را تحت فشار قرار دادند و اتحادیه را منحل نمودند. دولت، نام بسیاری از فعالین و رهبران کارگری را در لیست سیاه قرار داد و عملاً آن‌ها نمی‌توانستند در اتحادیه‌ها فعالیت کنند. «ب.ال.اف» کارگران غیرفنی و حرفه‌ای ساختمانی را نمایندگی می‌کرد. هم‌زمان یک اتحادیه دیگر به نام «بی.دبلیو.ای.یو» در حال فعالیت بود که کارگران حرفه‌ای و فنی را در صنعت ساختمانی نمایندگی می‌کرد. به گفته دنیس اختلافات ایدئولوژیک و درونی و فشارهای محافظه کاران درون کارگران و احزاب بورژوازی نزدیک به این اتحادیه‌ها منجر به انحلال هردو اتحادیه و ایجاد اتحادیه جدیدی یعنی CFMEU شد. آن بخش از فعالین کارگری که شناسایی نشده و در لیست سیاه نبودند به مرور زمان وارد اتحادیه جدید شدند. من نخست عضو اتحادیه منحل شده بودم تا این‌که چند سال بعد فعالیت خود را در اتحادیه جدید با این فکر آغاز کردم که قانون دولت را زیر پا بگذارم و به رسمیت نشناسم. چون که واقعا از بیرون نمی‌شد چندان در مبارزات کارگری علیه سرمایه‌داری موثر واقع شد. الان ده سال است که نماینده کارگران هستم. با بازگشت ما به عرصه مبارزه طبقاتی، سطح مبارزه کارگران ارتقا چشم‌گیری یافت. یکی از عرصه‌هایی که ما درباره آن فعالیت زیادی کردیم تا سرانجام موفق شدیم اختلاف بین کارگران فنی و غیرفنی را به حداقل برسانیم. کارفرمایان از این اختلاف کارگران، همواره به نفع سیاست‌های طبقاتی خود، سوء استفاده می‌کردند. کارفرمایان از این طریق مانع همبستگی و اتحاد توده کارگران می‌شدند.

دنیس، ادامه داد اصولاً موازین اصلی فعالیت ما، حفظ خط‌مشی سیاسی متحدانه کارگران بر علیه سیستم سرمایه‌داری و استثمار آن است. ما نشان دادیم کار کارگران فقط محدود به مسائل طبقاتی‌شان نمی‌شود، بلکه مصالح عمومی جامعه را نیز در نظر دارد. حتی دولت و سرمایه‌داران یک دوره تلاش کردند که آثار تاریخی، یعنی ساختمان‌های قدیمی که دستاوردهای تاریخی کارگران هستند را در شهر سیدنی از بین ببرند و به جای آن‌ها آسمان‌خراش‌هایی را برپا دارند. ما متحدانه به مبارزه برخاستیم و بر خلاف منافع شغلی خود که ایجاد کار بیش‌تر را می‌طلبد، با تخریب این ساختمان‌های تاریخی مخالفت سرسختانه‌ای کردیم، از سوی پلیس مورد ضرب و شتم قرار گرفتیم و دستگیر شدیم. ولی ما آن‌ها را به عقب‌نشینی وادار نمودیم. حال این محله‌ها که از سوی کارگران حفظ شده است، محل دیدار هزاران توریست است.

از وی سؤال کردم که از هزار کارگر شاغل در این مجتمع عظیم، چند درصدشان عضو اتحادیه هستند؟ دنیس، جواب داد: ۹۰ درصد آن‌ها عضو اتحادیه هستند.

سؤال دیگر از وی، این بود که عضویت در این اتحادیه، چه مزایای برای کارگران دارد؟ جواب داد: در وهله نخست آن کارگرانی که عضو اتحادیه می‌شوند خود را قدرت‌مند حس می‌کنند و فعالیت متحدی را علیه ستم و استثمار کارفرمایان پیش می‌برند. آن‌ها می‌بینند که عضویت در اتحادیه، چه مزایای زیاد اقتصادی، سیاسی و حقوقی برایشان دارد. کارگران در اتحادیه آموزش می‌بینند که چگونه از حقوق خود و هم طبقه‌ای‌هایشان دفاع کنند و خود را در مقابل تعرض همه جانبه سرمایه‌داری و دولت آن‌ها در مانده حس نکنند. کارگران عضو اتحادیه کلاً یک پوشش و صنفی و قانونی عمده‌ای دارند.

وی به مشکلی اشاره کرد که کارگران جوان امروز با آن روبه‌رو هستند: متأسفانه برخی کارگران جوان فکر می‌کنند دستاوردهای کنونی طبقه کارگر استرالیا، هدایی دولت و کارفرمایان است. اما ما به آن اطلاعات می‌دهیم که این دستاوردهای نسل‌های قبلی کارگران مبارز و کمونیستی است که در این راه جان‌فشانی‌های زیادی از خود نشان داده‌اند تا این دستاوردهای امروزی را به کارفرمایان و دولت تحمیل کنند. ما، آن‌ها را تشویق می‌کنیم که در تشکلهای خود متحد شوند و مطالبات‌شان را متحدانه و آگاهانه به سرمایه‌داران تحمیل کنند تا نسل‌های آینده نیز از آن‌ها بهره‌مند گردند. همان‌طور که ما از نسل‌های قبلی و تجارب و دستاوردهای آن‌ها بهره‌مند شده‌ایم.

دنيس، تاکيد کرد که مساله اصلی اين نيست که ما مطالبات کارگران را در نشست هايمايان با کارفرمايان به آنها تحميل کنيم، بلکه مهم اين است که خود کارگران در همه تصميم گيري ها و پيش برد آنها فعالانه دخالت کنند.

دنيس، درباره عظمت کار کارگران و ساختمان ۳۶ طبقه اي که مي سازند و بزرگترين جرثقيل اقيانوسيه نيز در آن قرار دارد نيز گفت: یک ورقه بزرگي که صد تن وزن دارد به آخرين طبقه اين مجتمع وصل خواهد شد که بخش زياد آن در هوا معلق است و در پايين آن آينه بزرگي وصل خواهد شد که تمام ديوارهاي ساختمان را روشن مي کند و نور و انرژي خورشيد را به آنها برساند که در نوع خود بزرگترين باغ معلق دنيا خواهد بود.



سرانجام ما وارد آسانسوري شديم که در بيرون ساختمان قرار داشت و سيمان و ديگر ابزارهاي لازم ساختماني و همچنين کارگران را به طبقات بالاي مجتمع انتقال مي داد. اطراف آسانسور شيشه است و تا چشم کار مي کرد شهر زير پايمان مانده بود. به دليل اين که من براي اولين بار سوار چنين آسانسوري شده بودم کمی هراس داشتم اما آن را بروز ندادم. اين آسانسور در طبقات مختلف مي ايستاد و بار خالي مي کردند و يا سوار مي نمودند. دقايقی بعد ما به طبقه ۲۶ رسيديم که قرار است ده طبقه ديگر نيز به آن افزوده شود. کارگران در بخش هاي مختلف آن مشغول به کار بودند و در واقع ما در يکي از بالاترين ساختمان هاي شهر زيباي ۶ ميليون جمعيتي ايستاده بوديم و تنها یک ساختمان بلند در نزديکي آن قرار داشت.

دنيس و منصور و من، در بالاي اين ساختمان عکس هاي يادگاري گرفتيم و سپس پايين آمديم و در محوطه ساختمان در حال گفتگو و قدم زدن بوديم که کارگري قد بلند که کلاه و کاپشن مخصوص کار و چند ابزار کار ديگر در دست داشت با عصانيت در مقابل ما زمين گذاشت و به بحث با منصور و دنيس پرداخت. او را کارفرما اذيت کرده بود. قرار شد که اتحاديه آن را پيگيري کند. سپس ما، از دنيس جدا شديم و به سوي ساختمان اتحاديه راه افتاديم.



منصور، تعریف کرد که دولت استرالیا، یک نهاد ویژه پلیسی را با ۳۰۰ مامور که بسیاری قبلا در دستگاه‌های امنیتی کار کرده‌اند، با حدود ۳۵ تا ۴۰ میلیون دلار بودجه موظف کرده است که کارگران و اتحادیه ساختمانی را زیر کنترل خود بگیرند. این نهاد که کمیسیون بنا و ساختمان استرالیا نام دارد از قدرت بسیار زیاد و غیرمعمولی برخوردار است. اغلب مواقع آن‌ها با کارفرمایان بر علیه فعالین کارگری و رهبران اتحادیه‌ها همکاری می‌کنند. این پلیس‌ها سرزده وارد مجتمع‌های ساختمانی می‌شوند و اغلب نمایندگان کارگران را بازجویی و تهدید می‌کنند. در استرالیا، همانند بسیاری از کشورهای پیشرفته، فرد مظنون در صورت بازدید حق سکوت در برابر سئوالات پلیس و حق اختیار وکیل را دارد. اما تنها و تنها کارگران ساختمانی و اتحادیه آنان -نه سایر کارگران و اتحادیه‌ها یا هر شهروند دیگر- طبق این قانون حق سکوت و تعیین و حضور وکیل را ندارند. آنان اگر درخواست بازجویی این کمیسیون پلیسی را رد کنند و یا مفاد بازجویی را برای حتی نزدیکترین افراد خانواده افشا کنند، با شش ماه زندان روبرو خواهند شد. یکی از دلایل ایجاد این کمیسیون به مبارزهجویی اتحادیه کارگران ساختمانی، رادیکال بودن تاریخچه آن و اهمیت اقتصادی بخش ساختمانی بر روی کل اقتصاد کشور است. لازم به یادآوری است به لحاظ قانونی انجام اعتصاب کارگری در استرالیا، چنان محدود شده است که در بسیاری از مواقع غیرعملی و غیرقانونی است.

یکی از فعالیت‌های اتحادیه کارگری، احیا و باز پس‌گیری دست‌مزد، مزایا و حقوق کارگران است. منصور، تعریف کرد که چگونه کارفرمایان حقوق و مزایای کارگران را بالا می‌کشند. وی لیست سال جاری را به من نشان داد. این لیست مبالغ بازپس گرفته شده از سوی اتحادیه کارگران ساختمانی را نشان می‌داد که برخی از کارگران که برای بازپس‌گیری این دست‌مزدها و مزایا به اتحادیه مراجعه کرده بودند. لیست مذکور از سوی حسابداری اتحادیه تهیه شده بود. در دو سال گذشته، مبلغ ۲۴ میلیون دلار از حقوق و مزایای کارگران را از حلقوم کارفرمایان بیرون کشیده‌اند. در این لیست، اسامی مسئولین و سازمان‌دهندگان اتحادیه از جمله منصور نوشته شده بود که با شکایت کارگران، حقوق و مزایای آن‌ها را از کارفرمایان که بالا کشیده بودن پس گرفته‌اند. اسم منصور، در ردیف‌های نخست بود و در مقابل آن رقمی در حدود سیصد هزار دلار به چشم می‌خورد.

بر اساس اظهارات منصور، در سراسر استرالیا، حدود ۹۰۰ هزار کارگر ساختمانی کار می‌کنند که

- حدود ۱۲۰ هزار نفر آن‌ها عضو اتحادیه هستند.
- به گفته وی، به طور میانگین هفته‌ای یک کارگر ساختمانی در محل کار جان خود را از دست می‌دهد در حالی که این کشور، از بزرگ‌ترین و مدرن‌ترین استانداردهای ایمنی کار برخوردار است.
- منصور چهار دلیلی اصلی را عامل اصلی جان باختن کارگران می‌داند:
- ۱- سقوط از ارتفاع بلند؛
 - ۲- زیر گرفته شدن از سوی ماشین‌های سنگین و دیگر دستگاه‌های متحرک؛
 - ۳- سقوط اجسام از ارتفاعات و برخورد به کارگر؛
 - ۴- برق گرفتگی.

منصور می‌گوید کارگران ایرلندی شاغل در استرالیا بسیار رادیکال هستند و از روحیه مبارزه‌جویی بالایی نیز برخوردارند. اما بر عکس، کارگران کشورهای دیگر، روحیه محافظه‌کاری و پاسیفیستی و بی‌تفاوتی و تشکل‌گریزی دارند. به ویژه، نسلی از کارگران ایرلندی، که حال بالای ۵۰-۴۰ سال دارند روحیه قوی در مبارزات متشکل و متحدانه دارند.

شرکت‌های ساختمانی لبنانی و همچنین شرکت‌های نقاشی ایرانی، از همه کارفرمایان بدترند و کارگران را شدیداً استثمار می‌کنند و حتی توجهی نیز به قانون کار استرالیا و حقوق جاری کارگران ندارند. اتحادیه تمام اختیارات بازرسی از مجتمع ساختمانی را دارد اما جریمه کارفرمایان، توسط بازرسان دولتی صادر می‌شود.

دست‌مزدها در استرالیا، بر خلاف اروپا و اسکانداوی، هفته‌ای پرداخت می‌شود. در استرالیا دست‌مزد کارگران به چند گونه پرداخت می‌شود. کارگران که تحت قرارداد اتحادیه‌ای دست‌مزد می‌گیرند بالاترین دست‌مزدها و حقوق و مزایا بهره‌مند هستند. حقوق پایه هفته‌ای یک کارگر، پس از پرداخت مالیات، حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ دلار است. اما کارگران ماهر از جمله نقاش ساختمانی، روزانه ۲۰۰ تا ۲۴۰ دلار دست‌مزد می‌گیرند. طبق قرارداد اتحادیه، همچنین به کارگران روزانه ۳۰ دلار هزینه ایاب و ذهاب تعلق می‌گیرد. دست‌مزد کار در روزهای شنبه، برای دو ساعت اول یک و نیم برابر، شش ساعت بعد دو برابر دست‌مزد روزهای عادی کار است. یک‌شنبه‌ها نیز دو برابر روزهای عادی دست‌مزد برای هر ساعت کار است. اگر کارگران در طول هفته اضافی کاری داشته باشند دو ساعت اول یک و نیم برابر و بعد از آن برای هر ساعت کار دو برابر دست‌مزد می‌گیرند. به علاوه این که ۲۰ دقیقه استراحت و ۱۵ دلار حق خوراک دارند.

طبق قانون کار استرالیا، کار هفته‌ای کارگران، ۳۸ ساعت است. یعنی اگر کارگری در هفته ۴۰ ساعت کار کند ۲ ساعت اضافه‌کاری کرده است. اما کارفرما در ازای این دو ساعت کار اضافه دست‌مزدی به کارگر پرداخت نمی‌کند اما به جای آن، کارگران علاوه بر تعطیلات آخر هفته، هر ماه یک روز تعطیلی اضافی همراه با دست‌مزد روزانه دارند. اما چون قراردادهای اتحادیه‌ای ساعت کار هفته‌ای را ۳۶ ساعت تعیین کرده است این تعطیلات اضافه در هر ماه دو روز است.

طبق قانون کار و قراردادهای اتحادیه‌ای، کارگران استرالیا، در سال ۱۱ روز مرخصی بیماری و علاوه بر تعطیلات عمومی، ۴ هفته مرخصی سالیانه دارند. معادل ۹ درصد حقوق هفته‌ای کارگران باید به صندوق بازنشستگی پرداخت می‌گردد. این مبلغ اضافه بر حقوق هفته‌ای است و به صندوق بازنشستگی واریز می‌شود که تا سن ۶۵ سالگی امکان برداشت از آن وجود ندارد. همچنین طبق قرارداد اتحادیه‌ای در هفته مبلغ ۴۸ تا ۷۲ دلار به صندوق بازنشستگی واریز می‌شود. این مبلغ کلاً باید از سوی کارفرما پرداخت شوند.

اتحادیه کارفرمایانی را که قرارداد اتحادیه‌ای دارند موظف کرده است که ماهانه ۹۰ دلار از بابت هر کارگر به صندوق بیمه‌های آسیب‌دیدگان که زیر نظر اتحادیه است، بپردازند. طبق قانون کار، اگر در محل کار صدمه‌ای به کارگر وارد شود کارفرما موظف است تا ۱۳ هفته، ۸۰ درصد میانگین حقوق شش ماه گذشته را به کارگر آسیب‌دیده بپردازد. بعد از این مبلغ در هفته به ۳۸۰ دلار کاهش پیدا می‌کند. اما با ۹۰ دلار بیمه‌ای که کارفرما پرداخت می‌کند تا سه سال ۸۰ تا ۸۵ درصد حقوق کارگر پرداخت

می‌گردد. اگر عضو کارگر، آسیب ببیند پرداخت خسارت مالی طبق این بیمه اتحادیه‌ای شصت درصد افزایش می‌یابد.

همچنین کارفرمایان دارای قرارداد اتحادیه‌ای، موظفند هفته‌ای سه دلار به ازای هر کارگر به «انستوی مبارزه با اعتیاد به قمار و مشروبات الکلی و مواد مخدر» بپردازند تا کارگران معتاد تحت نظر اتحادیه، ترک اعتیاد نمایند. این انستیتو، از سوی اتحادیه بنیاد گردیده و اداره می‌شود.

از جمله مزایای دیگری که کارگران عضو اتحادیه دارند این است که اگر خودشان و یا خانواده‌شان بیمار شوند، هزینه آمبولانس و انتقال به بیمارستان را نیز اتحادیه می‌پردازد. همچنین اعضای اتحادیه در صورت سفر در داخل و خارج استرالیا از بیمه سفر مجانی برای خود و خانواده بهره‌مند هستند. اتحادیه کارگران ساختمانی، اولین دوشنبه ماه دسامبر هر سال را که اوایل تابستان نیم کره جنوبی است، روز پیک‌نیک کارگران اعلام کرده است. در این روز چند محل سرگرمی و بازی خانوادگی رزرو می‌شود و کارگران عضو این روز تعطیل را در آنجا به سر می‌برند. کارفرمایان باید پول دست‌مزد این روز را طبق قانون کار ۳۶ ساعت کار هفتگی به کارگران بپردازند. اتحادیه، هزینه رزرو این محل‌ها، مانند شهر آب بازی و یا باغ وحش را از کارفرمایان وصول می‌کند. هر عضو اتحادیه می‌تواند تا پنج بلیط مجانی را از اتحادیه بگیرد.

هیات مدیره اتحادیه حدود ۴۱ نفر است که کلاً از کارگران ساختمانی هستند. هیات اجرایی آن، پنج نفر متشکل از دبیر، دو معاون دبیر، پرزیدنت و هماهنگ‌کننده امور صنفی است. آن‌ها، جلسات منظم ماهانه دارند و در همه امور اتحادیه تبادل نظر و تصمیم‌گیری می‌کنند. از جمله معیارهای انتخاب هیات اجرایی و سازمان‌دهندگان ایالتی، بیلان کار آن‌ها در زمینه‌هایی چون سازمان‌دهی، سخنرانی، عضوگیری، پیگیری حقوق کارگران و... است.

معمولاً دست‌مزد اعضای هیات مدیره بالاست و غالباً حقوق سالیانه آن‌ها رقمی در حدود ۱۰ تا ۱۲۰ هزار دلار است و مزایای دیگر نیز دریافت می‌کنند. این حقوق از سوی شرکت‌ها و کارفرمایان پرداخت می‌شود. آن‌ها، رسماً در استخدام آن‌ها هستند و خود به عنوان کارگر، کار می‌کنند. آن‌ها، دست‌مزد و مزایای از سوی اتحادیه دریافت نمی‌کنند. آن‌ها در هر دو زمینه شرکت‌ها و اتحادیه‌ها آموزش‌های ویژه می‌بینند.

در این مدت هفت هشت ساعتی که با منصور بودم بحث‌هایی نیز در مورد جنبش کارگری ایران داشتیم و از تجربیات وی در اتحادیه سؤال کردم از جمله درباره اشرافیت کارگری در اتحادیه‌ها.

منصور، «اشرافیت کارگری را خطر بزرگی برای پیش‌برد امر مبارزه طبقه کارگر می‌دانست و تأکید- اش این بود که بدنه اتحادیه با دخالت جدی و فعال‌شان می‌توانند از شکل‌گیری اشرافیت کارگری در راس اتحادیه‌ها جلوگیری کنند.»

بوروکراسی و اشرافیت کارگری، سرمنشا طبقاتی احزاب سوسیال دمکرات در انترناسیوتال دوم بود. بورژوازی از این اشرافیت کارگری، به عنوان مهم‌ترین ابزار برای اشاعه افکار بورژوایی و رفرمیستی و اپورتونیستی خود در میان کارگران و تنزل دادن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر به محدوده مناسبات موجود بهره‌برداری سیاسی می‌کند. این قشر از رهبران کارگری، از لحاظ شیوه زندگی و میزان دست‌مزد و پست و مقام به طور کلی از جهان‌بینی و استراتژی طبقاتی کارگران دور شده‌اند و در واقع خود به مانعی بزرگی در مقابل پیشروی مبارزه طبقاتی کارگران تبدیل شده‌اند. اساساً بخش عمده- ای از فعالین و رهبران کارگری در اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها کارگری، به کارکنانی با حقوق ویژه تبدیل شده‌اند که در بهترین حالت برای حفظ موقعیت خود، به خواست‌ها و مطالبات کارگران گردن نمی‌گذارند و همواره با کارفرمایان و سرمایه‌داران و دولت‌ها در پشت درهای بسته و بدون حضور کارگران ساخت و باخت می‌کنند. بنابراین، این بوروکراسی و اشرافیت کارگری که در موقعیت ممتازی قرار گرفته‌اند، مدافع نظم موجود هستند و به عوامل سرمایه‌داری در درون جنبش کارگری تبدیل شده‌اند و مبارزه کارگران را به دایره مناسبات سرمایه‌داری موجود محدود ساخته‌اند.

در چنین موقعیتی، جنبش شورایی و دمکراسی مستقیم در درون طبقه کارگر از اهمیت ویژه‌ای

برخوردار است و اصلی‌ترین راه در مقابل شکل‌گیری بوروکراسی و اشرافیت کارگری در درون جنبش کارگری است.

نهایتاً اتحادیه کارگران ساختمانی سیدنی، صندوقی به نام صندوق کمک به مبارزات کارگران دارد که در صورت نیاز به کارگران اعتصابی کمک می‌کند. هم چنین اتحادیه شرکت ساختمانی یک صندوق همبستگی کمک به مبارزات کارگران خاورمیانه را دارد که منصور رزاقی یکی از سرپرستان آن است.

البته ناگفته نماند که فعالین و رهبران تشکلهای کارگری در تمام کشورها با تهدیدهای مختلف سرمایه‌داران و کارفرمایان و دولت‌ها روبه‌رو هستند. برای نمونه، هم‌اکنون زندان‌های حکومت اسلامی ایران، پر از فعالین کارگری و جنبش‌های اجتماعی دیگر چون جنبش زنان، جنبش دانش‌جویی، جنبش محیط زیست، وبلاگ‌نویسان و روزنامه‌نگاران و غیره است. در آمریکای لاتین فعالین کارگری را ترور می‌کنند و...

منصور، در یک سال گذشته دست‌کم سه بار از سوی کارفرمایان تهدید به مرگ شده است که این تهدیدها با ارسال اس.ام.اس به وی رسیده است که یکی از آنها، کارفرمای ایرانی است که اس.ام.اس خود را به اروفارسی نوشته بود و من شخصا آن را خواندم. این تهدیدات با اتحادیه و پلیس در میان گذاشته می‌شود. به گفته منصور، در شرکت‌های ساختمانی گروه‌های مافیایی فعالند و پول‌شویی در این بخش، رواج گسترده‌ای دارد.

منصور، تعریف کرد که در تاریخ ۲۰۱۰.۵.۱۳، افراد ناشناسی یک ماشین پر از پیت‌های بنزین را با شکستن در اتحادیه، به ساختمان آن کوبیدند که آتش‌سوزی رخ داد. اما خوشبختانه قبل از این که تمام ماشین منفجر شود مامورین آتش‌نشانی سر رسیدند و مانع انفجار آن شدند. این اقدام تروریستی، شبانه صورت گرفت که کسی در ساختمان اتحادیه نبود. تحقیقات پلیس هنوز هم در جریان است و به جایی نرسیده است. تصاویر زیر پس از تخریب ساختمان اتحادیه گرفته شده‌اند. همچنین تظاهرات کارگران در اعتراض به این اقدام تروریستی.





بعد از ظهر آن روز، منصور من را به دفتر اتحادیه بازگرداند و بخش‌های مختلف اتحادیه را به من نشان داد و به مسئولین آن‌ها را معرفی نمود. در پایان دو تیشرت با آرم مخصوص اتحادیه و یک آرم آن را نیز به عنوان یادگاری به من دادند.



بسیار علاقه داشتم که در صورت امکان بیشتر می‌توانستم با جنبش کارگری استرالیا آشنا شوم و تجارب و دستاوردهای مبارزاتی آن‌ها را به گوش هم‌طبقه‌ای‌هایشان در ایران برسانم. اما متأسفانه چنین فرصتی با سفر محدود من به این قاره دور دست جهان، امکان‌پذیر نبود.

حضور مستقیم در درون مبارزات کارگران به ویژه شرکت در اعتصاب آنان و نحوه جلسات و سخنان پرشور رهبران کارگری، تجربه گران‌بهایی برای هر فعال جنبش کارگری کمونیستی است که صرفاً از لابلای کتاب‌ها نمی‌توان آن را کسب کرد و درس و تجربه زنده و عینی گرفت.

در پایان جا دارد که در این‌جا از رفیق منصور، سپاس‌گزاری کنم و امیدوارم هر چه زودتر و به سلامتی سفر به سوریه را پشت سر بگذارد. قرار است منصور با یک اکیب تلویزیون سراسری استرالیا، برای تهیه رپرتاژی از وقایع سوریه راهی آن کشور شود. منصور، همچنین مرا به دانشکده روزنامه‌نگاری که خود در آن‌جا تحصیل کرده است برد و با دو تن از پروفسورهای این دانشگاه که آقا و خانم مهربانی بودند آشنا کرد. آن‌ها، به گرمی از ما استقبال کردند.

برای رفیق عزیزم منصور و هم طبقه‌ای‌هایمان در استرالیا، موفقیت و دستاوردهای زیادی را در عرصه مبارزات طبقاتی کارگران آرزو مندم و برای همه رهبران و فعالین اتحادیه کارگران ساختمانی، جنگل‌بانی، معدن و انرژی استرالیا-ایالت سیدنی و کارگرانی که آن‌ها را ملاقات کردم سعادت و سلامتی و موفقیت بیش‌تری آرزو دارم و به همه آن‌ها درود می‌فرستم!

دیدار از کتابخانه ایرانیان

در حاشیه سخنرانی در مراسم یادمان کشتارهای دهه شصت در شهر سیدنی، با آقای دکتر سیروس رزاقی‌پور، آشنا شدم. ایشان با مهربانی از من دعوت کردند که از کتابخانه ایرانیان شهر دیدار کنم. من با کمال میل از این دعوت صمیمانه ایشان استقبال کردم. یک روز قبل از ترک استرالیا، با رفقا داود و جلیل و نوروز به این کتابخانه رفتیم. دکتر منتظر ما بود و به گرمی با چایی و شیرینی از ما استقبال کرد.



آقای سیروس، بخش‌های مختلف کتابخانه را که مملو از کتاب‌های قدیم و جدید و فیلم و سریال بود با حوصله به من نشان داد. به ویژه بخش مخصوص کتاب‌های کودکان داشتند که گاهی برای کودکان در آن جا، برنامه‌هایی چون قصه‌خوانی هم ترتیب می‌دهند. در مجموع حدود ۱۳ هزار جلد کتاب، ۱۰۰۰ فیلم فارسی و ۳۰۰ سریال فارسی در این کتابخانه موجود است که گنجینه بزرگی برای ایرانیان این شهر، محسوب می‌شود. آقای سیروس، مدیر این کتابخانه است.

سرنوشت دکتر سیروس رزاقی‌پور، بسیار جالب است. ایشان متولد ۱۳۲۰ (۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱) تهران هستند. وی در سال ۱۹۶۱، در کنکور رشته پزشکی دانشگاه تهران قبول شده و در سال ۱۹۶۸ به عنوان پزشک عمومی از این دانشکده فارغ‌التحصیل می‌گردد. وی در سال دوم دانشکده، به دلیل فعالیت‌های آزادی‌خواهانه سیاسی دو بار دستگیر و زندانی می‌گردد.

سیروس در سال ۱۹۷۰، وارد رشته تخصصی بیهوشی دانشگاه تهران می‌شود و پس از پایان دوره سه ساله تخصصی، به عنوان متخصص بیهوشی در بیمارستان پورسینای رشت در شیروخورشید سرخ استخدام شده و همراه همسر و دو فرزندش به این شهر می‌رود.

آقای دکتر سیروس رزاقی‌پور، سرانجام در فوریه ۱۹۸۴، به دلیل فضای سنگین اختناق سیاسی و جنگی حاکم بر ایران و نگرانی از آینده فرزندان‌شان به همراه همسر و سه پسرشان با ویزای توریستی به استرالیا می‌آیند و درخواست پناهندگی و ویزای دائم می‌کنند. آن‌ها، پس از سه سال انتظار موفق به دریافت اقامت دائم می‌شوند.

وی، به دلیل عدم تسلط به زبان انگلیسی و امتحانات سختی که برای دریافت اجازه طبابت وجود داشته از حرفه خود دست می‌کشد و به مدت ۹ سال تاکسی می‌راند. مدت ۱۲ سال نیز با همسرش گلفروشی باز می‌کنند که در این کار، بسیار موفق بوده‌اند. وی در سال ۱۹۸۶، یکی از موسسین سازمان همیاری ایرانیان، در سال ۲۰۰۰ یکی از موسسین خانه فرهنگ ایران و در فوریه ۲۰۰۵ نیز یک از موسسین کتابخانه ایران بود. آقای زراقی، می‌گوید: «گرچه در طول ۲۸ سال گذشته به ایران نرفته‌ام اما با عشقی که به ایران و ایرانی دارم یک لحظه از ایران و ایرانی جدا نبوده‌ام.»



آری، این سرنوشت بسیاری از ایرانیانیست که به دلایل سیاسی و اجتماعی ایران را ترک کرده‌اند. اما با دست رنج خود، زندگی شرافتمندانه‌ای برای خود و خانواده‌هایشان ساخته‌اند و لحظه‌ای نیز از مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و عدالت‌جویانه خود دست نکشیده‌اند. آقای دکتر زراقی، در پایان دیدارمان کارت افتخاری کتابخانه ایرانیان سیدنی را که قبلاً آماده کرده بود به همراه اساسنامه و چند جلد کتاب از نویسندگان مقیم این شهر و همچنین جلد دوم قانون فرهنگی اکنون را که مجموعه‌ای از داستان و شعر از جمله خود ایشان است، به من هدیه دادند. من هم چند جلد از کتاب‌های خودم را به این کتابخانه تقدیم نمودم.

کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا:
گزارشی از مراسم یادمان کشتار زندانیان سیاسی و به ویژه قتل عام ۱۳۶۷ توسط رژیم
جمهوری اسلامی در ایران



«امسال طبق روال سال‌های گذشته مراسم ۲۴ مین یادمان قتل عام زندانیان سیاسی در سیدنی استرالیا، با حضور چهره شناخته شده جنبش سیاسی ایران آقای بهرام رحمانی فعال سیاسی، عضو کانون نویسندگان در تبعید برگزار خواهد شد. سخنرانی آقای رحمانی تحت عنوان «کشتار دهه ۱۳۶۰ و به ویژه قتل عام زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ و پی آمد و تاثیرات اجتماعی آن در ایران» خواهد بود. برنامه مراسم شامل: سخنرانی آقای رحمانی، شعر، موسیقی زنده، یک ویدئو کلیپ در رابطه با ایران تریبونال و پرسش و پاسخ با آقای رحمانی است.» این بخشی از اطلاعیه‌ای بود که کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا چند هفته قبل در سطح گسترده انتشار داده بود.

مراسم با قطعه شعری از شاملو، توسط مجری برنامه خانم غفاری شروع و با یک دقیقه دست زدن شرکت کنندگان در احترام به جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم پی گرفته شد. خانم غفاری، در خوش آمدگویی خود خطاب به شرکت کنندگان گفت «حضور شما باعث پربار شدن برنامه و نیز تقویت نیروهای هستند که برای محو شکنجه و اعدام از زندگی بشریت تلاش می کنند. دهه ۱۳۶۰ در ایران، برای نیروهای مترقی و پیشرو سالی پر غرور، افتخار، شکست و مبارزه است. در این مجموعه تلاش، با این که نیروهای سیاسی توسط رژیم جتایت کار جمهوری اسلامی به وحشیانه ترین روش ها سرکوب شده و به جوخه های اعدام سپرده شدند، اما خونی که از رگ های این مبارزات جاری شد به تاریخ خون بار مبارزات مردم ما پیوست. دور نیست روزی که مردم ما با سرنگونی رژیم انسان کش اسلامی در ایران، جواب تاریخی درخوری به آن ها بدهد.»

مراسم سپس با اجرای قطعه ای ادبی و حماسی توسط رفیق سعید که بسیار مورد استقبال قرار گرفت ادامه یافت. رفیق سعید، در قسمتی از برنامه اش گفت «حماسه آفرینان ما در دهه ۱۳۶۰ در این برهه خونین تاریخ زمان ما به خاطر تحقق آرزوهای مردم زجر کشیده، با عبور از توفان ها و بیرون آمدن از کوره آزمایش های بس دشوار سربلندانه مقابل جهل و تاریکی ایستادند و مرگ را پذیرا گشتند.» سالن با پوسترها و پلاکاردهایی که توسط کمیته کارگری تهیه شده بود و نیز نورپردازی زیباتر آراسته شده بود تا بتواند در خور شایسته ای برای این مراسم باشد. گل های لاله سرخ در جلوی سن و شمع ها به یاد آن هایی که شمع جان شان را افروختند تا روشنایی بر زندگی انسانی بتابد روشن شده بود. پوستر و پلاکاردهای سال های گذشته و نیز دیگر پوستر مراسم های سرتاسر جهان در قسمت های مختلف سالن، همبستگی همه ایرانیان در سراسر جهان در برپائی این مراسم و اعتراض به رژیم آدم کش اسلامی را به نمایش می گذاشت.

بعد از اجرای رفیق سعید، نوبت به اجرای موفق «سرود شورا» با صدای گرم فروغ و با همراهی پیانوی آقای هیوا محمودی بود. ترانه سرود شورا به یاد رهبران شهید خلق ترکمن سروده شده است. سپس وصیت نامه رفیق عزت طباییان به همراه اسلاید شویی از عکس های او پخش شد. پس از آن

قطعه‌ای درباره این شهید و شعر گنج بان‌شان با صدای همسرش، مجید نفیسی پخش گردید. آن‌گاه فیلمی از افشاگری‌های بازماندگان خانواده شهدا در دادگاه ایران تریبونال به مدت ۱۵ دقیقه پخش شد که همه را متاثر کرد.

سپس خانم غفاری به معرفی آقای بهرام رحمانی، سخنران مهمان پرداخت. بعد از آن آقای رحمانی، سخنرانی خود را با عنوان «قتل‌عام زندانیان سیاسی دهه ۱۳۶۰ و به ویژه قتل‌عام ۱۳۶۷ و تأثیرات و پی‌آمدهای اجتماعی آن در ایران» شروع کرد.

آقای رحمانی، با نگاهی تاریخی در شکل‌گیری رژیم جمهوری اسلامی و جنبش‌های اجتماعی و نیز وضع حکومت در سال‌های اولیه به قدرت رسیدن و نیز شروع سرکوب‌های سیاسی تا مقطع سال ۱۳۶۷ به تحلیل دلایل اجتماعی-سیاسی و طبقاتی آن پرداخت و با اشاره به سازمان‌یافتگی این قتل‌عام در مقطع پایان جنگ ایران و انتخاب یکی از دو راه در آن مقطع در برابر رژیم اسلامی، یکی جواب به خواسته‌های تاریخی مردم در اوضاع بعد از جنگ و تجربه رژیم اسلامی از آزاد کردن زندانیان سیاسی در تاریخ جدید ایران و امکان رشد و گسترش جنبش‌های اجتماعی و راه دیگر قتل‌عام و در هم شکستن هرگونه اعتراض همراه با بازکردن درها به روی بازارهای جهانی، پرداخت و نشان داد که رژیم به طور ناگهانی به این کشتار دست نیازیده است و حمله مجاهدین تحت عنوان فروغ جاویدان تنها می‌توانست بهانه‌ای برای اجرای طرح‌های آماده شده رژیم باشد. آقای رحمانی، در حین سخنرانی خود، به مسائل ذیل نیز اشاره کردند که به طور مختصر سرفصل‌های آن‌ها را می‌آوریم.

«در مورد نشست گوادلوب و نقش امپریالیست‌ها در به روی کار آمدن خمینی و ادامه کمربند سبز دور شوروی سابق، جنگ و اثراش، حمله به دانشگاه‌ها و خفقان و کشتار ۶۲-۱۳۶۰، رعب و وحشتی که حتی باعث شد که خانواده‌ها و فامیل به هم اعتماد نکنند و عذر هم را بخواهند، در هشت سال جنگ، به علت خفقان هزاران نفر دستگیر، شکنجه و زندانی شدند، پس از گرفتن خرمن‌شهر و قبول کردن صلح از طرف عراق جهت پایان دادن به جنگ، ولی اصرار به ادامه جنگ تا شش سال تحت شعار راه قدس از طریق کربلا می‌گذرد که سرانجام خمینی مجبور شد جام زهر را بنوشد و قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل را بپذیرد، حمله مجاهدین پس از پایان جنگ و تأثیرات آن بر جریان قتل‌عام زندانیان سیاسی، جمهوری اسلامی بعد از چین، دومین کشور برای تعداد اعدام‌ها در جهان است، کسی را در ایران نمی‌توان یافت که عزیزی را از دست نداده و یا در جنگ کشته نشده باشد، اعدام در شهرها جهت ترساندن مردم است. اگر در آینده وضع عوض شود و طبقه کارگر پیروز شود، نباید شکنجه و زندان سیاسی و اعدام باشد. کاش هویدا، نصیری و ... را نمی‌گذاشتیم که اعدام شوند و باید خواهان قطع هرگونه شکنجه... خواهان آزادی تمام زندانیان سیاسی باشیم. باید بیش‌تر و بیش‌تر روشن‌گری نمائیم تا زمانی که این رژیم سرنگون شود.»

سخنرانی گرم آقای رحمانی و دلایل تحلیل ایشان مورد توجه شرکت‌کنندگان قرار گرفته بود. در پایان مجری ضمن تشکر از آقای رحمانی، پایان قسمت اول و نیم ساعت استراحت را که همراه با چای و شیرینی از حضار پذیرائی شد، اعلام کرد. این فرصتی بود که برخی از حاضرین بتوانند شخصا با آقای رحمانی صحبت کنند.

قسمت دوم، با اجرای شعر عاشقانه از شاملو و موزیک هیوا ادامه یافت. دو هنرمند جوان خانم و آقا، با همراهی پیانوی هیوا با سرودن، «سراومد زمستون» و «مرا ببوس» هنرنمایی کرده که با استقبال حاضرین روبه‌رو شد.

وصیت‌نامه رفیق یوسف آل یاری، به همراه اسلاید شویی از عکس‌های او قرائت شد و در ادامه، کاوه، جوانی که در زندان اوین به دنیا آمده است و هر دو والدین او به مدت هفت سال در زندان بودند، سخنانی در رابطه با تأثیر زندان بر فرزندان زندانیان نمود که توجه هموطنان را در پی داشت و حضار با دست‌زدن ایشان را تشویق نموده و همبستگی‌شان را ابراز داشتند. شعری از شاعری که نمی‌خواست نامش برده شود، توسط مجری خوانده شد و قطع‌نامه کمیته همبستگی با کارگران ایران-استرالیا توسط یکی از رفقای عضو قرائت گردید که در آن خواسته شده بود:

۱- توقف فوری اعدام و شکنجه در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی

- ۲- آزادی بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی، عقیدتی و دگر اندیش.
- ۳- محکومیت و اخراج نمایندگان جمهوری اسلامی، از تمام نهادهای بین المللی حقوق بشری و در عین حال عدم دخالت نیروهای خارجی در امور داخلی ایران تحت عناوین مختلف
- ۴- پرداخت غرامت به زندانیان سیاسی و اعلام رسمی تعداد زندانیان سیاسی و اعدام‌شدگان در طی سال‌های حکومت اسلامی در ایران
- ۵- تشکیل دادگاه بررسی و رسیدگی به جنایات روی داده در طی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی ایران.
- ۶- آزادی بدون قید و شرط بیان، احزاب و آزادی‌های فردی اجتماعی، تامین کار، و تحصیل برای همه مردم ایران.
- متن شعر گونه خاوران توسط مجری اجرا شد. پرسش و پاسخ با رفیق بهرام رحمانی، حسن ختام برنامه امسال یادمان ۲۴مین سال‌گرد قتل‌عام زندانیان سیاسی توسط رژیم سفاک اسلامی ایران بود. مراسم از ساعت ۷.۳۰ شروع و ۱۱.۳۰ شامگاه پایان یافت. حزب رنجبران، تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران و کانون زندانیان سیاسی در تبعید به این مراسم پیام فرستاده بودند.
- در حاشیه مراسم اصلی یادمان شهدای دهه ۱۳۶۰، در سیدنی، یک جلسه دیگر در هفته پیش از آن در شهر ملبورن انجام گرفت که برای این منظور آقای بهرام رحمانی به آنجا رفت. تا پیش از برگزاری مراسم نیز، در محل رادیو صدای نو با گردانندگان این رادیو گفتگو داشت. سخنران بعدا در محل کتابخانه ایرانیان، چندین جلد از کتاب‌های خود را به این کتابخانه اهدا کرد. کتاب‌های بهرام رحمانی، در محل مراسم نیز برای فروش در روی میز کتاب کمیته قرار داشت که با استقبال شرکت‌کنندگان مواجه بود. بعد از مراسم نیز آقای رحمانی در محل دفتر اصلی حزب کمونیست استرالیا، برای اعضای این حزب سخنرانی‌ای با مضمون «ایران امروز» داشت که صحبت‌های وی توسط یکی از رفقا ترجمه می‌شد. یک روز پیش از ترک سیدنی سخنران مهمان به همراه یکی از دوستداران کمیته که خود عضو اتحادیه کارگران ساختمانی است به محل این اتحادیه رفت که با استقبال مسئولین این اتحادیه قرار گرفت و هدایایی به وی اهدا شد. سپس بهرام رحمانی، به اتفاق رفیق همراه به محل کار کارگران رفت که به طور اتفاقی در یک محل نزدیک به ۵۰۰ کارگر دست به اعتصاب نشسته زده بودند. این مساله باعث کسب تجربه جدیدی برای آقای رحمانی بود که در روز پایانی مسافرت ایشان اتفاق افتاد.

کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا
proletarianunite@gmail.com

نگاهی گذرا به قاره اقیانوسیه

استرالیا، در نیمکره جنوبی زمین واقع شده است و زندگی مدرن در آن سابقه‌ای حدود ۲۰۰ سال دارد. اما زندگی نخستین انسان‌ها در آن، به ۴۲ تا ۴۸ هزار سال پیش برمی‌گردد. بر اساس شواهد به جای مانده، حدود چهل و دو هزار سال قبل گروهی از مردمان شکارچی جنوب آسیا، برای یافتن غذا و شکار حیوانات، اندک‌اندک شروع به مهاجرت به سرزمین‌های جنوبی‌تر نمودند و از راه جزیره‌ها و کانال‌هایی که آسیا را به شمال استرالیا وارد می‌کند به شمال کوئینزلند وارد شدند و سپس با پراکنده شدن در سراسر استرالیا، قبایل مختلف بومیان استرالیا را به وجود آوردند. این مردمان، ده‌ها هزار سال بدون ارتباط با سایر مناطق دنیا در این سرزمین زیسته‌اند.

نخستین بار هلندی‌ها در سال ۱۶۰۶ میلادی شبه جزیره کیپ یورک (Cape York Peninsula) در شمال کوئینزلند را کشف کردند و در دهه‌های بعد، بیشتر مناطق شمالی و غربی استرالیا را مشاهده و ثبت نمودند. آبل تاسمان هلندی، نام این سرزمین را هلند نو گذاشت. هلندی‌ها خود علاقه چندانی به سکونت در هلند نو نشان ندادند و این سرزمین تا چندین دهه بعد دست نخورده باقی ماند.

در سال ۱۷۷۰ میلادی، کاپیتان جیمز کوک دریانورد بریتانیایی، نواحی اطراف سیدنی در شرق استرالیا را کشف و ثبت کرد. کاپیتان آرتور فیلیپ در ۱۸ جولای، با یازده کشتی و ۱۳۵۰ مسافر به حدود سیدنی رسید و ضمن اعلام این منطقه با نام نیو ساوت ولز به عنوان یکی از مستعمره‌های بریتانیا، خود به فرمانداری آن برگزیده شد. نخستین نگاه بریتانیایی‌ها به استرالیا، به عنوان سرزمینی دور دست و خشک برای تبعید محکومین و زندانیان بود. به همین دلیل، بیشتر مسافران اولیه، به اجبار به منطقه ولز جنوبی جدید آمدند. اما ساکنان دیگر ایالت‌ها اغلب به اختیار خود به سرزمین جدید مهاجرت کردند.

جغرافیای استرالیا، بسیار متنوع است. ناحیه غربی استرالیا را فلات غربی آن و شرق آن را رشته کوه‌های جداکننده تشکیل می‌دهد و بین این دو، سرزمین پست و همواری قرار گرفته که بیش‌تر آن خشک و خالی از سکنه است. بلندترین نقطه استرالیا، قله‌ای در کوهستان برفی است که ۲۲۲۸ متر ارتفاع دارد و پست‌ترین نقطه آن ۱۵ متر است که در دریاچه ایر قرار دارد. استرالیا که همچون جزیره‌ای بزرگ در اقیانوس آرام واقع شده، از نظر زمین‌شناسی کهن‌ترین خشکی جهان به شمار می‌آید. استرالیا، اقیانوس آرام جنوبی را از اقیانوس هند جدا می‌کند. درازای سرزمین اصلی از شمال تا جنوب ۳۱۳۴ کیلومتر و پهناي آن از شرق به غرب ۳۷۸۲ کیلومتر است. استرالیا، ۲۵/۷۶۰ کیلومتر مرز دارد که تماماً مرز آبی است.

این کشور در میان آب‌های اقیانوس آرام قرار دارد و نزدیک‌ترین کشورها به آن اندونزی، تیمور شرقی و پاپوآ گینه نو در شمال، جزایر سلیمان، وانواتو، کالدونیای جدید در شمال شرق و نیوزیلند در جنوب شرقی هستند.

این قاره، ابتدا به نام Terra Australis (سرزمین جنوبی)، توسط اروپایی‌ها شناخته می‌شد. شهرک‌های اولیه در سال ۱۶۰۶، توسط کمپانی هند شرقی بنا گردید. دولت بریتانیا تا سال ۱۸۶۸، بیش‌تر از ۱۶۰۰۰۰ محکوم را به استرالیا تبعید کرد و این امر سبب تأسیس بزرگ‌ترین شهرهای ساحلی از تبعیدگاه‌های اولیه شد. استرالیا، همچنین سرزمین اصلی قاره اقیانوسیه به حساب می‌آید که کوچک‌ترین قاره دنیاست.

امپراتوری بریتانیا، مدعی حکومت بر سراسر قاره شد و این هم آغازی بر سرکوب‌های وحشیانه و بی‌رحمانه با بومیان این سرزمین است.

استرالیا، تا سال ۱۹۰۰ مستعمره انگلیس بود و بیش‌تر به عنوان تبعیدگاهی برای مجرمان انگلیسی استفاده می‌شد. اما در سال ۱۹۰۱، این کشور، به عنوان یکی از کشورهای مشترک‌المنافع با انگلیس

معرفی شد. اما در حقیقت انگلیسی‌ها، با قتل‌عام بومیان این کشور، بر این سرزمین ناشناخته غلبه یافتند.

به این ترتیب، استرالیا کشوری است از مجموعه کشورهای مشترک‌المنافع که دارای حکومت پادشاهی مشروطه است. بالاترین مقام سلطنتی انگلیس، یعنی ملکه الیزابت دوم ملکه این کشور نیز به حساب می‌آید. جانشین ملکه در این کشور، فرماندار کل استرالیا است که او نیز به نوبه خود فرمانداران ایالت‌های این کشور را تعیین می‌کند.

هرچند فرماندار کل بر طبق قانون اساسی، با آرای عمومی است. اما در عمل، شخص اجرایی اول در استرالیا، نخست وزیر است که طی یک فرآیند باز هم دموکراتیک انتخاب می‌شود و دولت را تشکیل می‌دهد.

در استرالیا، مردم ابتدا نمایندگان مجلس را انتخاب می‌کنند. رییس حزبی که بیش‌ترین نفرات انتخاب شده را در مجلس داشته باشد به عنوان نخست وزیر مسئول تشکیل کابینه دولت می‌شود.

احزاب عمده استرالیا عبارتند از:

- حزب کارگر استرالیا

- حزب لیبرال استرالیا

- حزب ملی استرالیا

از سال ۱۹۹۶ تا نوامبر ۲۰۰۷، حزب لیبرال قدرت را در این کشور در دست داشت و جان هوارد، به مدت یازده سال نخست وزیر این کشور بود. در آخرین انتخابات فدرال که در نوامبر سال ۲۰۰۷ برگزار شد حزب کارگر توانست با آرای بالایی رقیب خود حزب لیبرال را شکست دهد و هم اکنون کوین راد دبیرکل این حزب، پست نخست وزیری این کشور را به عهده دارد.

استرالیا نیز همانند قاره‌های دیگر جهان، وقایع تاریخ متفاوتی را از سر گذرانده است از جمله، استرالیا، در جنگ جهانی اول به عنوان حامی بریتانیا جنگید و «ارتش مشترک استرالیا و نیوزلند»، یا به اختصار «آنزاک»، در نبرد «گالپولی» در ترکیه امروزی، شرکت کرد. در مجموع بیش از شصت هزار استرالیایی در خلال جنگ جهانی اول، جان خود را از دست دادند. در جنگ جهانی دوم، مناطقی از شمال و شرق این کشور توسط ژاپنی‌ها بمباران شد و نیروهای آمریکایی در این کشور پیاده شدند. اما استرالیا، از صدمات این جنگ مصون ماند.

استرالیا، متشکل از مردم بومی و مهاجرین از کشورهای مختلف دنیا است. از سال ۱۹۴۵، حدود ۵/۵ میلیون نفر به این قاره مهاجرت کرده‌اند. ظاهراً هر کسی از هر کشوری با هر نژاد و عقیده‌ای می‌تواند به این کشور مهاجرت نماید. فقط می‌بایست شرایط سخت لازم را پشت سر گذاشته باشد.

استرالیا، از نظر زمین شناسی، قدیمی‌ترین خشکی جهان است. از نظر وسعت ششمین کشور جهان است و به همین دلیل، تنوع گیاهی و جانوری زیادی دارد.

استرالیا، ششمین کشور بزرگ دنیا پس از روسیه، کانادا، چین، ایالات متحده و برزیل است. اما با وجود این، جمعیت آن زیاد نیست. جمعیت این کشور بیش از ۲۲ میلیون نفر با میانگین سنی ۳۷ سال است. امید به زندگی برای زنان ۸۴ سال و برای مردان ۷۸ سال است. استرالیا، تنها کشوری در جهان است که یک قاره کامل را تشکیل داده و بزرگ‌ترین جزیره دنیا است.

استرالیا، به شش ایالت تقسیم شده است که بزرگ‌ترین آن، ایالت استرالیای غربی است. مساحت این ایالت، به تنهایی دو برابر ایران و به اندازه اروپای غربی است. مساحت کل استرالیا، حدود ۷/۷ میلیون کیلومتر مربع است.

بومیان استرالیا، حدود نیم میلیون نفر تخمین زده شده‌اند که دو و نیم درصد جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهند.

استرالیا، نواحی بسیار حاصل‌خیزی دارد که نقش موثری در تغذیه دنیا دارد. بیش از ۷۵ درصد تولیدات کشاورزی و دامی این کشور، به تمامی کشورهای جهان صادر می‌شود و در عین حال این کشور، جزو کشورهای پیشرفته صنعتی دنیا محسوب می‌شود.

استرالیا، از نظر مواد معدنی نیز بسیاری غنی است و علاوه بر نقره، مس، سرب، اورانیوم و آهن، طلا هم دارد ولی کار عمده مردم استرالیا دامپروری است.

تولید ناخالص داخلی این کشور ۷۶۶/۸ میلیارد دلار است. ۱۰ میلیون و ۹۰۰ هزار نفر نیروی کار آن را تشکیل می‌دهند. نرخ بی‌کاری در این کشور، حدود ۴/۴ درصد است. در سال ۲۰۰۷ نرخ تورم در آن ۳ درصد بود.

شرکای بازرگانی استرالیا بیش‌تر چین، ژاپن و کره جنوبی در آسیا و نیز ایالات متحده آمریکا هستند. محصولات صادراتی این کشور شامل زغال سنگ، سنگ آهن، طلا، گوشت، پشم، اکسید آلومینیوم، گندم و ماشین آلات و تجهیزات است. محصولات وارداتی آن نیز شامل ماشین آلات و تجهیزات حمل و نقل، کامپیوتر و ماشین‌های اداری، تجهیزات مخابراتی، نفت خام و محصولات پتروشیمی است که عمدتاً از کشورهای انگلیس، چین، آمریکا، ژاپن، سنگاپور، آلمان و... وارد می‌شود.

استرالیا، از اقتصاد بسیار شکوفایی، به ویژه در سال‌هایی اخیر برخوردار بوده است. سرعت رشد اقتصادی بسیار بالا، نرخ بهره پایین از جمله مسایل قابل توجه در این کشور بوده است. همین شکوفایی اقتصادی، سبب شده است که مردم استرالیا، از سطح استاندارد زندگی بسیار بالایی برخوردار باشد. در این کشور، سرمایه‌گذاری‌های بسیاری در بخش‌های زیربنایی جامعه مانند آموزش بهداشت، سلامتی و حمل و نقل شده است. زبان اصلی این کشور انگلیسی است و بیش از ۴ تا ۵ میلیون نفر از مردم آن، دو زبانه هستند.

سطح ارتباطات در استرالیا، بسیار ابلاست. در این کشور، بیش از ۱۰ میلیون خط تلفن ثابت و ۲۰ میلیون خط تلفن همراه وجود دارد. همچنین در این کشور، در کنار رادیو و تلویزیون ملی تعداد زیادی شبکه رادیویی و تلویزیونی خصوصی نیز فعال است. یکی از مهم‌ترین شبکه‌های تلویزیونی این کشور شبکه ABC است که شبکه ملی این کشور است. استرالیا، بیش از ۹ میلیون و ۴۵۸ میزبان اینترنتی و ۱۵/۳ میلیون کاربر اینترنت دارد.

پایتخت استرالیا شهر کانبرا است، شهری که در آن مجلس کشور و خانه فرماندار کل قرار دارد. سیدنی و ملبورن دو شهر بزرگ استرالیا هستند.

استرالیا، از شش ایالت و دو سرزمین یا قلمرو (territory) تشکیل شده است که اختیارات شان کمتر از ایالت‌هاست. پایتخت آن شهر کانبرا است و شهرهای بزرگ آن عبارتند از ملبورن، یدنی، بریزبن، آدلاید و پرت. ایالت‌ها و قلمروهای استرالیا عبارتند از:

نیو ساوت ولز (NSW) یا ولز جنوبی جدید که مرکز آن سیدنی است.

کوئینزلند (QLD) که مرکز آن بریزبن می‌باشد.

استرالیای جنوبی (SA) با مرکزیت آدلاید.

تاسمانی (TAS) که جزیره‌ای است در جنوب شرقی سرزمین اصلی و مرکز آن هوبارت می‌باشد.

ایالت ویکتوریا (VIC) که مرکز آن ملبورن است.

استرالیای غربی (WA) که مرکز آن پرت می‌باشد.

قلمرو سرزمین شمالی (NT) مرکز آن داروین است.

سرزمین پایتخت استرالیا (ACT) مشتمل بر شهر کانبرا و اطراف آن.

شهرهای بزرگ :

پایتخت استرالیا، کانبرا است. کانبرا جمعیتی بیش از ۳۲۵ هزار تن دارد و بزرگ‌ترین شهر نایندری استرالیا به شمار می‌آید. در ۳۰۰ کیلومتری جنوب باختری سیدنی و ۶۵۰ کیلومتری شمال خاوری ملبورن واقع است. کانبرا در سال ۱۹۰۸، در توافقی میان سیدنی و ملبورن به پایتختی استرالیا برگزیده شد.

این شهر به عنوان شهری که کاملاً با نقشه قبلی ساخته شده است با دیگر شهرهای استرالیا تفاوت دارد. کانبرا، به عنوان پایتخت استرالیا، پارلمان و دادگاه عالی این کشور و بسیاری دیگر از اداره‌های دولتی را در خود جای داده است. کانبرا، همچنین مورد علاقه گردشگران داخلی و خارجی استرالیاست.

منطقه امروزی کانبرا پیش از ورود سفیدپوستان، زیستگاه فصلی قبائل نگونوال و والگالو بود. مردم نگاریگو در جنوب شرقی کانبرا، گوندونگورا در شمال، یوئین در ساحل و ویراجوری‌ها در غرب

زندگی می‌کردند. یافته‌های باستان‌شناسی از ناحیه کانبرا نشانگر سکونت انسان از دست‌کم ۲۱ هزار سال پیش در این منطقه است. واژه «کانبرا» را برگرفته از نام قوم محلی «نگابری» گرفته‌اند. این قوم از گروه خانوارهای نگوئوال است.

سیدنی، بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین شهر استرالیا و پایتخت ایالت ویلز جنوبی نو است. نیمی از ایرانیان مهاجر به استرالیا، یعنی بیش از ده هزار نفر در شهر سیدنی ساکن هستند. سیدنی شهری است بندری با جمعیت تقریباً ۵ میلیون نفر و سالیانه پذیرای تعداد زیادی توریست است که برای بازدید از جذابیت‌های توریستی این شهر پر جاذبه گرد هم می‌آیند. این شهر، مملو از چینی‌ها و آسیای‌هاست.

این شهر به فراوانی زیباترین پارک‌های طبیعی معروف است و محل مناسبی برای تفریح و سرگرمی است. این شهر توسط یک بندر زیبا به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود که توسط پل و تونل به هم متصل شده‌اند. قسمت جنوبی این شهر جذابیت‌های توریستی بیش‌تری دارد.

سیدنی، مناظر توریستی و جذاب و دیدنی بسیاری چون ساختمان اپرا، آکواریوم، پارک‌هایی که انواع پرندگان و حیوانات، به ویژه کانگورن‌ها در آن‌ها نگهداری می‌شوند، دارد. در سیدنی، برگزاری مسابقات بین‌المللی رایج است. برای مثال، المپیک ۲۰۰۰، در سیدنی برگزار شده بود.





دمای هوای سیدنی متعادل است و در گرم‌ترین ماه‌های سال یعنی در دسامبر تا فوریه دمای هوا ۲۶ می‌باشد مجاورت با اقیانوس و حمام آفتاب در این شهر جذابیت خاصی به این شهر بخشیده است. ماه جون تا آگوست سردترین ماه‌های سال در این شهر هستند که معمولا دمای هوای شهر به ۷ در این ماه می‌رسد و محلی است مناسب برای اسکی بازان و همچنین توریست هاست. که از حال و هوای خاص این شهر در این فصل لذت می‌برند.

شهر ملبورن نیز حدود ۴ میلیون جمعیت دارد و پس از سیدنی دومین شهر پرجمعیت استرالیا است. این شهر، در جنوب شرقی کشور است و پایتخت ایالت ویکتوریا و منزلگاه بیش از ۷۰ درصد جمعیت این ایالت است. این شهر در سال ۱۸۳۵، یعنی چهل و هفت سال پس از ورود اولین مهاجرین اروپایی، به وسیله آنان بنیان نهاده شد. با هجوم جویندگان طلا در دهه ۱۸۵۰، ملبورن از یک اقامتگاه موقت در اطراف رود یارا به یک کلانشهر در حال رشد تبدیل شد. از سال ۱۹۰۱ تا سال ۱۹۲۷ که کنبرا، پایتخت استرالیا ساخته شد، فدراسیون استرالیا، ملبورن را پایتخت موقت کشور برگزیده بود. امروزه ملبورن، یکی از مراکز مهم فعالیت‌های تجاری، صنعتی و فرهنگی است به طوری که اغلب از آن به عنوان پایتخت ورزشی و فرهنگی استرالیا یاد می‌شود. این شهر همه ساله، میزبان بسیاری از برنامه‌های مهم فرهنگی و ورزشی استرالیا است. المپیک تابستانی ۱۹۶۵ و بازی‌های مشترک‌المنافع ۲۰۰۶، در این شهر برگزار شده است. استرالیا، همچنین میزبان دو المپیک ۱۹۵۶ ملبورن و المپیک ۲۰۰۰ سیدنی بوده است. ملبورن، همچنین چندین نوبت به عنوان بهترین شهر دنیا برای زندگی شناخته شده است.



اگر بخواهیم قاره اقیانوسیه را با قاره‌های دیگر جهان مقایسه کنیم قاره اقیانوسیه، کوچک‌ترین قاره جهان با وسعت ۸/۵۶۱/۶۰۸ کیلومتر مربع که در جنوب شرقی آسیا و بین آب‌های اقیانوس آرام و اقیانوس هند واقع شده است.

تمام کشورهای تشکیل دهنده این قاره به صورت جزیره یا مجمع‌الجزایر است. چون که اکثریت این قاره را دو کشور استرالیا و نیوزلند (زاندنو) تشکیل داده‌اند. قسمت شمالی استرالیا به علت نزدیک بودن به خط استوا گرم‌تر از قسمت جنوبی آن است.

پهناترین قاره جهان با وسعت ۴۴ میلیون کیلومتر مربع به نام قاره آسیاست. در سال ۲۰۰۰ میلادی سرشماری جمعیت، به طور تخمینی سه میلیارد و ششصد میلیون نفر بوده است. بنابراین، قاره آسیا، حدود ۶۰ درصد از جمعیت جهان را در خود جای داده است. تقریباً ۹۰ درصد جمعیت آسیا، در قسمت های شرقی و جنوبی آن زندگی می کنند، که بعضی از پر جمعیت ترین نواحی دنیا را شامل می شود. خشک ترین صحراها نیز در این قاره واقع است. ورخوئانسک و ایمایا کن در سیبری، سردترین نواحی دنیا هستند. ناحیه ای نزدیک عدن در شبه جزیره عربستان یکی از گرم ترین نواحی کره زمین شناخته شده است.

بزرگترین دریاچه جهان، یعنی دریاچه خزر در این قاره قرار دارد و بزرگترین بیابان های جهان نیز در قاره آسیا است که از آن جمله می توان به بیابان گبی نیمه جنوبی مغولستان، بیابان عربستان سعودی، کویر لوت و دشت کویر در ایران اشاره کرد. منابع طبیعی این قاره عبارتند از: نفت خام، چای، برنج، نیشکر، ادویه، زغال سنگ، آهن، مس، قلع، کائوچو، خاک سفالگری، پوست جانوران خردار، پنبه، ابریشم و...

دومین قاره جهان، پس از قاره آسیا، قاره آفریقا با وسعت ۳۰/۳۱۰/۰۰۰ کیلومتر مربع. تقریباً جمعیتی حدود ۵۳۰ میلیون نفر در این قاره زندگی می کنند. این قاره، به علت برخورداری از منابع عظیم طبیعی، تولیدکننده بخش عظیمی از محصولات کشاورزی و معدنی جهان است. کوه هایی در آفریقا وجود دارد که آن قدر بلندند که در تمام طول سال قله هایش مستور از برف است. کوه کنیا، یکی از این کوه هاست که درست در خط استوا قرار دارد و بلندی آن ۱۷۰۴۰ پا می باشد. در شمال آن نیز کلیمانجارو واقع شده که ۱۹۳۴۰ پا ارتفاع دارد و بلندترین کوه آفریقا است. زبان عربی در شمال این قاره رایج است و زبان های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و لاتین به علت سلطه استعماری کشورهای اروپایی در این قاره تکلم می شود.

قاره آمریکا همانند قاره اقیانوسیه، جدید است. ابتدا در سال ۱۴۹۲ میلادی کریستف کلمب، این قاره را کشف کرد. ولی بدون این که وی آن را به عنوان قاره ای جدید بنامد، سرزمین های شرقی و جزایر بین اقیانوس اطلس و دریای کارائیب فعلی را هندوستان نامیده که به هند غربی شهرت دارند. در اوایل قرن ۱۶، دریانوردی دیگری به نام آمریکو و سپوچی، این سرزمین را کشف و به نام قاره جدید نامید. در سال ۱۵۰۷ میلادی، جغرافیادانی به نام مارتین والدسیمولر نقشه ای از این قاره منتشر و پیشنهاد کرد که این قاره، به نام کاشفش آمریکا نامیده شود. از تاریخ کشف آمریکا تاکنون کمتر از ۵ قرن می گذرد. این قاره که با جزیره گروئلند حدود ۴۳ میلیون کیلومتر مربع وسعت دارد از آب های اقیانوس منجمد شمالی تا منجمد جنوبی در بیشترین عرض جغرافیایی گسترده شده است. قاره آمریکا از ۳ قسمت آمریکای شمالی، آمریکای جنوبی و آمریکای مرکزی تشکیل شده است که کانال پاناما در کشور پاناما- (آمریکای مرکزی) این خشکی ها را از هم جدا ساخته است. این قاره به وسیله تنگه برینگ از قاره آسیا جدا گردیده است. اقیانوس اطلس در شرق بین اروپا و آفریقا و این قاره واقع شده و اقیانوس آرام بین این قاره و قاره های آسیا و اقیانوسه فاصله ای طولانی ایجاد کرده است.

در جنوب آمریکا و شمال آن آبشارهای عظیمی وجود دارد که آبشار معروف شمالی آن نیاگارا نام دارد و در نزدیکی شهر بافالو و آبشار جنوبی اش ایگواتسو در مرزهای آرژانتین و برزیل قرار گرفته است.

زبان اکثریت مردمان قاره آمریکای شمالی انگلیسی و آمریکای جنوبی اسپانیولی، پرتغالی و فرانسوی و مردمان آمریکای مرکزی به زبان های انگلیسی و فرانسوی و بیش تر به زبان اسپانیولی صحبت می کنند.

حکومت کلیه کشورهای مستقل قاره آمریکا، جمهوری یا جمهوری فدرال می‌باشد. در قاره آمریکا، ۵۵ کشور وجود دارند که تعداد زیادی از آن‌ها به صورت مجمع‌الجزایر می‌باشند. از این تعداد، ۳۲ کشور مستقل و بقیه مستعمره کشورهای اروپایی یا آمریکا می‌باشند.

قاره اروپا، نسبتاً کوچک و وسعت آن حدود ۱۰ میلیون کیلومتر مربع است. جمعیت این قاره، حدود ۸۰۰ یا ۹۰۰ میلیون نفر می‌باشد.

این قاره، در میان هفت قاره جهان، دومین آن‌ها از لحاظ کوچکی پس از استرالیا است. با این حال با وجود کوچکی، هیچ قاره‌ای در پیشرفت دنیای جدید به اندازه اروپا تأثیر نداشته است. نواحی شمالی این قاره، به آب‌های یخ بسته منجمد شمالی و نواحی جنوبی آن به دریای مدیترانه می‌رسد. در غرب آن اقیانوس اطلس قرار داشته و کوه‌های اورال در شرق، تعیین کننده مرز آن با آسیا به شمار می‌رود.

این قاره به وسیله تنگه‌های داردانل و بسفر و دریای مرمره از قاره آسیا و به وسیله تنگه جبل‌الطارق از قاره آفریقا جدا گردیده است.

از دریا‌های مهم اروپا دریای سیاه، دریای اژه، دریای آدریاتیک، دریای بالتیک و دریای مدیترانه است. کوه‌های مهم اروپا سلسه کوه آلپ که بلندترین قله آن، مون بلان در مرز سوییس و فرانسه است. سلسه کوه پیرند در مرز فرانسه و اسپانیا قرار گرفته است.

جزایر مهم این قاره، عبارتند از: انگلستان، ایرلند، ایسلند و مالت که این جزایر هر کدام کشورهای مستقلی هستند. جزایر دیگر آن سیسیل و ساردنی متعلق به کشور ایتالیا، کرس متعلق به فرانسه، کرت متعلق به یونان، جزائر بالئار متعلق به اسپانیا، شبه جزیره گوتلند متعلق به دانمارک، بروتانی در شمال غربی فرانسه و...

اکثر زبان‌های اروپایی از زبان هند و اروپایی مشتق شده‌اند. با این حال، مردم کشورهای مختلف آن، به سختی زبان یکدیگر را می‌فهمند. زبان‌های هند و اروپایی شامل انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی، ایتالیایی، آلمانی، سوئدی و دانمارکی است.

هر چند سفر از سوئد به استرالیا، طولانی و حدود ۳۶ ساعت با در نظر گرفتن تعویض هواپیما و انتظار در فرودگاه لندن و سنگاپور بود اما این سفر من به این دوردست‌ترین قاره جهان، چندان هم خسته‌کننده به نظر نرسید.

هر چند کل سفر من به استرالیا، حدود دو هفته بود اما یک سفر فراموش نشدنی و جالب بود. رفقایم در سیدنی و ملبورن، آن‌چنان انرژی مثبت و روحیه رفیقانه و مبارز‌مجویی به من دادند که جایی برای بحث از خستگی نگذاشتند.

این سفر برای من، هم به لحاظ شخصی و هم به لحاظ سیاسی و اجتماعی تجربه ارزشمندی داشت که در آشنایی با خانواده‌های رفقای عزیزم در این دو شهر کسب کردم. صفا و صمیمیت و مهمان‌نوازی رفقای سیدنی و ملبورن، به معنای واقعی با ماهایی که در اروپا و اسکاتلندیناوی زندگی می‌کنیم تفاوت بسیاری داشت. بی‌شک، در همبستگی و نزدیکی انسان‌ها به همدیگر، عواملی چون بافت اجتماعی «خارجی» و «داخلی»، آب و هوا، نیازهای ارتباطی انسان‌ها به همدیگر و...، نقش مهمی ایفا می‌کنند. این سفر کوتاه مرا هر چه بیش‌تر ترغیب کرد که در آینده، بار دیگر به استرالیا سفر کنم و از طریق رفقایم مهربانم در آن‌جا، با فرصت و فراغت بیش‌تری گوشه و کنار آن کشور بگردم.

افق روشن از احمد شاملو



روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد
و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت.

روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد
و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت.
روزی که کمترین سرود
بوسه است

و هر انسان
برای هر انسان
برادری است .

روزی که دیگر درهای خانه‌شان را نمی‌بندند
قفل افسانه‌ای است
و قلب

برای زندگی بس است.
روزی که معنای هر سخن دوست داشتن است
تا تو به خاطر آخرین حرف دنبال سخن نگردی.
روزی که آهنگ هر حرف، زندگی است
تا من به خاطر آخرین شعر رنج جست‌وجوی قافیه نبرم.
روزی که هر حرف ترانه‌ای است
تا کمترین سرود بوسه باشد.

روزی که تو بیایی، برای همیشه بیایی
و مهربانی با زیبایی یکسان شود.
روزی که ما دوباره برای کبوترهایمان دانه بریزیم...
و من آن روز را انتظار می‌کشم
حتی روزی
که دیگر
نباشم.